انت ولیی فی الدنیا والآخرة

بهار حدیقهٔ کلام حضرت سلطانیت و دوحهٔ طیبهٔ بنیان با اصول دین محکم و متین
فاصلها ثابت و فرعها فی السماء و شجرهٔ مبارکهٔ شریعت ابجد و افاض
الجود بحضرت سید المرسلین و آله الطاهرین باد و افضل صلوات الله علیه و
علیهم اجمعین ما دامت الخضراء و الغبراء اما بعد این نسخهٔ
لطیفه و رسالهٔ شریفه مسمی بحدیقهٔ سلطانیه از تصانیف تحفه
ریاض شریعت و بهار پیرای بوستان دین و ملت ناظور روضهٔ اسلام
و داعی [illegible] السلام [illegible] رحمت الهی
حامی دین حضرت رسالت پناهی وارث ائمهٔ کرام علیهم السلام مجتهد الانام
مرجع خاص و عام مولانا الخاقان جناب [illegible] سید حسین
[illegible] که در علم کلام [illegible] طریقهٔ [illegible]
[illegible] صورت تحریر گرفته و فوائد [illegible] دقائق [illegible] آن
[illegible] سعادت [illegible] تحقیقات [illegible]
[illegible] شرافت [illegible] مصطفا
[illegible]
[illegible]

[illegible]

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین محمد الخاتم
بالشرع المبین وعترته الغر المیامین ملاء السموات والارضین
اما بعد بر ضمائر صافیه و خواطر زکیه مقتبسان انوار عترت طاهرین و مقتبسان انوار
حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین روشن و منجلی باد که بمفاد حدیث شریف
اذا اراد الله عز و جل بعبد خیرا جعل له سلطانا رحیما فیض الهی
عادة لا وجود فائض الجود پادشاه رحیم پرور سلطان ... الت
از نعم جلیله الهیه و آلاء عظیمه بی نهایت و عنایت بلا نهایت ...
زمان سعادت اقتران مصداق خبر معتبر گردیده و معنی آن ... شهود ...
خداوند عالم و منعم بنی آدم جلت آلاؤه و عظمت کبریاؤه بندگان ...
حشمت و اساطین ... گلستان ... کام کاری و ...
شهریاری ... جود و عطا ... خورشید آسمان ...
در دائره ... اجلال ... لوای ... دولت ...

قطب فلک عظمت و اقتدار مهر منیر آسمان حلم و وقار مروج مذهب حق ائمهٔ طاهرین باهر
و معین موالیان حضرت امیر المومنین شهریاری که از نسیم لطف و مرحمتش چمنستان
قلوب اهل ایمان سبز زار است و از تائید همت والانهمتش بلاد هندوستان دریای
تولا و تبرا محسود سبزوار سریر عرش نشانش بلند تر از فلک قمر و دیهیم ... از مهر منیر روشن
آوازهٔ عدالتش نگهبان مظلومان شعلهٔ قهرش بر خرمن ظالمان برق افروزان گلشن آرزوی ارباب
حاجات از دست دریا بارش بمنزلهٔ باد بهار و از گلستان عطایش جیب آرزو پُر
از انوار و از هار شمشیر آبدارش سیلاب خانه های اعدای دین ما بنچه لوایش کوکب اقبال
شیعیان حضرت امیر المومنین ع حریم سرادق رفعتش جلوه گاه طاوس اقبال و بختیاری
و سقف رفیع رواق عرشش آشیانگاه همای سلطنت و کامکاری ضمیر انور رشکش گنجینهٔ
معرفت خالق آسمان و زمین و دل صفا منزلش خزینهٔ مودت اهلبیت طاهرین ادعیهٔ
دوام سلطنتش که از دل و زبان معتکفان مساجد از روی بعد نمازها سر منبرها بر مجالس جمعها
شهره ... ل و تذکرهٔ مکارم حالاتش که باعث حیات روح و موجب انواع فتوحات
اهل ... امر شام و صباح معمول اعنی السلطان الاکرم و الخاقان الافخم باسط
بساط الامن و الامان رافع رایات العدل و الاحسان السلطان بن السلطان الخاقان
بن الخاقان ابو الظفر مصلح الدین پادشاه ثریا جاه سلطان عادل خاقان
زمان محمد امجد علی شاه پادشاه غازی لازالت رایات سلطنته منصورة و آیات
مملکته منشورة را بر سریر سلطنت و شهریاری متمکن گردانیده و بندگان خود را از بوادی
پریشانی بمصر طمانیت رسانیده و از انجا که عنان همت والانهمت همواره بطرف
ترویج دین مبین معطوف و خاطر ملکوت ناظر ... بسوی نشر شعائر ایمان مصروف

میباشد اقل الانام المتمسک بذیل الثقلین السید حسین صانه الله عن کل شین بخطاب
بشارت انتساب تصنیف کتابی بزبان فارسی که مشتمل بر مجملی از اصول عقائد و فروع عبادات باشد
مخصوص گردیده امتثالا للامر الاشرف الاعلی این کتاب که مسمی است بحدیقه سلطانیه در
مسائل ایمانیه بطریق اجمال و استعجال بقالب تالیف در کشید امید از منعم بیهمال و خالق
لایزال آنست که ثواب این عمل خیر همواره علی مر الدهور والایام وکر الشهور والاعوام
عاید بروزگار فرخنده آثار بندگان شاهی گردد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
مقصد اول در بیان اصول عقائد حقه و آن مشتمل است بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه
مقدمه در بیان وجوب معرفت است باب اول در بیان اصل اول از اصول دینیه
که توحید رب مجید و صفات ثبوتیه و نعوت سلبیه او تعالی و تقدس است باب دوم در بیان
اصل ثانی از اصول ایمانیه اعنی عدل حضرت باری و آنچه متعلق است بآن از مسئله جبر و اختیار
باب سوم در بیان نبوت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین و سایر انبیا و مرسلین
و آنچه بدان تعلق دارد باب چهارم در بیان امامت حضرات ائمه اثنی عشر علیهم افضل
الصلوة والسلام الی یوم المحشر و آنچه متعلق است بآن از بیان ولادت و وفات حضرات
معصومین علیهم السلام و ذکر پاره از معجزات آنحضرات و ذکر احوال غیبت امام ثانی عشر
و شطری از حال زمان رجعت باب پنجم در بیان مجملی از حال معاد خاتمه در بیان
احکام اسلام و ایمان مقصد ثانی در احکام شرعیه فرعیه از قبیل عبادات و طاعات
و آن مشتمل است بر مقدمه و شش باب و خاتمه مقدمه در اشارت باختلاف
طریقه اصولی و اخباری باب اول در بیان احکام طهارت باب دوم در بیان
احکام نماز یومیه و غیر یومیه و آنچه تعلق بآن پیدا دارد باب سوم در بیان احکام زکوة

زکوة و خمس باب چهارم در بیان احکام روزه و اعتکاف باب پنجم در بیان احکام حج
و عمره باب ششم در ذکر زیارات حضرات معصومین علیهم آلاف التسلیمات و التحیات
خاتمه در ذکر بعض ادعیه و اعمال ضروریه اما انا اشرع فی المقصود متوکلا علی الرب الودود

مقصد اول در بیان اصول اعتقادیه مقدمه در بیان وجوب معرفت خدا و آنکه اول
معارف دینیه یقینیه است قال امیر المومنین علیه السلام اول الدین معرفته پس بدانکه
شناختن خالق عالم بر هر صاحب عقل و تمیز واجب است و مراد از آن معرفت کنه ذات نیست
چه عقول بشریه از ادراک آن عاجز و ذات او برتر است از آنکه اوهام بآن احاطه توانند کرد تا هیهات
الاوهام و حارت العقول و الاحلام فی ادراک کنه ذاته و کیفیة صفاته پس مراد از معرفت و تعالی
شناختن اوست بسلوب و اضافات و مفاهیم صفات و بعد آن اذعان و ایقان بوجود و هستی
او و بعد آن شناختن صفات کمالیه حضرتش که ذات پاک او را بآن توان ستود و اثبات آن
برای او و شناختن صفات سلبیه اش که ذات او را از آن منزه و برتر باید دانست و نفی آن از او
و اینهمه بر هر مکلف واجب و لازم است زیرا که طالبان معرفت هر گاه در خلقت خود و خارج از آن
نعمتهای وافر و حکمتهای باطن و ظاهر یافتند لا اقل که قبل حصول معرفت و ایقان احتمال اینکه
مظنه آن دارند که برای این آثار مشحون بضروب لطافت و حکمت و مقرون بصنوف لطف
و رافت و الوان نعمت و کرامت صانعی قادر و عالم بوده باشد که رضا و غضب داشته باشد
پس اگر تغافل ورزند و دریافت احوال چنین منعم و محسن که انواع احسانات و نعمات او بایشان
فرا گرفته نکنند و ندانند که کدام چیز باعث بر غضب و ناخشنودی او می باشد و کدام چیز
باعث خشنودی او است هر آینه خوف آن دارند که حکیم علیم که اینقدر در لطف و شفقت
بر حال ایشان دارد هر گاه ایشان را بر خلاف طریقه خشنودی خود بیابد و بداند که

ناشکری و کفران نعمت او از بینها بظهور میرسد ایشانرا مورد عتاب و عقاب جمیع دسازد و عذاب
و زیانکاری ابدی برای ایشان اختیار فرماید و هرگاه در قلوب طالبان معرفت کسانیکه
بمراتب معرفت و خداشناسی فایز نشده اند خوف اینمعنی جاگرفت و دفع خوف بتقدیریکه
قدرت بر آن حاصل باشد در نظر عقلا لازمست پس شناختن چنین منعم وانچه مطلب در
اجتناب در یافت اسباب رضا و غضب او داشته باشد مایه دفع خوف مذکور لازم و واجب
گردید و تغافل از آن بهیچگونه نشاید و اشاعره اهل سنت را اعتقاد آنست که این مرحله
را بسمع طی باید کرد و عقل را در هیچ امری مدخلیت نتوان داد پس وجوب معرفت را بدلیل
سمع ثابت میکنند و اینمعنی اگرچه بدلیل عقل و سمع از آیات و احادیث کثیره ثابت است
اما آنانکه هنوز بمرتبه معرفت او تعالی و صفات کمال او و تصدیق پیغمبران فایز نگشته اند و ندانسته
اند که صانعی و مدبری برای عالم هست یا نه و او پیغمبری دارد یا نه احتجاج برانها بقول پیغمبر
که تا حال صدق او را نشناخته امر محض از نافهمی این طایفه است بلکه حجت بر چنین کسی درچنین
مقامی نور عقل است که حجتی است از حجت های جناب باری جل شانه هدایت کننده براه حق
شهادت فطرت سلیمه و در حدیث نیز وارد است قال موسی بن جعفر علیهما
السلام یا هشام ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة
فاما الظاهرة فالرسل والانبیاء والائمة علیهم السلام واما الباطنة
فالعقول و نیز مخفی نماند که تقلید کردن در اصول دین و قول غیر را قبول نمودن بی تحقیق
و تمیز حق از باطل و بدون ملاحظه دلایل صورت جواز ندارد و سودی نمی بخشد چه تا وقتی که
مکلف بدلیل و برهان حقیقت یکی از مذاهب مختلفه را قرار ندهد اگر احد الاقوال را اختیار فرماید
خوف آنست که باطلی را بصورت حق یافته باشد و هرگاه احتمال این داشته باشد چگونه

هشام بن حکم

چگونه چنین اعتقادی پیش حاکم روز جزا خود را معذور داشته و از عذاب او ایمن
ساخته باشد و اگر چنین اعتقادی که از قول غیر باشد معذور تواند بود با آنکه تحقیق در دست
ندارد پس مقلدان مذاهب باطله و ارباب طرق عاطله چه قصور داشته باشند که بآن قصور
در روز رستخیز بعذاب و نکال گرفتار شوند و بصنوف بلایا مبتلی گردند پس باید که از این مراحل
باقل تفحص و انجام کار خود را بقصد استحکام و استواری ایمان و معرفت را حاصل
نماید و اوقات خود را باهمال نگذارد تا نباشد که در آن روز که تابعین از سرکردهای خود بیزاری
[...] جویند و سرکردهای خود بندامت و پشیمانی یابند در هلاکت و خسران ابدی و
ناکامی سرمدی نفس خود را انداخته باشی و از همین جاست که علمای دین و اهل حق
و فقهین همواره خلفاً عن سلف همت خود را مصروف تشیید مبانی اصول دین و احکام
معالم شرع متین داشته اند و جد و جهد بلیغ در خصوص این مقامات نموده
هرگاه این را دانستی پس بدانکه معرفت وجود صانع تعالی و قدرت و عدالت
او و هرچه نبوت انبیا علیهم السلام بران موقوفست البته ضرور
است که اثبات آن بمحض دلائل عقلیه کرده شود و اما چیزهای که بدین مثابه نیست
و اثبات آن بعد اثبات نبوت انبیا و پیغمبران علیهم السلام ممکن است پس اقامت
ادله عقلیه بران ضرور نیست بلکه ارشاد سراپا صدق حضرات معصومین علیهم
السلام که لازم الاتباع است درباره اثبات این مطالب کافی و وافی است
و از اینجاست که چون جامع اوراق مطمح نظر و مقصود اصلی آنست که فائده این
رساله عام باشد و بر طالبان معرفت تحصیل مطالب آن دشوار نگردد در اثبات
این مقامات اکتفا بمجرد ادله سمعیه کرده و چون بعد معرفت خدا شناختن پیغمبر

ترجیح یکی از مذاهب متفرقهٔ اهل اسلام که بمفاد حدیث نبوی ستفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة بر هفتاد و سه فرقه متفرق شده اند و یکی ازانها ناجی واجب و لازم است و آن منحصر است بمفاد حدیث متفق علیه بین الفریقین انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی در اتباع قرآن مبین و ائمه طاهرین که بنص حدیث مجمع علیه مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق وهوی سفینهٔ نجات و از برکات می باشند پس دلیل سمعی منحصر در آیات کتاب الله و روایات ائمه طاهرین است و ازینجا که در اصول دینیه و اعتقادات یقینیه دلیل قطعی در کار است پس بنای اصول اعتقادیه بر خبر احاد نمی توان گذاشت و از اجماعیات فرقهٔ حقه است که خبر واحد در اصول حجت نیست و متشابهات آیات و روایات را بسوی محکمات آیات و روایات متواتره و ضروریات دینیه تاویل و تنزیل باید نمود قال الله عز وجل هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات ١ فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة ٢ وابتغاء تاویله ٣ وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یعنی خداوند عالم نازل فرمود بر تو کتاب که پاره از آن آیات محکمات است و آن آیات اصل و مرجع کتاب است و پاره دیگر از آن متشابهات است که معنی مقصود آن ظاهر نیست یا ظاهر آن مقصود نیست پس کسانیکه در دلهای ایشان انحرافی از جادهٔ حق است پس آنها پیروی متشابهات می کنند بقصد فتنه و تاویل آنرا موافق خواهش خود می نمایند و نمیدانند تاویل آنرا مگر خداوند و آنانکه راسخ اند در علم و در بعضی روایات از حضرت صادق علیه السلام ماثور است نحن الراسخون فی العلم ونحن نعلم تاویله

باب اول در اثبات صانع عالم و علم و قدرت

باب اول در اثبات صانع عالم وصفات ثبوتیه و سلبیه

فصل اول در اثبات وجود و هستی واجب الوجود

و قدرت و سایر صفات ثبوتیه و صفات سلبیه او تعالی و در ان سه فصل است فصل
اول در اثبات وجود و هستی واجب الوجود است که خالق عالم و صانع جمیع مصنوعات
است پس بدانکه علمای ما رضوان الله علیهم دلیل عقلی بر اثبات این مطلب بچندین وجوه
ذکر کرده اند و در قرآن مجید و فرقان حمید و احادیث اهل عصمت و طهارت علیهم السلام
بعضی آن اشاره بلکه تصریح باین آیات و روایات که در چنین مقامات اتفاق میشود از
قبیل استدلال ببدیهیات است لهذا باین جهت است که بیان آن دلایل در آیات و روایات

دلیل اول

باحسن وجوه واقع است اول آنکه عاقل هرگاه تامل کند در عجائب مصنوعات عالم
و غرائب صنائع پر از مصالح و حکم میداند که از برای اینهمه صانعی است دانا و توانا و بدون
مدبر حکیم و صانع علیم ظهور این صنائع و بدائع غیر متصور و بنا بر مزید بصیرت اطمینان
حصول کمال ایقان بچند وجه بیان آن نموده میشود اول آنکه حق سبحانه و تعالی

وجه اول استدلال است بآیه ان فی خلق السموات والارض

در قرآن مجید میفرماید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ
وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ حاصل معنی آیه وافی هدایه با مختصر تفسیر آنکه بدرستیکه در خلق آسمانها و طبقات
زمین بوضعی که نه ستونی دارد که بار آنرا بردارد و نه علاقه که در ان آویخته باشد که مانع
از سقوط گردد بلکه بمحض قدرت کامله خود آنرا برقرار داشته و بندگان و کنیزان خود را
در ان جا داده پس آنها بمنزله اسیرانند در قبضه قدرت او و زمین پائین پای آنها بساطی
است گسترده و آسمان از بالای سرشان محیطی است که چاره و گریزی از ان نمیدارند

بهر سو که بروند زمین اگر خواهد هلاک کند آنها را مانند خفتن آسمان و اگر خواهد هلاک کند آنها
بشکافتن زمین باز قرار داد در بعض آسمانها آفتابی درخشان که روشنی آن غالب است
بر روشنی های ستارگان و مصلحت در ایجاد آن انتفاع خلق است بروشنی آن در راه
رفتن و سعی در تحصیل حاجات دنیا و آخرت خود نمودن و در بعضی دیگر ماهی تابان که روشنی
می بخشد در شب های تار و قرار داد شب ها را برای آرام گرفتن از تعب های روز مختلف میشود
شب و روز و بسبب اختلاف آن عجائب صنع الهی [illegible] بظهور میرسد از قسم گرما و سرما و ربیع
و خریف که میرسد مقارن آن بقدرت الهی انواع اشجار و اثمار و فواکه و از عجائب
صنع او تعالی کشتی ها و مراکب است که بر روی آب جاری میگردد با اموال تجارت
منافع و شب و روز راه میرود و کاه و آب نمیخواهد و بواسطه او مراحل بعیده را در
زمانی طی میکنند و اگر هوا از وزیدن باز ماند نقوت ها [illegible] در بحر [illegible]
زینهار حرکت نمیکند و از غرائب صنع او تعالی است فرستادن باران [illegible]
از آسمان [illegible] اگر دفعه [illegible] آید موجب بادی اسباب معیشت [illegible]
نازل شود باید تا نفع آن عام باشد و بسبب آن زمین بعد ویران شدن آباد میکند
و نباتات و اشجار و مزارع و کشت زارها سبز و شاداب مینماید و اصناف
حیوانات را که در هر یکی از آن فائده و منفعتی جداگانه ظاهر است در زمین خلق نمود
و هوا را در میان زمین و آسمان از هر جهت بحرکت آورده و تاثیرات مختلف بخشیده
که باعث تربیت اصناف گیاهها و رسیدن ثمار و منافع بسیار میشود در همه دلائل
واضحه است بر وجود و علم و قدرت او تعالی برای کسانیکه فکر می کنند در آن العقول
خود دوم آنکه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است قال

وفى بعض النسخ
تغنيك
لا سباحة

قال رجل للصادق يا ابن رسول الله دلني على الله ما هو فقد اكثر علىّ المجادلون
وحيروني فقال يا عبد الله هل ركبت سفينة قط قال بلى
قال فهل كسرت بك حيث لا سفينة تنجيك ولا سباحة تغنيك
قال بلى قال فهل تعلق قلبك هنالك ان شيئا من الاشياء قادر على
ان يخلصك من ورطتك قال بلى قال الصادق عليه السلام فذلك الشيء
هو الله القادر على الانجاء حين لا منجي وعلى الاغاثة حين لا مغيث يعنى مردى از حضرت
صادق عليه السلام پرسيد يا ابن رسول الله رهنمائى كن مرا بسوى خدا كيست او بدرستيكه بسيار
اند[illegible] مرا مجادلان پس آنحضرت فرمود اى بنده خدا آيا گاهى بكشتى سوار شده
عرض كرد آرى فرمود آيا گاهى شكسته است كشتى تو در جائى كه نبوده كشتى ديگر رهاننده تو
از صدمات سياحى بى پايان و شناورى باشد كه بى نياز گرداند ترا از آن عرض كرد بلى فرمود
آيا در چنان حال دل تو قلب تو رجوع كرده كه توانا باشد بر آنكه رها كند ترا ازين ورطه هلاكت
بلى فرمود پس آن كسيست خداى تو كه دل تو در آن حال باو رجوع آورده و او توانا است
بر نجات دادن در هنگاميكه هيچ نجات دهنده نباشد و او است قادر بر فريادرسى در وقتيكه داد
رسى نباشد يعنى او ست آنكه قادر و توانا و در كريمه أمن يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف
السوء گويا اشاره است بسوى همين معنى سوم آنكه حضرت امير المؤمنين يعسوب الدين
و امام المتقين عليه السلام در بعض خطب ميفرمايد ولو فكروا فى عظيم القدرة وجسيم
النعمة لرجعوا الى الطريق وخافوا عذاب الحريق ولكن القلوب عليلة والابصار
مدخولة الا ينظرون الى صغير ما خلق كيف احكم خلقه واتقن تركيبه
وفلق له السمع والبصر وسوى له العظم والبشر انظروا الى النملة فى صغر

[illegible]

University Library

جثتها ولطافة هیأتها لا تکاد تنال بلحظ البصر ولا بمستدرك الفکر
کیف دبت علی ارضها وصبت علی رزقها تنقل الحبة الی جحرها وتعدها
فی مستقرها تجمع فی حرها لبردها وفی وردها لصدرها مکفول برزقها مرزوقة
بوفقها لا یغفلها المنان ولا یحرمها الدیان ولو فی الصفا الیابس
والحجر الجامس ولو فکرت فی مجاری اکلها وفی علوها وسفلها وما فی
الجوف من شراسیف بطنها وما فی الرأس من عینها واذنها لقضیت
من خلقها عجبا ولقیت من وصفها تعبا فتعالی الذی اقامها علی قوائمها
وبناها علی دعائمها لم یشرکه فی فطرتها فاطر ولم یعنه علی خلقها قادر

حاصل معنی آنکه اگر جاحدان صانع مدبر و کافران خالق مقدر در قدرت کامله او تعالی فکر
میکردند سر آینه براه راست می آمدند و از آتش دوزخ می ترسیدند لکن دلهای ایشان بیمار
است ببیماری جهل و نادانی و بصر بصیرت های ایشان معیوب است باین معنی ناکامی حساد در
صنایع الهی تامل نمیکنند و در خردترین مخلوقات تفکر نمی نمایند که خدا چگونه خلقت آنرا
محکم ساخت و گوش و چشم از برای او بیافرید و پوست بالای استخوان او کشید نگاه کنید
بمورچه در صغر جثه او و لطافت هیأت او که از غایت لطافت و صغر قریب است که بنظر در نیاید
و بند و پیوند او تا بنظر نماید چگونه بر روی زمین راه میرود و از برای تحصیل رزق بهر سو میدود
و دانه که می یابد بسوراخ خود می برد و در جای لایق نگاه میدارد و توشه زمستان از تابستان
مهیا میکند و مستعد او تنگی در فراخی می نماید حضرت باری تعالی شانه رزق او را کفیل
گشته روزی او را در خور کار او بوی میرساند و از انعام عام خود او را محروم نمیفرماید
و از لطف بی دریغ خود او را بی بهره نمیگذارد و هر چند در میان سنگی سخت بسر برد و در زمین

شکم او ... شکافته گردد و اگر در مجاری آب و طعام او تفکر نمائی و در سراپای وجود او
از پستی و بلندی جوارح او تأمل فرمائی و در اطراف استخوان پهلوهای که بر بالای شکم او واقعست
نظر نمائی و در چشم و گوش که در سر اوست ملاحظه کنی هر آینه از خلقت بدیع او تعجب کنی
و از وصف غرائب بیانات او عاجز آئی پس بزرگست خدای که او را بر پایهای او قائم ساخت
و از برای قوام جسد او ستونهای لائق پدید ساخت در آفرینش او و بدین غرائب هیچ شریکی خدا را
در ترکیب اعضا و ترتیب اشکال او از کسی مدد نخواسته است ولو ضربت في مذاهب
فكرك لتبلغ غاياته ما دلتك الدلالة الا على ان فاطر النملة هو فاطر
النخلة لدقيق تفصيل كل شيء وغامض اختلاف كل حي وما الجليل واللطيف
والثقيل والخفيف والقوي والضعيف في خلقه الا سواء وكذلك السماء
والهواء والرياح والماء فانظر الى الشمس والقمر والنبات والشجر والماء والحجر
واختلاف هذا الليل والنهار وتفجر هذه البحار وكثرة هذه الجبال وطول
هذه القلال وتفرق هذه اللغات والالسن المختلفات فالويل لمن انكر
المقدر وجحد المدبر زعموا انهم كالنبات ما لهم زارع ولا لاختلاف
صورهم صانع ولم يلجؤوا الى حجة فيما ادعوا ولا تحقيق لما اوعوا وهل يكون
بناء من غير بان او جناية من غير جان واگر بهر سو توسن تیز اندیشه خود را
بدوانی تا خود را بنهایت بدائع صنع او برسانی هیچ رهنمائی ترا نمی نماید مگر بر اینکه
خالق مورچه با آن کوچکی و خالق نخل با آن بزرگی یکیست و موجد اشیا با اختلاف
الوان و اشکال و تفاوت اعراض و احوال جز یکی نیست در پیش قدرت او خلقت
چیزهای دشوار آسان و قوی و ضعیف و ثقیل و خفیف یکسانست آسمان و زمین و ...

قدرت و مشیت وست و عناصر و موالید محکوم تقدیر و ارادت او پس چشم بصیرت خود
را بمال و نظر کن بسوی شمس و قمر و گیاه و شجر و آب و حجر و نظر کن بسوی لیل و نهار و جاری شدن
این دریاها و بحار و کثرت این کوهستان و بلندی قلهای آن و نظر کن بصنوف لغات و نهاد
مختلف چه آفتاب و ماهتاب با آن صفا و روشنی شهادت میدهند بر کمال قدرت آن قادر
قدیم و اشجار و نباتات با آن نضارت و تازگی دلالت میکنند بر وجود و وحدت آن
صانع حکیم و همچنین سکون سنگ و اضطراب آب و آرام زمین و جنبش دواب و اختلاف لیل
و نهار و ظهور انهار و بحار و کثرت کوهها و درازی قلها و اختلاف لغات و نهاد و طبایع
و عادات دلائل ظاهره و براهین باهره اند بر وجود صانع و قدرت کامله او و وحدت و حکمت
و حکمت شامله او پس وای بر کسیکه از وجود قادر مقدر انکار کند و اعتراف بدبر حکیم ننماید زنادقه
گمان برند که اینهمه موجودات حکم نباتات دارند وبی کاشتن تخم از زمین بر می آیند اختلاف
صور و اشکال ایشانرا صانعی در کار نیست و تبدل اعراض و احوال ایشانرا فاعلی ضرور
نی و حال آنکه درین دعوی بهیچ حجتی عقلی و دلیلی نقلی تمسک ندارند و بی تامل این کلمه قبیح را
بر زبان می آرند آیا روا است که بنائی بدون بانی صورت پذیرد و نگاری بدون نگارنده فاعلی
رنگ هستی گیرد و ان شئت قلت فی الجرادة اذ خلق لها عینین حمراوین
واسرج لها حدقتین قمراوین وجعل لها السمع الخفی وفتح لها الفم السوی | الخفی
وجعل لها الحس القوی ونابین بهما تقرض ومنجلین بهما تقبض یرهبها
الزراع فی زرعهم لا یستطیعون ذبها ولو اجتلبوا بجمیعهم حتی ترد
الحرث فی نزواتها وتقضی منه شهواتها وخلقها کله لا یکون اصبعا مستدقة
فتبارک الله الذی یسجد له من فی السموات والارض طوعا وکرها ویعفر له

له خدًّا و وجهاً و تلقی بالطاعة لله سلماً و ضعفاً و یعطی القیاد رهبة
و خوفاً فالطیر مسخرة لامره احصی عدد الریش منها و النفس و ارسی قوائمها
علی الندی و الیبس قدر اقواتها و احصی اجناسها فهذا غراب و هذا عقاب
و هذا حمام و هذا نعام دعا کل طائر باسمه و کفل له برزقه و انشأ
السحاب الثقال فاهطل دیمها و عدد قسمها فبل الارض بعد جفوفها
و اخرج نبتها بعد جدوبها حاصل معنی آنکه جناب امیر علیه الصلوة و السلام فرمود
و اگر خواهی در احوال ملخ تفکر نمائی و دقائق صنعت صانع را در و مشاهده فرمائی که حق سبحانه
و تعالی پیدا کرده برای او دو چشم سرخ و روشن نموده برای او دو دیدهٔ تابان و سوراخ
گوشی در غایت خردی کوچک ایجاد ساخته و دهانی در نهایت درستی از برای او بگشاده حسی قوی
باو ارزانی داشته و او را کلابی لائق حال او بدو داده و دو دندان تیز در دهان او از برای
بریدن ایجاد نموده و دو پای بصورت داس بجهت گرفتن چیزها بدو عطا فرموده که زارعان
در میان مزرعها از آنها بترسند و هیچ حیله و تدبیر دفع آنها نتوانند و از مقاومت آنها عاجز
آیند هر چند با هم جمع شوند تا آنکه ملخها بجستنها برای خود در مزرعها در آیند خوشهای خود را
حاصل نمایند و حال آنکه تمام خلقت هر یک با انگشت کوچک برابر نیاید و قامت آن
بانگشتی باریک بیشتر نیست پس بزرگست خدائی که آسمان و زمین با هر چه در آنهاست خواه
و نخواه بجباه احوال و پیشانی های افتقار او را سجده کنند و روی و رخسارهٔ خشوع بر
زمین اطاعت او نهند و از غایت انقیاد از امتثال حکم او بیرون نروند و از نهایت بیم
و ترس باز اطاعت احکام او را گذشته پرندها در هوا مسخر امر او است و چرندها بر زمین منقاد
حکم او عدد پرهای هر پرنده بشمارد و انفاس هر حیوان بحساب در آرد و قوائم طیور را بر زمین تر و

خشک قائم ساخت و با ایصال نور شمس فروغی جداگانه در خور احتیاج جنس پرنده بخشید
و انواع پرندها را پدید آورد و اصناف مختلف ایجاد کرد زاغ را از عقاب تمیز تام و کبوتر
را از شترمرغ فرق تمام داده برای هر پرنده اسمی قرار داد و روزی هر یک را بلطف خود
متکفل فرمود ابرهای گران پر آب در هوا بوجود آورد و بارانهای بسیار بر روی زمین
فرو فرستاد و عدد قطرات باران را بعلم شامل خود محفوظ داشته و هر کل زمین را باندازه
حکمت کل از آن آب محظوظ گردانیده زمین مرده را از سر نو حیاتی عطا فرمود و خاک خشک را
بفضل عمیم خود سبز و شاداب نمود چهارم آنکه در احتجاج طبرسی مرویست دخل
ابو شاکر الدیصانی وهو زندیق علی ابی عبد الله ع فقال له یا جعفر بن محمد
دلنی علی معبودی فقال ابو عبد الله ع اجلس فاذا له غلام صغیر فی کفه
بیضة یلعب بها فقال ابو عبد الله ع ناولنی یا غلام هذه البیضة فناوله
ایاها فقال ابو عبد الله ع یا دیصانی هذا حصن مکنون له جلد غلیظ و تحت
الجلد الغلیظ جلد رقیق و تحت الجلد الرقیق ذهبة مائعة و فضة ذائبة
فلا الذهبة المائعة تختلط بالفضة الذائبة ولا الفضة الذائبة تختلط
بالذهبة المائعة فهی علی حالها لم یخرج منها خارج مصلح فیخبر عن اصلاحها
ولا یدخل فیها داخل مفسد فیخبر عن افسادها لا یدری للذکر خلقت ام للانثی تنفلق
عن مثل الوان الطواویس اتری لها مدبرا قال فاطرق ملیا ثم قال اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و
انک امام و حجة من الله علی خلقه وانا تائب مما کنت فیه حاصل مضمون
آنکه ابو شاکر دیصانی در حالیکه معتقد بعقاید ایمان و اسلام نبود بخدمت سراپا افاضت امام

[illegible]

الامام محمد باقر [illegible] منسوب [illegible] شده [illegible] که [illegible]

کن [illegible] معصومین [illegible] حضرت [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] پیامبر [illegible] ارشاد [illegible]

داود [illegible] خطا [illegible]

[illegible] کشیده [illegible]

[illegible] پشت [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] سینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وجهت هدایت خلق [illegible] بی کنم از [illegible] دارد [illegible] و [illegible] است

بجهت آنکه حق تعالی در [illegible] در سوره [illegible] میفرماید وَفِی الْأَرْضِ آیَاتٌ

لِلْمُوقِنِینَ وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ حاصل مضمون صدق مشحون آنست که

علامات و دلالات بسیار در زمین و در نفوس شما موجود است که دلالت میکند

بر وجود [illegible] خبیر و علیم و قدیر دارد و مگر شما آنها را نمی بینید یا بمقتضای آن فتأملتمها

بدانکه این [illegible] بدایع صنع الهی که در روی زمین در نباتات و اشجار و جمادات و احجار و

حیوانات بسیار موجود است مقتضی بسط کلام است و ذکر خلقت انسانی که اشرف

اعلی الارض است در این مقام کافی و وافی است لهذا اشاره بتفصیل آن می شود از آن میرزا [illegible]

تقریر یکه بمعرض بیان میآید مقتبس از مشکوة انوار حضرات ائمه معصومین صلوات الله

علیهم اجمعین است پس بدانکه ابتدای خلقت آدمی از گل و خاک بظهور پیوسته و بعد از آن

از نطفه مرد و زن آیا نمی بینی که مدبر حکیم و صانع علیم پیدا کردن حضرت آدم و حوا

از آب و گل بنا نهاد و حاصل ابتدای بقای نوع انسانی بر نطفه امشاج کرده

پس انسان در ابتدای خلقت بوده است که رشته از خاک و بعد از آن خلقت او از

نطفه است که بانواع مذلت و کثافت متصف و در نظرها خوار و بیمقدار است

و هرگاه مدبر حکیم آنرا [illegible] در [illegible] و [illegible] الهی بحالی منتقل گرداند که گاهی

خون [illegible] و گاهی پاره گوشتی و در [illegible] کامل کرد با انواع [illegible]

اجزا از [illegible] و گوشت و پوست [illegible] و تارکهای [illegible]

[illegible] خلقت یا [illegible] پس [illegible]

[illegible]

بیان خلقت [illegible] انسان [illegible] بدایع خلقت

[illegible]

شناوری که او بود عاجز [illegible]

که در فلک کند رقم با صنع جمال [illegible] بی تکلف [illegible]

جسمی [illegible] بیان [illegible] احدی [illegible] آنچه در ترکیب او ضرور است بود از اعضا و جهاز

و استخوان و گوشت و پوست [illegible] او [illegible] اعضای او [illegible]

رسانیده [illegible] که [illegible] کامله روح ایمان [illegible]

و اسطه [illegible] همین معنی [illegible] فرموده است قوله عز و جل

خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم

خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما

فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن

الخالقين عن الباقر عليه السلام [illegible] نفخ الروح فيه [illegible]

که عقلا و علما از دریافت حقیقت آن عاجز و در تحقیق آن حیران اند با وصف آن [illegible]

[illegible] نموده اند و از اینجاست که بعضی علما گفته اند که مراد از حدیث من عرف

نفسه فقد عرف ربه همین معنی است یعنی هرگاه آدمی از شناختن نفس خود عاجز باشد

از شناختن کنه ذات خالق خود بطریق اولی عاجز باشد [illegible] هست که هرگاه [illegible]

خود را نمی شناسد [illegible] حال خود را نمی شناسد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... تا ... رحم ... ... گاه ...

چون ... امد ... دیگا ... تلج شد ... آن چنانکه در رحم مادر غذای او

بوده بقدرت کامله خون بشیر لطیف مبدل میکرداند و مزه و رنگ آنرا ... بیک حرکت ...

... ای خود را برای طلب غذا هنگامیکه سر دو پستان مادر برای او مانند ... کوچک ...

... ... وقت که طلب غذا کند برای او مهیا باشد پس تا هنگامیکه بدن او ... و نازک و معاین

باریک و اعضای ... ... و لطیف است و تاب غذاهای غلیظ ندارد شیر مادر غذای او مهیا باشد

و چون ... زیاده بهم میرساند و محتاج بغذای دیگر میشود دندانهای ... و اضراس بقدرت

و حکمت کامله حضرت باری تعالی شانه شروع در طلوع مینماید تا مضغ کند بآنها غذاهای

سخت را و نرم کند تا آسان شود فرو بردن آن ... و بدین طریق ... بتدریج ... ای ...

طفل ... پس اگر مرد است موی ریش بر روی او میروید که علامت مردان ... عزت

و وقار ایشان است که بسبب آن از حد طفلان و شباهت ... ان بیرون می آید و اگر

زن است روی او از مو پاک می ماند تا حسن و نضارت و خوشروئی او باقی باشد ...

آن مرد را رغبت بطرف آنها حاصل شود و باعث بقای نسل گردد و لیس ...

... ...

... در این امور ملحوظ ... ... و حکمت ... ... هر چیزی ... ...

مهیا ... ...

... این احوال مختلفه ... ... است که

... ... این چنین غذا او که خون حیض باشد ... ...

... ... شدن کیا ... ... اگر ... ... طفل ... ...

بیرون ... و همیشه در رحم مادر مهیا ... ... که ... ... باشد ... ...

... ... غذای ... ...

غذائی میخورد که [illegible] [illegible]

او شیری بود [illegible] [illegible]

دیگر اطفال و اگر دندان یابد و عنایت نماید خوردن غذاهای [illegible]

و اگر در ابتدای خلقت طفل را انجم عقل حاصل شود و دفعةً واحدةً [illegible]

دنیو را ببیند که نسبت آنها را او [illegible] آنها را گاهی شناسد و معانی [illegible]

صورتهای مختلفهٔ عالم از انسان و چارپایان و مرغان و آسمان و زمین ساعت بساعت

[illegible] عقل او پراکنده شود و حیرت او بنهایت می انجامید آیا نمی بینی

اگر شخصی را محبوس ساخته از شهری بشهری برند که گاهی آن بلاد را ندیده و از اهل

آنجا اطلاعی نداشته باشد و کلام احدی از آنها را نفهمد در اضطرابی عظیم و حیرتی شدید

گرفتار خواهد شد حال آنکه امثال آنها را بسیار دیده و شنیده است و هم اگر طفل دانشمند

[illegible] و منافات از ذلت و خجالت چند آنکه زبان و بیان [illegible] ملاحظه میکرد خود را

[illegible] بر جای [illegible] و از هر جا که میخواهند [illegible] و بر گهوارهٔ او را حرکت میدهند

و طاقت بر کلامی ندارد و نه بر رفتاری و سخن آنها را نمی فهمد و آوازهای عجیب میشنود

[illegible] بر می یابد و علی هذا القیاس فواید کثیره و ثمرات عظیمه در [illegible]

کامله او نیابد [illegible] و مقصود است که عقول [illegible] ادراک عشری از اعشار آن نمیتواند

[illegible] بعضی از شقوق دیگر پرداخته [illegible] بطول می انجامید [illegible] در این رساله

مختصر بدین قدر اکتفا اولی است و هر که تفصیل این امور خواهد باید با حادیث [illegible]

[illegible] خصوصاً حدیث مفضل و خطب نهج البلاغه رجوع نماید که [illegible] معارف [illegible]

و هرگاه [illegible] مجمل از مصالح و حکم و شطری از بدایع صنعت [illegible] را که در خلقت انسان

رحم اسم و ابدیت لا یحجوانا ... ان فی دلیعة ...

... با[illegible] فی عالم ... [illegible] ... قدرت سمیاین صفا و از شوائب احتیاج

و افتقار خالی است ... هم خواهی کرد که آن صانع از کمال مخلوقات مبان ... کلی ... دور

است از نقائص و معایب و عقل سلیم تو حکم خواهد کرد که همه این امور بی آنکه خالق آنها

بقدرت و اختیار خود و دریافت حسن و قبح آنها و معرفت فواید و اغراض آنها بخلق

آنها پرداخته باشد صورتی دیگر ندارد و از چیزیکه اصلا فهم و درکی نداشته باشد و یا بی اختیار

محض باشد عقل جایز نمیدارد که چنین آثار عجیب و غریب مشتمل بر چندین حکمت ها صادر

شود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر انسانی را ببینیم که کتابت یا خیاطت بیاید و یا

کتابی مقرون بانواع محاسن و خوبیها یا بیم مرا سینه زندگی و حیات نویسنده وجود ... او

و هم چنین اختیار و قدرت و علم و معرفت او بطرق این صنعت را از جمله قطعیات و یقینیات

و اظهر صفات او خواهد بود و نه دانسته ایم این صفات را مگر بشی واحد که کتابت یا خیاطت

او بوده باشد پس هرگاه نظر کردیم بطرف جمیع آنچه در عالم است از زمین و آسمان ... و

حیوان و شمس و قمر و شجر و ثمر و غیر آن که اول آن مشاهد و محسوس است و تبدل احوال او و بعد

از آن آنچه را که احساس می یابیم ... دیدن و شنیدن و بسر ... دون شنیدن ... و چشیدن

و بعد از آن امور یکه در می یابیم آنرا ... و بیا فی باطن از اقسام ... ممانعت با عقلیات

که ... تمام علوم مراد است ... ببین از آنها ناطقه ... و جود خالق ...

احسن الخالقین ... لیکن چون انسان ... ندارد ...
والفت تمام باین چیزها بهم رسانیده اکابر گواهی این صنعتها و حکمتهای شریفه بر وجود
خالق سمیع حکیم نمیگیرد جهت آنکه چون انسان ادراک این چیزها را در حالی
وقتی که عقلش ناقص است و روز بروز مستغرق دریای لهو و لعب و دیگر خواهشهای نفس بوده
و روز بروز با آنها انس و الفت بهم رسانیده وقع آنها از نظرش ساقط گردیده و از همین جهة
است که هرگاه دفعةً امری مثل حیوان عجیب یا فعلی غریب که خلاف عادت باشد ملاحظه
می نماید بسیار متعجب میشود و بی اختیار زبانش بمدح و قلبش باعتقاد کمال خالقش مبادرت
می نماید و حال آنکه روز و شب مشغول ملاحظه اعضای خود و سایر حیوانات بالوجه
خود می باشد و بجهت طول انس و مشاهدت گواهی آن بر خالق و صانع آن متنبه
نمیشود و اگر فرض کنیم که شخصی نابینا کور مادرزاد باشد و تا حد بلوغ و سن شعور
حالش باین منوال باشد و دفعةً پرده عمی از چشمهای او مرتفع گردد و نظر او بر زمین و
آسمان و انسان و چارپایان و آب و انهار و اشجار و دیگر عجائب صنع الهی
بیفتد از جهت کمال تعجب و حیرت از مشاهدت این عجائب غیر متناهی بیکبار اقرار بعلو
مرتبه صانع خالق ... خواهد شد بر عقل خود و این که زائل شود دلیل دوم دلیل
حکماست که ... متکلمین نیز آنرا ذکر کرده اند و مبتنی است بر مقدمات بسیار که بعضی
از آن خالی از ... نیست و در اینجا بتقریر مختصر آن بنحوی که مولانا المجلسی
در حق الیقین بیان فرموده اکتفا میکنیم و آن اینست که هر مفهومی که آدمی تعقل
آن مینماید یا آنست که نظر بذات خود و قطع نظر ... بدون ملاحظه امری
خارج ... و بغیر علتی بودن او ... [illegible]

[illegible]

در اثبات الواجب [illegible] گویند

نقطه باید [illegible] است [illegible] او [illegible] و الا
زبودن و نبودن [illegible] بر دو [illegible] ثبات او [illegible] است پس اگر علتی نمی‌باشد موجود نمی‌شود
[illegible] شکی نیست که در عالم موجودی هست اگر جمیع موجودات
نخواهد بود پس می‌گوییم
بدو ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس جمیع را که با هم ملاحظه
همچنانکه بدیهی علت محالست که موجود
کنی همه یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها روا است [illegible] این
شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و آن بدیهی العقل محال است همچنین موجود شدن این
مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محال است و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی
است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمی‌تواند شد و موجودی که خارج از جمیع
ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود لذاته موجود است و اگر
گویند هر یک از اجزا علت وجود دیگری است الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل اجزا است
گوییم که وجود هر یک بشرط وجود علتش واجب است اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است
هر گاه واجب الوجود نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید انتهی کلامه اعلی الله مقامه و [illegible]
دلیل [illegible] که اگر علت ممکن است فهو المطلوب اگر ممکن است علتی دیگر
پیدا کرده باشد و [illegible] در میان [illegible] دور لازم خواهد آمد یا [illegible] او [illegible] باطل
و بر این ابطال دور و تسلسل [illegible] فلیرجع الی [illegible] الطویل
سوم دلیل متکلمین است و تقریرش [illegible] است که ما [illegible] سوی [illegible]
و ذات [illegible] حادث [illegible] پس عالم حادث است
حادث محتاج [illegible] عالم محتاج [illegible]
[illegible]

... خود وجوه ... و این دلیل ... باحث ... ولهذا در کتب ... با ایراد جمیع آنها

مناسب مقام نیست **فصل دوم در بیان صفات** ... تعالی ... و آن ... است

اول آنکه حق تعالی قدیم ازلی و باقی ابدی است همیشه بوده است و همیشه خواهد بود چه

اگر حادث باشد عدم سابق و اگر فانی باشد عدم لاحق برای او خواهد بود و حال آنکه ثابت شد

که او سبحانه واجب الوجود است پس چگونه عدم و نیستی بر او روا توانند شد و بعبارت مطلق

دوم آنکه قادر مختار است و هیچ ممکنی از حیطه قدرت او بیرون نیست یعنی توانا است بر هر چیز

و در فعل و ترک آن اختیار دارد و چنان نیست که در ایجاد اشیا موجب و مجبور باشد یعنی

اشیا باضطرار از او صادر شود مثل آتش در احراق و آفتاب در اشراق پس حق تعالی فاعل

بایجاب نیست چنانکه فلاسفه گمان کرده‌اند زیرا که از او وضع ساختن چیزی از ترکها

عاجز باشد یعنی مجبور در آن باشد و تواند شد عجز و اضطرار از صفات نقص است و ذات

اقدس الهی از نقایص منزه و مبرا است پس قدرت او شامل هر مقدور است و توانائی او کاملا

در ... الوجوه تمام اشیا بقدرت کامله او خلعت هستی در بر کرده و همه مساوی است

نزد قدرت او ... صغیر و کبیر و جلیل و حقیر و هو علی کل شیء قدیر قال ... الجلیل

والله یدهم فی الثقیل والخفیف والقوی والضعیف فی خلقه لا سوی

و ... اهل عقده ... و ماسوای او را طاقت ... نیست قال الله تعالی ان

الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم

الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب

یعنی تحقیق کسانی که شما آنها را سوای خدا میخوانید ... نخواهند توانست آفرید ... اگر مگسی را

... اگر چه جمع شوند ... اگر مگس ... ایشان ... چیزی از ایشان

دوم آنکه او تعالی قادر مختار است

بر آنکه مکلف نیست از اینها که آن را کسی نتوان کرد [illegible] بلکه متعلق

او متعلق نشدن قدرت او بممتنعات از جهت عدم قابلیت آنهاست نه از راه عجز

بالاطلاق ابن بابویه در کتاب توحید بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه ابلیس بحضرت عیسی گفت آیا می تواند پروردگار

تو که درآورد زمین را در تخم مرغی که نه زمین کوچک شود و نه تخم بزرگ حضرت عیسی ع

در جواب فرمود وای بر تو بدرستیکه خداوند عالم را عاجز نتوان گفت کیست تواناتر

از کسیکه لطیف کند زمین را و بزرگ گرداند تخم را و در روایت دیگر مثل همین تقریر از جناب

امیر علیه السلام ماثور است و در روایتی وارد شده که کسی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه

السلام عرض کرد که آیا پروردگار تو می تواند که داخل کند دنیا را در تخم مرغ و دنیا خرد

نشود و بیضه بزرگ نگردد آنحضرت فرمود که او تعالی موصوف بعجز نمی شود و آنچه تو

سوال کردی قابلیت وجود ندارد و از جهات دیگر که عدم تعلق قدرت او بممتنعات

قادح در عموم قدرت او تعالی نیست امور ممتنعه هر چند در تحت قدرت او تعالی

داخل نیستند لکن [illegible] نظر بحکمت کامله او [illegible] سوم آنکه خداوند عالم عالم است

بهر شیء [illegible] باشد خواه موجود باشد یا معدوم پس علم او باشیا پیش از وجود آنها

تفاوت ندارد با علم او بعد وجود آنها و در ازل میدانست آنچه را او ایجاد می سازد

روی الصدوق فی التوحید باسناده عن الحسین بن بشار عن

الرضا علیه التحیة والثناء قال سألته ایعلم الله الشیء الذی لم یکن

ان لو کان کیف کان یکون او لا یعلم الا ما یکون قال ان الله تعالی

هو العالم بالاشیاء قبل کون الاشیاء قال [illegible] الاشیاء

عقلائیه بما قیل ان یحیطها تبارک و تعالی ربنا علواً کبیراً حاصلش آنکه راوی
از جناب امام رضا علیه التحیة و الثنا پرسید که آیا میدانست خدا تعالی چیزی را که نبود که
اگر خلعت هستی او در بر کند چگونه خواهد بود یا نمیدانست مگر چیزی را که بوجود می آید فرمود
که اوست دانا بچیزها قبل هستی آنها و بعد از کلامی فرمود پس همیشه بود علم او بچیزها
و سابق بر اشیا قبل خلق آنها حق تعالی بسیار بزرگ و برترست و فی الکافی باسناده
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول کان الله
ولا شیء غیره ولم یزل عالماً بما یکون فعلمه به قبل کونه کعلمه به بعد کونه
یعنی محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود حق تعالی
موجود بود در حالیکه هیچ چیز جز او نبود و همیشه عالم بود بانچه آینده و پیدا میشود پس علم او بان
چیز قبل وجود آن علم او بان بعد وجود آن یکسان است یعنی علم او بذات و کاینات قدیم است و عین
ذات مقدس اوست نه صفت موجوده زاید بر ذات و الا لازم آید که چیزی شریک او در قدم موجود باشد
پس علم او که صفت کمال است علم حصولی نیست که محتاج بحصول صورت و قیام آن بذات او بوده باشد
و نیز علم او باشیا حضوری نیست که عین حضور معلومات او باشد و نه از صفات فعل و الا حادث
خواهد بود مثل سایر حوادث و افعال پس لازم خواهد آمد که در ازل عالم نباشد بلکه جاهل بوده باشد و جهل بر
ذات او تعالی در هیچ وقتی از اوقات نیست و توهم آنکه علم بشیء در حال عدم او مخالف بواقع دارد
پس علم نخواهد بود فاسد است چه اگر شیء معدوم را موجود بداند خلاف واقع است نه آنکه شیء معدوم را معدوم
بداند و کسیکه علم او تعالی را باشیا حادث و منحصر در حضور اشیا میداند در حقیقت اثبات جهل در مرتبه ذات او تعالی
نماید پس از اسلام و ایمان بهره ندارد و شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه میفرماید من قال انه لا یعلم الشیء الا بعد کونه
فقد کفر و خرج عن التوحید و مولانا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در بحار میفرماید که از جمله ضروریات

مذهب است که حق تعالی ازلاً و ابداً بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات عالم است بی آنکه
در علم حقیقی او تعالی تغیری واقع شود و بعد کلامی فرموده که مذهب بعضی از مردم آنست که او تعالی
نمیداند چیزها را مگر بعد وقوع آن و این قول را بطرف ابو الحسین بصری و هشام بن الحکم نسبت
داده اند و بعض روایات بران دلالت دارد و گمان آنست که این مذهب هشام باشد قبل
از آنکه مذهب حق را اختیار نموده و یا ناقل را اشتباهی رو داده و قدمای فلاسفه در باب
علم باری تعالی اختلاف بسیار نموده اند و جمیع این مذاهب کفر صریح است و مخالف ضرورت
ادیان و جمیع براهین قاطعه دلالت میکند بر نفی آن انتهی کلامه اعلی الله مقامه پس علم حق تعالی
باشیا منحصر در حضور آنها نمی تواند بود چه ظاهر است که هر که قائل باین معنی باشد خالی ازین
نیست که یا اشیا را قدیم خواهد دانست پس قائل بتعدد قدما خواهد بود و حال آنکه غیر از خدا
قدیمی نمیتواند بود و یا اشیا را حادث خواهد دانست پس علم او باشیا حادث خواهد بود
و لازم خواهد آمد که هیچ چیز را قبل وجود آن نداند و جاهل بآن باشد تعالی الله عن ذلک بلکه حق تعالی
از ازل ذات خود و مخلوقات خود را می شناسد و علم او موقوف بر وجود آنها نیست و هیچ
چیز در هیچ حالی برو مخفی نیست و الا چگونه بقدرت و اختیار آنرا پیدا میکرد بلکه ذات او بذاته
منشأ انکشاف جمیع اشیاست و متوهم نشود که ذات خدا که مباین اشیاست چگونه منشأ
انکشاف آن تواند شد چه ذات او مباین سائر ذوات است و کامل بالذات پس اگر دیگر
ذوات منشأ انکشاف غیر خود از جهت نقصان خود نتواند شد بلکه محتاج بحصول
صورت و توسط آن باشد لازم نیست که ذات خدا که کامل من کل الوجوه است نیز
منشأ انکشاف نتواند شد و الحال انه غنی فی ذاته و صفاته عن الافتقار الی غیره
با آنکه مقتضای ادله عقلیه و نقلیه آنست که حقتعالی بذات خود عالم است بهمه چیز پیش

پس اگر عقول تا قصه بکنه علم او و کیفیت آن نرسد چنانکه بکنه ذاتش نمیرسد انکار آن نمیتوان کرد اما بر چهار محدثات اطلاق علم بر آن آمده مانند لوح محفوظ و غیر آن کما فی قوله تعالی
عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى پس اطلاق علم بر آن از
راه توسع و مجاز است و لیس من حقیقة العلم فی شئ چنانکه اطلاق کلام بر نقوش ایضاً
و لیس من حقیقة الکلام فی شئ بالجمله علم او محیط است بهر چیزی یعنی اعم و اشمل ست کما قال
الله تعالی فی کلامه المجید وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی او بهر چیز دانا است و تمامه
اشیا مانند ذرات خاک و قطرات دریا و عدد مثاقیل کوهها و برک درختان و ریک بیابان
و نفسهای جانوران و لطائف صنائع و دقائق بدائع بر او هویدا است زیراکه او تعالی هر چه
را آفریده باراده و اختیار و از روی حکمت آفریده و هر که باراده و اختیار چیزی را می آفریند
البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم میدارد فان الفعل الاختیاری مسبوق بالعلم و الارادة
لامحاله این مقدمه در نهایت وضوح است که باندک تأمل هر عاقلی را اذعان کلی بآن بهم میرسد
و در دلیل اثبات صانع اشاره بآن شده و نیز او تعالی مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز
مساوی است و قدرت او بهمه آن متعلق پس عالم بهمه آن چیز باشد و دیگر آنکه چون همه ممکنات
اثر وجود او یند علم آنها و جمیع کمالات شان باو منتهی میشود و سبب که همه علمها از و باشد
جاهل بچیزی نمی باشد با آنکه جهل نقص است و نقص بر او روا نیست و بهمه این دلائل او تعالی در قرآن
مجید اشاره فرموده بقول خود أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی آیا
نمیداند همه اشیا را کسیکه همه آنچیزها را آفریده او است لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل
و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه او است پس چگونه آنها
را نخواهد دانست لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاءِ وَلَا فِي الْأَرْضِ چهارم آنکه او تعالی

... علم الشیخ الی

چهارم آنکه او تعالی خبیر است

حی و زنده است و مراد از حیات صفتی است که از آن توانائی و دانائی آید چونکه
علم و قدرت او تعالی بمرتبه ثبوت رسیده پس صفت حیات نیز برای او لامحاله ثابت
خواهد بود پنجم آنکه مدرک و سمیع و بصیر است و ادراک در انسان مخصوص است
بعلمی که از حواس بهم رسد مثل چشیدن و لمس نمودن و بوئیدن و دیدن و شنیدن
و سمع مختص است بدانستن چیزی بقوت سامعه و بصر بدانستن امری بقوت
باصره و لکن در صفات الهی مراد آنست که او داناست بهر آنچه ما آنرا بحواس
درمی یابیم بدون آنکه محتاج بتوسط حواس بوده باشد و عالم است بآنچه شنیدنی
است مثل آوازهای بلند و پست و خوب و زشت و آنچه دیدنی است از قسم
انواع الوان اجسام و اشکال آن بغیر واسطه و بدون افتقار بسوی آلات
و هرگاه عموم علم علام الغیوب از آنچه سابقا گذشت بوضوح پیوست حاجت
بدلیلی جداگانه برای اثبات این صفات باقی نمانده و هم اعتبار این صفات
بعد اعتبار علم عام لائق اهتمام نبود و لکن کتاب و سنت از اثبات آن مشحون و بذکر
این اوصاف مقرون است لهذا در سر این امر علمای ما دو وجه ذکر کرده اند
یکی آنکه نکته اش آن باشد که در ضمن آنها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات
متغیره نمیدانند بگمان آنکه علم متغیر باعث تغیر ذات و صفات عالم میگردد و لکن
این زعم شان باطل است چه بر ظاهر است که ذات عالم بسبب تغیر معلوم متغیر
نمیشود کما صرح به المحقق الطوسی فی الفصول و اما صفت علم پس آنکه
صفت حقیقی است یعنی ما به الانکشاف پس عین ذات باری است و تغیری
در آن راه نداده و آنکه معنی اضافی نسبی است تغیر در آن مثل تغیر در صفات

پنجم آنکه او تعالی مدرک است

صفت ادراک و سمع و بصر با آنکه علم ... ثابت است

صفات فعل ضرری ندارد و گاه است که تغیر می‌نمایند از آن به تغیر تعلقات پس میگویند
که علم متغیر نمیشود ولکن تعلق متغیر میگردد و مولانا محمد باقر علیه الرحمه در بحار فرموده که
از ضروریات مذهب شیعه است که حق تعالی ازلاً و ابداً عالم است بجمیع اشیاء کلیات باشند یا جزئیات بی آنکه
در علم او تغیری واقع شود دوم آنکه چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از
قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت را بتخصیص جداگانه ذکر نمودند که در
زجر و سرزنش بندگان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات ادخل و اقرب بوده باشد
بدانکه هرگاه لایح شد که حق تعالی همه جزئیات و کلیات را میداند و از عواقب امور
قبل وقوع آن آگاه است پس بدا بمعنی لغوی که تغیر و تبدل رای است بسبب ظهور
خطا در آن بدا است بر رای سابق و عدول از آن برای لاحق بر او تعالی محال
است مخالفان جهل و یا تجاهل نسبت میکنند بسوی امامیه و تهمت میکنند بر ایشان که آنها
قائل به بدا که اینچنین هستند حال آنکه شیعه از این وصمت بری هستند آری قائل اند به بدا بمعنی
تغیر احکام باعتبار اختلاف مصالح در اوقات که نسخ تشریعی است و تغیر در عالم کون
و ایجاد باحداث و اعدام و احیاء و اماته که نسخ تکوینی است و هو کل یوم فی شأن بر حسب مصلحت
میداند آنرا میکند و هر چه مصلحت در آن نمی‌بیند ترک میکند گاهی میمیراند و گاهی مریض میکند و گاهی
صحت می‌بخشد عارف است بمصالح بندگان خود و هر وقتی حسب مصلحت کار میفرماید و این بمعنی
صحیح است و هیچگونه فسادی ندارد و نیز باید دانست که آیات و اخبار بسیار دلالت میکنند بر آنکه
خدای تعالی دو لوح را خلق نموده در آن جمیع کائنات و حوادث را ثبت فرموده یکی از آن مسمی بلوح محفوظ
است که آنچه در آن بحکم حضرت باری جلت قدرته نوشته میشود تغیر در آن اصلاً واقع نمیشود و آن مطابق علم الهی است
دومی مسمی بلوح محو و اثبات که در آن بحسب مصالح و حکم بامر الهی خبرها ثبت میشود و خبرها از آن محو ساخته میشود

قال الله عزّ وجلّ يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده أمّ الكتاب مثلا او
دران می نویسند که عمر زید پنجاه سال است یعنی مقتضای حکمت آنست که عمر او اینقدر باشد تا و
که سبب زیادتی یا نقصان از و بعمل نیاید پس وقتی که عمل خیر مثل صلهٔ رحم یا صلهٔ عترت اطهار و ذریت
اخیار رسول مختار یا تصدق بر مساکین مومنین او ربجا آورد عمر پنجاه سالگی محو میشود و بجای
ان عمر شصت سال نوشته میشود و هرگاه قطع رحم یا ترک صلهٔ سادات و مومنین بظهور میرسد
بجای پنجاه چهل نوشته میشود و ده سال از عمرش می کاهد و در لوح محفوظ از اول امر نوشته
میشود که زید صلهٔ رحم بجا خواهد آورد و عمرش باین سبب شصت سال از جانب ایزد متعال
متعین گردیده یا عمر و چهل سال متعین گردیده باین سبب که او قطع رحم و مانند آن بعمل
خواهد آورد چنانکه طبیب حاذق هرگاه بر حال مزاج شخصی مطلع میشود حکم میتواند نمود
باینکه مزاج این شخص مقتضی آنست که عمرش شصت سال باشد پس هرگاه بسبب شرب سم
یا مقتول شدن او عمرش از شصت سال کم شود یا بسبب خوردن دوائی که مقوی مزاج
او باشد عمر او زیاده شود نخواهند گفت که طبیب غلط گفته و بدا عبارتست از تغیر تقدیر
در لوح محو و اثبات و این تغیر چون مشابه است به بدا لغوی اطلاق بدا بران آمده لکن از صحت
و نقصان بریست چه مقصود از ان از جمله مسلمات است میان خاصه و عامه بحیثیتکه
مجال انکار دران نیست و غرض از لوح محو و اثبات آنست که بندگان بسبب خبر دادن
انبیاء و اوصیاء از ان لوح بدانند که اعمال حسنه آنها اینقدر تاثیر در باب اصلاح امور
آنها و اعمال بد آنها تاثیر در فساد آنها دارد پس راغب شوند باعمال خیر و باز مانند از
عصیان قال الله عزّ وجلّ فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الّا قوم
یونس لمّا آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدّنیا و متّعناهم

وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ بیضاوی در تفسیر خود گفته که حق سبحانه و تعالی حضرت یونس را
مبعوث گردانید بسوی شهر نینوی پس اهل نینوی تکذیب او کردند و بر آن اصرار ورزیدند
پس حضرت یونس با ایشان گفت که در عرصه سه روز عذاب نازل خواهد گردید و بعضی گفته‌اند
تا چهل روز پس هرگاه وقت عذاب قریب رسید آسمان را ابر سیاه و دخان گردید و فرود آمد
تا آنکه راهها را تاریک ساخت پس اهل نینوی توبه نمودند و در جستجوی یونس گردیدند
و او را نیافتند یقین کردند که یونس علیه السلام راست گفته و این همان عذاب است
که آن وعده نموده بود پس پلاسها پوشیدند و زنهای خود را و حیوانات خود را بطرف
صحرا بردند و بچه‌ها را از مادرها جدا کردند و آوازها بگریه بلند کردند و توبه نمودند و اظهار
ایمان کردند پس حق تعالی رحم کرد بر آنها و عذاب را از ایشان برطرف ساخت انتهی
محصل کلامه و در حدیثی وارد شده که روزی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام را
بقومیکه عروس را آراسته بخانه شوهرش می‌بردند گذر افتاد عیسی تفحص حال او کرد عرض کردند
که این فلان زن دختر فلان کس است او را کتخدا نموده‌اند و بخانه شوهرش می‌برند حضرت عیسی
گفت که امروز او را بشادی و سرور می‌برند و فردا بر او خواهند گریست شخصی از القوم گفتند
به چه سبب حضرت عیسی فرمود که این عروس شب بمیرد و مومنین تصدیق کردند و منافقین
گفتند صبح قریب است هرگاه صبح طالع شد و عروس را بحال خودش یافتند مردم نزد حضرت
عیسی شتافتند که او زنده است آنحضرت فرمود یَفْعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ بیائید تا نزد عروس
برویم و تفتیش حال را از او دریافت کنیم که آیا چه عمل از او بوقوع آمده که باعث دفع بلا گردیده
[illegible] وارد او [illegible] شدند و دق الباب نمودند شوهرش از درون بیرون آمد حضرت عیسی
با او گفت که اجازت خواستاریم که با او ملاقات نمائیم پس شوهر زن از خفیت

روایت حضرت عیسی ع
دلیل است برای بودن
و جزو اول خلاف آن
و وقوع و جواز دفاع
بلا است یعنی

حال با و خبر دادن لقا از سر خود کشید و حضرت عیسی داخل خانه او گردید و با عروس گفت که در شب کدام عمل از تو صادر گشته عروس گفت که هیچ عملی نکرده ام مگر آنچه را که سابق میکردم در هر شب جمعه فقیری سر دروازه من می آمد و من با و چیزی میدادم و این شب جمعه که شب عروسی من بود من با مور خود مشغول بودم و همچنین اهل و اقارب من هر یک بکاری مشغول آن سائل چون بدروازه آمد سوال کرد هیچ کس او را جواب نداد تا اینکه او مرات آواز خود را بلند کرد چون آواز او بگوش من رسید از همه کس خود را پوشیده و مخفی ساخته برخاستم و موافق معمول چیزی با و دادم حضرت عیسی فرمود که از جای خود برخیز چون عروس برخاست تحت ثیاب او ماری سیاه بود دم خود بدندان گرفته حضرت عیسی گفت به برکت آن صدقه که شب داده بودی این بلا از تو منصرف گردید و تفصیل این مقام در صوارم الالهیات ببسط تمام مرقوم است من شاء فلیرجع الیه ششم آنکه حق تعالی مرید است و کاره بدانکه افعال اختیاری بارادہ و اختیار از فاعل مختار صادر میشود و چون ثابت شد که حق تعالی قادر و مختار است پس باید که افعال او با رادہ و اختیار او واقع شود و همین است معنی مرید لکن در بندگان فعلی که باختیار ایشان صادر میشود و حالش برین نمط است که اول تصور آن میکنند بعد از ان فایده آنرا بخاطر می آورند و خواهش آن بهم میرسانند و بهمه محرک و داعی میشود در فعل تا بحد تصمیم عزم میرسد و آنرا اراده میگویند و اما اراده حق تعالی پس اطلاق آن بچند معنی آمده اول علم بمصلحتیست که باعث ترجیح فعل میشود بر ترک آن چنانکه متکلمین امامیه بیان فرموده اند و پر ظاهر است که صدور افعال از و تعالی در بعضی اوقات و ترک آن در بعض دیگر و اعطاء الدنیا و منعنا هم فقد آن و موت و فنا در وقتی دیگر مبنی بر مصالح است

می آرد و سرکار مصلحت را اعدام میداند معدوم میسازد فان فعل الحکیم لایخلو عن الحکمة
و چونکه علم او تعالی عین ذات مقدس اوست باین معنی که ذات پاک او کافیست در شناختن اشیا قبل
پیدا شدن آنها بعنوان [illegible] آن و نیکی و بدی هیچ چیز برو پوشیده نیست پس او به مصلحت
هر چیز را بنفس ذات خود میداند و همین علم داعی میشود او را بر فعل و ترک پس اراده او صفتی
موجود زائد بر ذات او که غیر علم و قدرت باشد نیست چنانکه اهل سنت گمان کرده اند
دوم نفس فعل چنانکه از اکثر روایات مستفاد میشود صفوان بن یحیی گفت عرض
کردم بخدمت ابی الحسن علیه السلام که بیان فرما برای ما که اراده خدا چیست و اراده بندگان
آنحضرت فرمود که اراده مخلوق امریست که بخاطر او میگذرد و آنچه رای او بران قرار میگیرد
بعد از آن در ذهن او اما اراده خدا پس حادث ساختن و پیدا کردن اوست نه غیر آن و این معنی
با معنی اول منافات ندارد چه علم او بمصالح و مفاسد از دلیل عقل و نقل ثابت و میسر شد
و حضرات معصومین علیهم السلام عموم علم الهی را ببیانات شافی بیان فرموده اند پس غرض
آنحضرت آنست که اراده بندگان صفتی است حقیقی حادث که متوسط میشود در میان
ذوات ایشان و افعال ایشان و در باری تعالی مثل اراده بندگان صفتی حقیقی حادث متوسط
نمیشود پس نفس فعل او بمنزله اراده است و چنانکه نفی قدم اراده او تعالی ایشان فرموده اند مراد
از آن نفی صفت زائده موجوده است که سنیان بآن قائل اند نه نفی علم و اراده که عین ذات
مقدس او تعالی است سوم آنکه اراده او تعالی عبارتست از تعلق م[illegible] بوجود مصلحت بالفعل
در فعل یا ترک آن چه حق تعالی چنانکه از ازل حال هر چیز را میداند در هر وقت بتغیرات احوال آنها مطلع
و بمصلحت [illegible] و اراده او [illegible] میداند و در حال عدم معدوم و موجود [illegible] است در حال [illegible]
با و گفت که اجازت خواه [illegible] مخفی نیست و این [illegible] صفات

منفعل مقارن فعل حادث میشود و مغایر علم قدیم است و از همین جاست که هرگاه ابن حمید
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که آیا حق تعالی همیشه مرید بوده است فرمود
که او همیشه عالم است ولکن مرید نمیشود مگر وقتی که مراد با او همی باشد چنانکه مفاد کریمه
إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و قوله انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون و حدیث حضرت صادق علیه السلام اذا اراد الله
بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة من نور و فتح مسامع قلبه چه تعلیق خیر بر شرط
دلالت بر مغایرت و حدوث میکند پس در امثال این نصوص مراد از اراده علم قدیم
الهی است و نه نفس فعل و ایجاد بلکه تعلق علم بمصلحت ایجاد و چونکه معانی لفظ متعدد است
پس منافاتی با همدیگر نیست و اینهمه معانی اراده نسبت با فعال خود باری تعالی است و اما اراده
او نسبت با فعال بندگان پس اطلاق آن نیز بر چند معنی آمده اول آنکه حق تعالی اراده میکند
از بندگان طاعات آنها را و اراده نمیکند معصیت آنها را بلکه کراهت ازو دارد از آن مراد از اراده
در اینجا امر است بطاعت و مراد از کراهت نهی است از معاصی و دوم آنکه در احادیث آمده هرچه
در عالم کون واقع میشود باراده و مشیت او واقع میشود و این دو معنی دارد یکی آنکه هرچه در عالم
واقع میشود بعلم او واقع میشود زیرا که هیچ چیز نیست که علم الهی بان احاطه نکرده باشد قال الصادق
علیه السلام شاء الله ان لا یکون شیء الا بعلمه دیگر آنکه اراده در امثال این مقام
بمعنی عدم منع است چه اگر حق تعالی بندگان را از افعال شان مانع آید کیست که خلاف آن
تواند کرد ولا بضا دله فی حکمه کما است که مراد از ان تسهیل و تمکین و تخلیه و ابقاء نهی علی کان
... مقارب است و مغایر ... چنانکه از ...
... امام جعفر صادق ... علم خدا و مشیت یا مختلف اند

ثانیاً مستحضر فرمودند که علم غیر مشیت است یعنی علم بشیئ حادث نیست و نیز اینمعنی مغایر اراده بمعنی نفس
فعل است زیرا که آنحضرت تقریب این روایت فرموده الا ترى انك تقول سافعل
كذا ان شاء الله ولا تقول سافعل كذا ان علم الله فقولك ان شاء الله دليل
على انه لم يشأ فاذا شاء كان الذي شاء كما شاء وعلم الله سابق للمشية
و از اینجا لایح شد که گفتن ان شاء الله در مباحات بلکه در طاعات نیز مستحسن است اظهاراً للعجز
و تفویضاً للامور الی مشیته ربه سیوم آنکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و لو شاء لهدیکم
اجمعین مراد از مشیت درین آیت مشیت الجائی است یعنی اگر حق تعالی میخواست که مردم خواه
نخواه براه راست آیند سر اینهمه طوعاً و کرهاً ایمان می آوردند لکن حقتعالی آزمایش بندگان
خود میخواهد تا در نظر مردم نیک از بد تمیز یابد و مطیع از عاصی ممتاز گردد پس الجا و مضطر نمیسازد
آنها را بر هدایت و طاعت و الا تفرقه از میان برخیزد بلکه رهنمائی میکند آنها را بوضعی که اختیار
با آنها باشد اگر بطوع و رغبت راه راست اختیار نمودند نجات می یابند و اگر راه بد را اختیار
کردند هلاک میشوند و هرگاه این را دانستی پس بدانکه کراهت خدا اراده است و هرگاه معانی
اراده معلوم شد معانی کراهت که ضد آنست هم واضح گردید فان الاشیاء تعرف باضدادها
ششم آنکه او تعالی متکلم است یعنی قادر است بر پیدا کردن کلام یعنی اصوات حروف و
کلمات مسموعه که دلالت کند بر معانی مقصوده در هر چیز که خواهد نه اینکه کلام لفظی قائم بذات
اوست چنانکه حنابله اهل سنت توهم کرده اند و نه کلام نفسی چنانکه اکثر اشاعره اهل سنت
گفته اند که متکلم کسی است که کلام باو قائم شود و چونکه قیام حروف و کلمات را بذات
باری تعالی جایز ندانستند کلام نفسی را اختراع کردند و گفتند کلامه لیس من جنس الاصوات
والحروف بل صفة ازلية قائمة بذات الله تعالى یعنی کلام حقتعالی از جنس اصوات و حروف

تحقیق در متکلم بودن حقتعالی

نیست بلکه صفتی است قدیم که قایم بذات او تعالی است و آنرا کلام نفسی می نامند و مسکوت عنه
که آن غیر صفت علم است و غیر قدرت و مغایر الفاظ و حروف مسموعه و معانی مفهومه است
و این حروف و اصوات بر آن دلالت میکند مثل دلالت لفظ بر معنی چه این کلام
نامعقول است زیرا بطرف محصلی راجع نمیشود زیرا که مراد از آن نفسی غیر الفاظ و اصوات است
و تصور الفاظ و ادراک معانی آن بصفت علم بر میگردد و سوای آن چیزی دیگر در اذهان
و نفوس در مقابل الفاظ بعقل عاقلی خطور نمی کند با آنکه قیام چیزی بذات او تعالی محال است
چنانچه عنقریب واضح خواهد شد و قدرت بر تکلم یعنی خلق کلام و علم بآن از صفات ذات است
که در ضمن صفت علم و قدرت واضح گردید اما تکلم باین معنی که خلق کلام از او صادر شده است
پس از صفات فعل است و حادث است و بنا بر این متکلم یعنی خالق و فاعل کلام است و هو
معناه المعروف و اعتراف کرده است باین معنی فخر رازی در تفسیر خود حیث قال المراد من
کون الانسان متکلما بهذه الحروف مجرد کونه فاعلا لهذه الغرض المخصوص
پس بنا بر این تکلم باریتعالی عبارتست از فاعلیت و ایجاد کلام خواهد بود چنانکه امامیه گفته اند صفتی قدیمه
قائمه بذات او و صدور کلام باین معنی از حضرت باریتعالی از متواترات سمعیه است قال الله تعالی
و کلم الله موسی تکلیما عن امیر المومنین علیه السلام کلم الله موسی تکلیما بلا جوارح
و ادوات و شفة و لهوات سبحانه و تعالی عن الصفات یعنی خداوند عالم با حضرت موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام کلام کرد کلام کردنی چنانکه شایسته او بود بی آنکه اعضاء و جوارح و زبانی و دهانی
و لبی و حنجره و لهاتی یعنی ملازم داشته باشد زیرا که او تعالی برتر است از صفات جسمانیه و صفات
او مثل صفات مخلوقات نیست تا کلام با او قائم باشد بلکه تکلم او همین است که در هر جسمی که خواهد
کلامی و صدایی ایجاد کند چنانکه هر گاه با حضرت موسی کلام کرد چنانکه از درخت
علم خداوند است یا مختلف اند

تفسیر و کلم الله موسی تکلیما

درختی از درختهای معین ایجاد فرموده که تا این کلام معجز نظام بآن حضرت رساند وادی ایمن
بود که هنگامی که از نزد حضرت شعیب با اهل خود از شهر مدین بیرون آمد در عرض راه بآن وادی رسید
سرد گردید و ... طرف راست کوه طور آتشی را دید و بسوی آن روان گردید
در درختی سبز بقدرت کامله ربانی آتشی مشتعل و نوری ساطع است پس نزدیک آن رفت صدائی
شنید و خطابی از بارگاه کبریا پر از لطف و تفقد باو رسید یا موسی انی انا ربک فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس طوی و انا اخترتک فاستمع لما یوحی
یعنی ای موسی منم پروردگار تو پس سر و نعل خود را از پا بیرون کن یا محبت اهل و اولاد
را از خود دور کن علی اختلاف التفسیرین بدرستیکه تو بوادی مقدس مسمی بطوی که از ما نسب
قدس است در آمده و ما انتخاب کرده ایم ترا پس گوش ده بآنچه وحی کرده میشود بسوی تو
و از آن باز همواره بخطابات ربانیه مشرف میگردید تا آنکه قوم آنحضرت گفتند که ایمان
نمی آوریم تا کلام ربانی را بگوش خود نشنویم پس آنحضرت جمعی از ایشان را منتخب نموده بکوه
طور برد شیخ صدوق در کتاب توحید در حدیث طولانی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
روایت نموده فخرج بهم الی طور سیناء فاقامهم فی سفح الجبل و صعد موسی
الی الطور و سأل الله تبارک و تعالی ان یکلمه و یسمعهم کلامه فکلمه الله
تعالی ذکره و سمعوا کلامه من فوق و اسفل و یمین و شمال و وراء و امام
لان الله عز و جل احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتی سمعوه من
جمیع الوجوه یعنی حضرت موسی کلیم الله ایشان را بسوی طور سینا برد و در دامن
کوه متوقف ساخت و خود بالای کوه رفت و سؤال کرد از خداوند عالم تا سخن گوید با او
و ایشان بشنوند پس حق تعالی کلام کرد با او و شنیدند ایشان کلام او را که صدا از پیش

از همه سو گوش ایشان میرسید از بالا و پائین و از راست و چپ و پیش و پس زیرا که او تعالی کلام خود را در جهات شش
همه بود که صدا از این بر میخواست و از هر طرف آن آواز بگوش میرسید و آثار عظمت کبریا
بران لایح بود و اینهمه خرق عادت گواهی میداد بانکه آن کلام بی طرف و تقدیر علام است که
مکانی ندارد و نه از طرف مخلوقی که وجود او و کلام او اختصاص ببعض جهات دارد بدانکه این
کلام باری بخطاب شفاهی اقصای مراتب اشرف مدارج وحی است که حق تعالی حضرت موسی علی
نبینا و آله و علیه السلام را بآن از میان سائر انبیا بغیر از نبی ما که افضل انبیا و رسل است مخصوص
گردانیده اما پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پس خداوند عالم چنانکه بحضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
کلام کرده با آنحضرت نیز کلام کرده بلکه با فضل از آن در معراج که درجه قصوای قرب است و عطا
فرموده بشرف تخاطب خود آنحضرت نیز با حسن وجه مشرف ساخته فی الاحتجاج فی مکالمة
الیهود مع النبی قالوا موسی خیر منک قال و لم قالوا لان الله عز و جل کلمه
اربعة آلاف کلمة و لم یکلمک بشیء فقال النبی لقد اعطیت انا افضل
من ذلک قالوا و ما ذاک قال قوله عز و جل سبحان الذی اسری بعبده
الآیه و اشاره فرمود بآن بما ظهر له من الشرف فی المعراج و فی بعض اخبار
المعراج ثم جاوزنا متصاعدین الی اعلی علیین الی ان قال ثم کلمنی ربی
و کلمته کجا کوه طور و کجا اعلی علیین و منتهای قرب رب العالمین بلکه هر کرامتی و معجزه
که حق تعالی بپیغمبری از پیغمبران داده برای پیغمبر ما مثل آن بلکه بهتر از آن کرامت فرموده
فی الکافی عن النبی اعطیت السور الطول مکان التوریة و اعطیت المئین
مکان الانجیل و اعطیت المثانی مکان الزبور و فضلت بالمفصل
ثمان و ستون سورة و حاصل معنی بنا بر تحقیق ملا محسن کاشانی در تفسیر صافی آنکه

که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود که عطا کرده شدم سورهای طولانی را که عبارت از هفت سوره است
بعد سوره فاتحه بجای تورات ... و هفت سوره تا آخر سوره انفال و سوره برائت را یک سوره حساب
کنند بجهت نازل شدن آن هر دو در بیان مغازی و مسمی بودن آنها بمئین و سورهای
که قریب بصد صد آیه است و آن نیز هفت سوره است از سوره بنی اسرائیل تا سوره مؤمنون
بجای انجیل حضرت عیسی ع و سورهای مفصل از سوره محمد صلی الله علیه وآله تا آخر قرآن
مسمی گردیده است باین نام از جهت اشتمال آن بر فواصل و قوافی کثیره و آیات قصیره
و آن شصت و هفت سوره است بجای زبور حضرت داود ع و فضیلت داده شدم بسورهای
که مسمی است بمثانی که قصیر است از مئین و طویل است بنسبت مفصل و از جمله آن سورها که مابین
طول و مئین است مثانی طول است و آنکه بعد مئین است مثانی مئین و هر گاه این را دانستی
پس بدانکه کلام ربانی بر چند قسم است چنانچه در حدیثی آمده و کلام الله لیس بنحو واحد
منه ما کلم الله به الرسل ومنه ما قذفه في قلوبهم ومنه رؤيا يريها الرسل
ومنه وحي وتنزيل يتلى ويقرأ فهو كلام الله یعنی کلام خدا بر یک نوع نیست
یک قسم آن کلامی است که حق تعالی مخاطبه میکند بآن رسولان خود را در ظاهر و آن حروف
و اصوات است که پیدا میکند آنرا در هر چه میخواهد و قسم دیگر آن چیزیست که در دل ایشان می اندازد
آنرا و از جمله اقسام آن رؤیای صادقه است که می بینند آنرا پیغمبران و از جمله آنست وحی
و تنزیل که تلاوت کرده میشود و خوانده میشود پس آن کلام الهی است مخفی نماند که معنی اصلی
کلام چنانکه اشاره بآن گذشت الفاظی است مؤلف و مرکب از اصوات و حروف مسموعه
که دلالت میکند بر معانی مخصوصه و گاه است که بر نقوش مکتوبه و صور حروف مرقومه بسبب
دلالت آن بر حروف و اصوات مسطوره اطلاق کلام میکنند و نیز اطلاق میکنند بر حکایت

آن الفاظ حکایت نقوش آن و حکایت حکایت آن هم جز آنست بنابرین توسع که بسبب کثرت استعمال
حقیقت شرعیه و عرفیه گردیده کلام الهی بالذات [illegible] نظم و تالیف آن از حضرت
رب العزت بظهور رسیده اگرچه حروف آن بزبان ملکی یا بشری در وقت تلاوت یا بزبان
قلم در حال کتابت جاری شود پس اگرچه اصل کلام او تعالی کلامی است شخصی که اصوات و حروف را
در جسمی از اجسام یا نقوش آنرا در لوحی از الواح و مانند آن ایجاد میفرماید و پیغمبر آنرا می‌شنود یا
می‌بیند و یا الهام بآن میگردد و یا آنرا بواسطه ملکی به پیغمبری از پیغمبران وحی میکند و از زبان وحی ترجمان
پیغمبر بامت او میرسد و آنها بتلاوت و کتابت آنرا محفوظ میدارند لکن باین معنی عام کلام مجید کلامی
است مؤلف بتالیف نوعی و کتب سماویه مثل توریه و زبور و انجیل و فرقان را بهمین عنوان کلام الله الرحمان
میگویند و بهمین اعتبار کلام مثبت در لوح محفوظ و آنکه بزبان جبرئیل امین بر خاتم النبیین نازل شده
بتواتر خلفا عن سلف بما رسیده و بر زبانها در جمیع اعصار مثل [illegible] متواتر در همه دواوین منقوش گردیده
و میگردد مصداق کلام الهی است و احکام شرعی مثل عدم جواز مس قرآن بدون طهارت و کراهت
ما زاد علی سبع آیات در تلاوت غیر عزائم و تحریم مطلق آیات عزائم یعنی سوره‌هایی که سجده
در آن واجب است در حال جنابت مبتنی بهمین معنی عام است خداوند عالم قرآن مجید را بر سائر کتب
سماویه فضیلت و مزیت داده که بتالیف غریب و اسلوب عجیب آنرا بر وجه اعجاز بمنصه بروز آورده
که با وصف تحدی و طلب معارضه فصحای عرب از عدنان و بلغای قحطان از معارضه اقصر سوره‌های
آن عاجز آمدند و تفصیل آن در بیان معجزات حضرت ختم المرسلین در مبحث نبوت خواهد آمد انشاء
الله تعالی و کلامی که بر پیغمبر بغیر وجه اعجاز نازل شده و اگر آن متواتر نیست معبر میشود بحدیث
قدسی و هرگاه این اوضح است پس باید که جمیع این معانی کلام الهی حادث است و مخلوق باری و در بعض
اخبار که در باره قرآن آمده انه محدث غیر مخلوق مراد از آن غیر موضوع و مختلق است تعالی کلا

[illegible]

کلامیه عقیده و صحیح عاقلی کلام لفظی را قدیم نمی گوید چه اینهمه مرکب است و هر مرکبی حادث است
و تالیفش از حروف متعاقبه ... بیانست که ... حدوث بر آن لایح عجب از طایفه
که از غایت سفاهت قائل بقدم ... گردیده اند و حروف آنرا که خود بر زبان میرانند و نقوش
آنرا که از قلم خود جاری میسازند قدیم می پندارند چنانکه در ترجمه کتاب ملل و نحل مذکور است
که مشبهه اشعریه بر تشبیه زیاده کرده اند سخن خود را در قرآن که بتحقیق حروف و اصوات و نقوش
نوشته شده ازلی و قدیم است و میگویند ما اعتقاد می کنیم که انچه میان دو دفتین است کلام
خداست که بزبان جبرئیل نازل شده و آن مکتوبست در لوح محفوظ انتهی و صاحب مواقف تصریح
نموده بانکه قائلین بقدم قرآن حنابله اند یعنی تابعان احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است
حیث قال قالت الحنابلة کلامه حرف و صوت یقومان بذاته و انه قدیم و ان قوماً بالغوا فیه حتی قال بعضهم
جهلاً الجلد و الغلاف قدیمان انتهی و شارح مقاصد گفته و عن بعضهم ان الجسم الذی کتب القرآن
فانتظم حروفاً و رقوماً هو بعینه کلام الله تعالی و قد صار قدیماً بعد ما کان حادثاً و جهل ازین بیشتر نتواند
بود و منشأ این اوهام اشتباه است در صفات فعل و صفات ذات و عدم تمیز و تفرقه در میان
معنی کلام و فساد آن مستغنی است از بیان فان العیان لا یحتاج الی البیان هشتم آنکه صادق
است یعنی کلام او بهمه راست است و من اصدق من الله قیلاً چه کذب قبیح است و قبیح بر او روا نیست
در اصل هر دروغ احدی نیست و معجزات بر دست پیغمبران حق برای تصدیق شان جاری میسازد
نه بر دست کاذبان و اینهمه بمذهب سنیان راست نمی آید چه ایشان قائل بحسن و قبح عقلی نیستند پس صدق حق تعالی
و صدق پیغمبران بنابر اصول خود اثبات نمی توانند کرد و تفصیلش در مبحث عدل خواهد آمد انشاء الله بدانکه این دو صفت
اخیر یعنی تکلم بمعنی خلق کلام و صدق که از صفات کلام متکلم است در شمار صفات ذات داخل نمی توانند شد و از اینجاست که متکلم را
اول مبحث بقادر علی ایجاد الکلام تفسیر کردیم تا در سلک صفات ذات منسلک توانند شد یا بمعنی خلق کلام پس ذکر آن درین مقام

نخواهد بود مگر استطرادی لکن چون عادت علما بنا بر تغلیب جاری گردیده که این دو صفت
در ذیل صفات ذات بیان نمایند متابعت ایشان در بیان آن کردیم و منشأ آن بود
که وجه ذکر این صفات آن باشد که چون مشبهه السلف کلام لفظی را و اشاعره کلام
نفسی را از صفات ذات قرار داده اند بنابر رد بر ایشان صفت تکلم را در این مقام ذکر کردند
و چونکه صدق تعلق بکلام دارد صادق بودن او را نیز به تبعیت آن در اینجا ذکر نمودند و اما
عدد صفات پس در کلام علمای اعلام اختلافی وارد و لا منافاة فی ذلک چه زیادتی
و کمی در این باب می تواند یافت اما زیادتی پس باعتبار تعدد صفات بتعدد اعتبارات
است مثل آنکه ابدیت و ازلیت را دو صفت کرده و سمع و بصر را دو صفت یکدا و اما
کمی آن پس باعتبار وحدت اصول کلیه آن چه سمع و بصر بصفت علم بر میگردد و ابدیت
و ازلیت بوجوب وجود و سرمدیت و همچنین والله العلیم فصل سوم در صفات سلبیه است
اول و عمده آن نفی تعدد است و آن اصل توحید است پس بدانکه خداوند عالم واحد احد است
یعنی غیر او واجب الوجودی نیست و هرچه غیر ذات او تعالی موجود است ممکنی است از ممکنات مصنوعی
است از مصنوعات او و او شریکی در خداوندی ندارد و نه در قدم و ازلیت و نه در عموم علم
و قدرت و نه در خالقیت جواهر و اجسام و نه در رازقیت حیوانات و انام و نه در معبودیت
یعنی استحقاق عبادت و پرستیدن و سجده کردن و نه در سایر صفات مختصه لا اله الا هو
الواحد القهار العزیز الغفار شیخ صدوق ره در کتاب توحید باسناد خود روایت کرده
که یک اعرابی در جنگ جمل ایستاد و بحضرت امیر مومنان عرض کرد که تو میفرمائی که خدا واحد است
پس مردم او را مانع آمدند و گفتند که ای اعرابی می بینی که جناب امیر را اکنده خاطر است و مشغول
است دل او بجنگ و جهاد اینوقت سؤال کردن نیست جناب امیر علیه السلام فرمود که چیزی که

که اعرابی می پرسد یعنی مسئله توحید و یگانه پرستی همان است که ما از این قوم اراده کرده ایم که ایشان را
بسوی آن بخوانیم بعد از آن حضرت فرمود ای اعرابی خدا را واحد گفتن چهار صورت دارد دو وجه
اطلاق واحد بر او صحیح نیست و دو معنی صحیح است اما آن دو معنی که بر او روا نیست پس یکی آنکه مراد
از واحد واحد عددی بگیرند زیرا که آنکسی که ثانی ندارد چگونه واحد و اول خواهد بود چه باب اثنین
از دو واحد بهم میرسد و مراد از آن نیست که دو خدا نیستند تا خدا را یکی از آنها قرار دهند
نفی وحدانیه عددیه مطلقا و لاحضرت امام زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام
در دعای صحیفه فرموده لك یا الهی وحدانیة العدد و از اینجاست که باز فرموده اما
نمی بینی که کافر شدند کسی که گفت که حقتعالی ثالث ثلثه است یعنی نصاری که سه خدا قرار داده اند
و کفر آن نه بود که خدا را یکی از آلهه کانه قرار داده اند از اثبات عدد با نفی نمود و قال
الله عزوجل مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا
هُوَ سَادِسُهُمْ دیگری آنکه مراد از واحد واحد جنسی باشد چنانکه میگویند که فلان کس
یکی از آدمیان است یعنی فردی از افراد جنس نوع انسانی است پس باین معنی هم خدا را واحد
نمی توان گفت که مستلزم تشبیه خالق است به مخلوق و حق تعالی برتر است از مشابهت مخلوقین
اما آن دو معنی که اطلاقش بر او صحیح است پس یکی آنکه واحد است یعنی یکتاست که در
موجودات شبیهی ندارد و باین معنی خداوند ما واحد است دیگری آنکه پروردگار ما احد
المعنی است یعنی منقسم نمیشود در ذات او در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم چنین است
پروردگار ما بدانکه مقصد توحید بدلیل عقل و نقل ثابت است اما دلیل عقلی معروف
پس دلیل لزوم ترکیب است در ذات او و دلیل تمانع است اما بیان اول پس آنست
که اگر حقیقت واجبیه منحصر در فرد واحد نباشد باید که مابه الاشتراک و مابه الامتیاز در ذات داشته باشد

چه الوهیت مقتضی تمایز است و اشتراک در وجوب وجود مقتضی امتیاز که بعضی ذاتیات و مرکب از دو جزء
باشند و ترکب در ذات واجب محال است و این دلیل بحث طویل الذیل دارد که در کتب مبسوطه بنقض و ابرام مذکور
گشته و در مقام ذکر آن مناسب نیست و اما ثانی پس بیانش آنست که اگر در وقت تعلق اراده احد الاثنین
بایجاد چیزی اراده دیگری مانع تواند شد عجز اول لازم آید و آن منافی مرتبه الوهیت است و اگر مانع
نتواند شد عجز این دیگر لازم آید پس از درجه الوهیت ساقط باشد و اگر مراد هر دو واقع شود اجتماع نقیضین
لازم آید و گویا کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره بهمین معنی است کما صرح
به مولانا الطبرسی علیه الرحمة ولکن آخوند علیه الرحمة آنرا بر معنی ظاهری حمل نموده در
حق الیقین میفرماید که ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال
هر موجود بدون وحدت اله میسر نمیشود هرگاه دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو
پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین
و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو اله منتظم تواند شد و هر چند تمامیت این تقریب موقوف
است بر تخالف طبایع و احتمال توافق و مراعات مصالح را نفی نمیکند لکن بنا بر آنکه
مطلب غرض از این وجه ابطال مزعوم کفار خواهد بود که آلهه مختلف الطبایع را
ادعا می نمودند و ظهور خلاف از لوازم آنهاست و ابطال شقوق دیگر موکول
بر ادله اخر که در محلش مبین گشته مثل آنکه بعضی از علما تقریر کرده اند که اگر دو
خدا باشند لا محاله متصف بصفات الوهیت مثل علم و قدرت و اراده و غیر
آن خواهند بود پس هرگاه قصد خواهند کرد بایجاد مقدوری معین در زمانی
معین پس اگر هر دو علت مستقله بوده باشند توارد علل مستقله لازم آید و آن
باطل است چه یک علت کافی است و دیگری لغو خواهد بود و تحصیل حاصل محال است

هست و اگر از یکی واقع شود نه دیگری ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد و آن نیز محال است
و از حضرت امام صادق منقولست که در جواب بعض زنادقه فرمود که قول تو که دو
خدا اند باطل است بعلت آنکه خالی نیست از اینکه یا هر دو قدیم و صاحب قوت اند
یا هر دو ضعیف اند یا یکی قوی است و دیگری ضعیف پس اگر هر دو قوی باشند
چرا یکی از آنها منفرد بتدبیر نمی شود و دیگری را دفع نمی کند و اگر گمان تو آنست
که یکی قویست و دیگری ضعیف ثابت میشود که آنکه ضعیف است خدا نباشد بعلت
آن عجزی که از او ظاهر گردیده پس قول آنحضرت در شق اول که چرا دیگری را دفع نمیکند
یا اشاره است بسوی دلیل تمانع یا بدلیل ترجیح بلا مرجح خلاصه آنکه اگر یکی بر دفع دیگری
قادر نباشد عجز لازم آید و اگر قادر باشد و یکی دیگری را دفع نکند پس یا امر را برد
باختیار خود گذاشته است پس ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد تا آنکه مستلزم تعطیل و
استغنا خواهد بود پس آن خدای دیگر بیکار و مستغنی عنه خواهد بود و الله متعال
ان یکون وجوده معطلاً و باب فیضه مغلقاً چون تواند بود که خداوندی با آن عظمت
و کبریت وجود معطل بوده باشد و کسی با و حاجت نداشته باشد اگر بگویند که بنوبت
گاهی این کار میکند و گاهی آن دیگر تا هر دو معطل نباشند خواهیم گفت که تعب و سآمت
و کلال و ماندگی بر خدا روا نیست که محتاج بمعین باشد و راحت و آرام طلبد پس وجود
دو خدا در عالم عبث و زائد خواهد بود و تعالی الله عن ذلک و علی مثل ذلک یحمل
فی التوحید عن الصادق علیه السلام انه سئل ما الدلیل علی ان الله واحد قال
اتصال التدبیر و تمام الصنع کما قال عز و جل لو کان فیهما آلهة الا
الله لفسدتا و حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین بطرز دیگر برین مطلب احتجاج نموده

بحضرت امام حسن علیه السلام میفرماید بدان ای فرزند من که اگر برای پروردگار تو شریکی یعنی خدای
دیگری بودی بایست که کتابها و رسولان او نیز نزد تو می آمدند و هر آینه آثار ملک و سلطنت
او را میدیدی و صفات و افعال او را می شناختی ولکن او تعالی خدای یگانه است آخوند
علیه الرحمه میفرماید و این برهانی است قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض
مطلق باشد هرگاه که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود
بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای دیگری بود او نیز حتما بایست که پیغمبری
برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست
و جاهل است و هیچیک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و احتمال اینکه دو خدا
باشند و هر یکی در عالمی متصرف و نافذ الامر باشد پس خدا و در عالم منتشر نشده باشند و پیغمبران
و سفرای او مختص مملکت او باشند احتمالیست بیکاره چه اگر چنین می بودی بایست که هر خدای
عالم و قادر و دانا و توانا و حکیم باشد پس چون تواند بود که وجود ذهنی خود را از مملکت
مخفی دارد و چگونه خدای بهر عالمی بفرستد دروغ که بر خدای حکیم روا نیست مبالغه [illegible] و تمام
در نفی مثل و انباز و شریک و نظیر خود نمود و کلا ذلک ظن الذین کفروا فویل لهم من النار و تفصیل
مباحث در اکثر کتب کلامیه نقضا و ابراما مذکور است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه نظر بانکه
مباحث دقیقه لایق این رساله نیست از ذکر آن طی کشح نمودیم و اما دلیل نقلی پس در
غایت وضوح است چه این مطلب بآیات و روایات متواتره و باخبار جمیع انبیا و ضرورت
جمیع ادیان حقه ثابت است قال الله عز و جل لا اله الا الله الواحد القهار
و قال لا اله الا هو یحیی و یمیت و قال الله لا اله الا هو الحی القیوم
و کافی است در اثبات این مرام سوره توحید حیث قال الله سبحانه مخاطبا لنبیه قل

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ
از حضرت صادق علیه السلام در شان نزول آن مرویست که یهودان بخدمت حضرت رسالت‌پناه
صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند نسب پروردگار خود را برای ما بیان کن در آنوقت این سوره نازل شد
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ یعنی بگو ای محمد که آن خدائیکه از و سوال میکنید خداوند نسبت احدیست یعنی یکتاست که در
خداوندی شریکی ندارد اَللّٰهُ الصَّمَدُ یعنی مرجع خلق است که در همه امور باو محتاج اند و او محتاج بغیر خود و محل حوادث
و انفعالات نیست و از حضرت امام حسین علیه السلام منقولست که تتمه سوره تفسیر صمد است
لَمْ یَلِدْ کسی از و متولد نشده است چنانکه کفار مکه می گفتند که ملائکه دختران خدایند پس
حق تعالی در رد ایشان فرموده اَمِ اتَّخَذَ مِمَّا یَخْلُقُ بَنَاتٍ وَاَصْفَاکُمْ بِالْبَنِیْنَ
یعنی آیا خداوند عالم برای خود دختران را از جمله مخلوقات اختیار کرده و شما را به پسران که
اشرف اند مخصوص گردانید چگونه تواند بود و چنانکه نصاری گفته اند که عیسی پسر خداست
و بعضی از یهودان گفتند که عزیر پسر خداست و از اینجاست که خداوند عالم در قرآن مجید
خدا علیهم فرموده وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّٰهِ وَقَالَتِ النَّصَارَی الْمَسِیْحُ
ابْنُ اللّٰهِ ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ یُضَاهِئُوْنَ قَوْلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ وَلَمْ یُوْلَدْ و نه او از کسی متولد شده که
محتاج باو باشد و پدر و مادری داشته باشد و بنابر قول نصاری که باو هیئت عیسی
قائل اند لازم می آید که العیاذ بالله خدا متولد از غیر خود باشد و مادری داشته باشد
وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ یعنی احدی مثل و شبیه و نظیر او نیست و در ذات
و صفات خود شریکی ندارد در شرکاه [illegible] هستی پس [illegible] انکه مخالفت کرده اند در این
عقیده صحیحه جمعی از فرق باطله یکی ثنویه و مانویه و سائر مجوس [illegible] ثنویه و مانویه و اصل آنها

قدیم بزعم خود ثابت میکنند که آن نور و ظلمت است و گمان میکنند که آن هر دو ازلی است
و مجوس هر دو را ازلی نمیگویند بلکه نور را ازلی و ظلمت را حادث میدانند و در سبب حدوث
آن اختلافها دارند و کیومرثیه شعبه از ایشان اند میگویند که یزدان قدیم است و آن نور است
و اهرمن محدث و مخلوق است و آن ظلمت است و یزدان فکر کرد که اگر با من منازعی باشد چگونه
خواهد شد و این فکر ردی مناسب طبیعت نور نبود پس تاریکی ازین فکر بهم رسید و نامش اهرمن
کرده شد پس ظلمت که در طبیعتش شر و فتنه بود مخالفت او کرد و در طبیعت در تطول و بر
نور خروج نمود و میانه لشکر ظلمت و لشکر نور جنگی روداد و ملائکه میان ایشان مصالحه کردند
بر اینکه تا هفت هزار سال عالم سفلی بدست اهرمن باشد بعد آن قبضه یزدان یعنی نور
بدهند پس اهرمن آنهارا که قبل ازین مصالحه بودند کشت و پیدا کرد مردی را که کیومرث
نام داشت و زردشتیه صنفی از مجوس اند اعتراف کرده اند باینکه نور و ظلمت
مخلوق خدای یکتاست لیکن میگویند که عالم از امتزاج هر دو بهم رسیده و گمان میکنند که
همه کائنات منسوب است باین هر دو و از یزدان خیر و سرور و از اهرمن فتنه و شر و زشتی
و بعضی از ایشان میگویند که نور اصل است و ظلمت به تبعیت نور مثل وجود ظل به تبعیت ذی الظل
بهم رسیده و ایشان کیومرث را اول پیغمبران میدانند و مجوس شعب بسیار دارند و اقوال سخیفه
دارند و اکثر ایشان آتش پرستند و ایشان را گبر مینامند و فی الخبر المجوس کان لهم
نبی فقتلوه و کتاب فحرقوه و کافی است در رد ثنویه و من یحذو حذوهم قول او تعالی
جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ یعنی حق تعالی پیدا کرد تاریکی و نور را هر دو و مخلوق خدا اند نه
خالق و مدبر و تاویل قول ایشان بصورت و ماده بنا بر تعلیقات محال است و ماده مبدأ شرور بودن از
قبیل و یل للقول کالیه نمی قائلند و کیف ما کان آنانکه صورت و ماده را قدیم میدانند مثل حکمای

حکایت زردشت

حکمای فلاسفه اینها را از حد شرک بیرون ننهاده اند پس مراد ایشان هر چه باشد فاسد است
و منافی معتقد اهل دین و ملت و مولانا طبرسی در احتجاج نقل کرده که حضرت رسول خدا بر ثنویه
احتجاج فرموده باین نحو که اول پرسید که شما را چه امر داعی شد که دو خدا قرار دادید گفتند
که یافتیم عالم را بدو صنف خیر است یا شر و خیر ضد شر است پس قایل شدیم باینکه هر یکی ازین
دو امر را فاعلی جداگانه دارد آیا نمی بینید که برف محالست که اثر گرمی ازو بظهور رسد چنانکه محال
است که از آتش اثر سردی پیدا آید پس باین جهت قایل شدیم بدو خالق قدیم یکی ظلمت و دیگری
نور پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرمود که آیا نیافتید شما در عالم سیاهی و سفیدی
را و سرخی و زردی را و سبزی و کبودی را و هر یکی مضاد دیگری است و تابی آن جمع نمی توانند شد
در محل واحد گفتند آری پس حضرت ارشاد فرمود پس چرا برای هر واحد ازین اضداد خالقی جداگانه قرار
ندادید تا بعدد اضداد الوان خدایان متعدد قایل میشدید و چگونه روا داشتید که دو ضد ازین
اضداد از یک فاعل بظهور رسد پس مهر سکوت بر دهان خود زدند و شرمنده شدند دوم وثنیه
بت پرستان که اینها در عبادت و سجده غیر معبود حقیقی را شریک میسازند و معبود قرار میدهند بلکه
اینها را آفریده خود می پندارند و توقع نفع و بیم ضرر از اینها میدارند بعضی آفتاب و دیگر ستارگان را
می پرستند و بعضی آتش و بعضی آب را و اکثر اینها بتان را که از دست خود تراشیده اند پرستش میکنند در احتجاج مرویست
قال رسول الله صلی الله علیه و آله امنت بالله وحده لا شریک له و کفرت بالجبت و بکل
معبود سواه یعنی ایمان آوردم بخدا اینکه یکتاست و شریکی ندارد و انکار دارم از جبت و هر معبودی که
غیر او تعالی است و در حدیثی آمده که آزر عم حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بتها را میتراشید و با حضرت
میداد که بفروشد و آنحضرت با آنکه طفل بود با ایشان انکار داشت پس ریسمان را در گلوی صورتها
می بست و بر زمین انداخته میکشید و در آب و گل و لای می انداخت و میگفت با اینها که بخرید بتانی را که نه بیاشامید و کلام کنید

فـ در نفی ... علیه السلام ... نقوی

فـ دوم در ... نفی ... رسول ... از بدگمانان

و میگفت بمردم کیست که بخرد چیزی را که ضرری با و نرساند و نفعی نمی بخشد تا مردم بدانند
که چنین چیزی لائق خریدن نیست چه جای آنکه سزاوار پرستیدن باشد و در احتجاج مأثور است
که جناب رسالتمآب از مشرکین عرب در وقتیکه برای مجادله بخدمت آنحضرت آمده بودند
ارشاد فرمود چرا می پرستید بتان را که خود آنها را تراشیده اید گفتند برای اینکه واسطه
تقرب ما بدرگاه پروردگار شوند فرمود که آیا بتان شما مطیع فرمان سبحانی و سبب
عبادت مقربان درگاه یزدانی هستند که شما تعظیم آنها را وسیله قرب او تعالی
می پندارید عرض کردند نه فرمود چونکه شما خود بدستهای خود آنها را تراشیده اید و ساخته
شما اند پس لائق آن بود که بتها شما را پرستش کنند اگر بتوانند نه اینکه شما آنها را بپرستید
با آنکه خداوند عالم بآن امر نفرموده است و او است دانا بمصالح و عواقب امور شما پس
آنها با هم مختلف شدند بعضی گفتند که بعضی از خلق خدا مقرب بودند که خدا در آنها در آمده
بود پس ما تصویر آنها را میسازیم و آنرا تعظیم میکنیم تا در ضمن آن تعظیم آن بزرگواران
بعمل آورده باشیم و بعضی گفتند که این تصاویر تصاویر مقربان خداست و ما تعظیم آنها میکنیم
و بعضی گفتند که هرگاه خداوند عالم ملائکه را از برای آدم مأمور بسجود کرد و ما از این شرف محروم
ماندیم صورت او را ساختیم تقربا الی الله کما تقرب الملائکة لآدم و این مثل آنست که خداوند
عالم شما را از برای تعظیم شما مأمور ساخت بسجود بسوی کعبه معظمه در مکه پس شما بجا آوردید آنرا بعد آن
در غیر مکه از دست خود محراب و مسجدها ساختید و از تعظیم و سجود قصد تعظیم اصل کعبه بلکه
تعظیم معبود حقیقی پیش نظر دارید و جناب رسالتمآب مجادله حسنه بر یکی از آنها احتجاج
ساخت حاصل کلام آنکه در جواب فرقه [illegible] قائله حلول را بیان فرمود که حلول [illegible] تعالی
روا نیست و حلول نیست مگر در انسان عوارض جسم که حادث اند مثل رنگ و بو و طعم و مزه و نرمی

و نرمی و خشونت و ثقل و خفت و حق تعالی بری است از اینکه مشابهت بمخلوقات داشته
باشد و الا مثل اینها حادث خواهد بود فرقی در میان نخواهد بود و هرگاه اصل
باطل است فروع آن نیز باطل خواهد بود و در جواب فرقه دیگر فرمود که هرگاه شما روی
نیاز بر خاک گذاشته اید پیش صورتی از صورتهای بندگان خدا نهاده اید دیگر طریقه تعظیم و اجلال
برای مالک الملک باقی گذاشته اید آیا نمیدانید که خالق را با مخلوق و مالک را با مملوک
در یک سیاق تعظیم نمی توان کشید آیا میشود که پادشاهی عظیم الشان بوده باشد و غلامی
داشته باشد و شما که رعیت او باشید تعظیم هر دو را یکسان بجا آرید آیا باین سبب در تعظیم آقا
کوتاهی نکرده اید و از شان رفیع او نکاهیده اید بلی این استخفاف است بشان ملک دیان
و در جواب فرقه ثالث فرمود که شما بقیاس باطل خود را و حال را مساوی قرار داده اید
حال آنکه این قیاس مع الفارق است چه ما آنچه میکنیم بحکم پروردگار خود و امر او بجا می آوریم
و از دل خود چیزی احداث نکرده ایم سجده برای خالق خود میکنیم بهر سو که میفرماید هرگاه حکم فرمود که
بسوی کعبه سجده بکنید اطاعت نمودیم و هرگاه در بلاد دیگر حکم فرمود که در محراب مسجد
بیت المقدس بجا آوردیم از طرف خود امری ابتداع نکرده ایم خداوند عالم برای حضرت آدم
حکم سجود فرموده بود برای صورت آنها نیز حکم سجود نداده چه بقیاس فاسد خود صورتها
را مسجود خود قرار داده اید آیا اگر کسی شما را اذن بدهد که در فلان مکان فلان روز داخل
میتوانید شد که در غیر آن روز در آن مکان داخل شوید یا در خانه دیگر او که اذن داخل شدن
در آن نداده داخل شوید یا چیزی از قسم طعام یا اسپی یا غلامی بشما داده و شما از سبب
مثل آن دیگری را از مال او بگیرید بعرض گفتند نه پس فرمود که خداوند [illegible]
[illegible]

پس چرا سجده نکنید صورتهای چند را که خدا امر کرده است شما را بسجود آن پس همه ساکت شدند
و گفتند [illegible] پیشانی پرسیم و بعد چند نفر بیان شد سوم نصاری اینها قائل بسه خدا اند
یکی خدا و جهان عالم که او را پدر می نامند و دیگری حضرت عیسی که او را پسر خدا قرار میدهند سوم روح القدس
و از بعض جاها معلوم میشود که خدا و مریم و عیسی این سه خدا میدانند و کیفما کان با اینهمه او را موحد
میدانند و کلمات متهافته میگویند از این راه که عیسی را خدا میدانند قائل بقدم او می باشند و از این
جهت که او را پسر میگویند قائل بحدوث او هستند و لهذا جناب رسول خدا در جواب نصاری فرمود
که اگر مراد شما درباره عیسی اینست که خدای قدیم حادث شده پس محالی را قائل شده اید چگونه تواند بود
که قدیم حادث شود و اگر مراد شما اینست که حادث یعنی عیسی قدیم گشته اینهم محال است که حادث
قدیم شود و از همین باب است قول ایشان بتوحید فی التثلیث و تثلیث فی التوحید و بطلان آن
بر هیچ عاقل پوشیده نیست چگونه تواند شد که کسیکه قائل بسه خدا باشد خدا را واحد تواند گفت
و کسیکه قائل بیک خدا باشد اعتقاد بسه خدا تواند داشت قال الله عز و جل وَلَا تَقُولُوا
ثَلٰثَةٌ اِنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ اَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ
یعنی مگوئید ای اهل کتاب که خدا سه تا اند باز مانید از این قول باطل و قصد کنید خیر را از برای
خود جز این نیست که خدا یکی است و برتر است از آنکه پسری برای خود قرار دهد و در بعض
روایات آمده که نصارای نجران هرگاه [illegible] بخدمت سید انس و جان جا آمدند عرض کردند
که ما دیده ایم در انجیل در وصف نبی آینده بعد از عیسی که آن نبی آخر زمان تصدیق عیسی خواهد کرد
و تو او را بد میگوئی و دشنام میدهی [illegible] آنکه او خدا نیست و پسر خدا نیست تو او را بنده میگوئی
پیغمبر خدا فرمود که من عیسی را بد نمیگویم [illegible] بحق رسالت او میگویم لکن میگویم که رسول خدا
و بنده خدا بود و قادر نبود برای خود نفعی و ضرری [illegible]

دیگر گفتند که آیا شنیده‌اید از بنده آنکارهایی که از عیسی بظهور رسید که مرده را زنده میکرد و نابینا را بینایی
میبخشید و پیس و مبروص را شفا میداد و خبر از امور غیب میداد و این چیزها نیست مگر کار خدا پس خدا بوده
آنحضرت فرمود که برادرم عیسی آنچه گفتید بعمل می‌آورد باذن و قدرت خدا بکار آن حضرت خبر میداد
و او بنده مکرم بنده منقاد خدا بود و از این عادت داشت بدرستیکه جسمی بود مرکب از خون و استخوان و
گوشت و پوست و گرسنه می‌شد و تعب میکشید و محتاج بخوردن بود و خداوند عالم از این
صفات مبراست لیس کمثله شیء و در بعضی روایات آنحضرت امام رضا علیه السلام ظاهر
جاثلیق را ثابت کرده آنحضرت فرمود که ای نصرانی قسم بخدا که ما اقرار میکنیم بنبوت آن عیسی که
اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله داشت و در باره شما هیچ طعنی نمیکنیم مگر آنکه در عبادت خدا
ضعیف و کم صلوة بود جاثلیق گفت ... نسبت کردی باو امری که اشتباه
او بود و عیسی پیوسته روزها روزه بود و شبها بعبادت بسر می‌برد پس حضرت فرمود ای نصرانی
اقرار کردی که عیسی چنین بود پس عیسی که عبادت میکرد اگر خود خدا می‌بود چگونه
معبودی برای خود قرار میداد و خود را بعبادت می‌انداخت پس جاثلیق ساکت و مبهوت
شد و نیز در مناظره نصارای نجران آمده که آنها بحضرت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم گفتند که اگر تو عیسی را بنده و پیغمبر میدانی پس بگو که کدام بنده
بی پدر بوجود آمده آنحضرت فرمود که وجود آدم عجیب‌تر است از وجود عیسی
که بی پدر و مادر بوجود آمده و حق تعالی قادر علی الاطلاق هر چه بخواهد از
بندگان خود را بوجود می‌آورد بقدرت کامله و هیچ چیز مانع نشود ان مثل
عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب و در روایت ...
آمده که بعضی از نصرانیان ... کتاب ... تعلیم ...

اذهب الی ابی پس حضرت رسالت مآب در جواب شان فرمود اگر شما اعتقاد بآن
دارید پس در آن کتاب جهت اذهب الی ابی و ابیکم یعنی میروم
بسوی پدر خود و پدر شما پس باید که همه بندگان را پسر خدا بگویید و از اینجا معلوم شد که پدر
در آن وقت نسبت کننده و رب استعمال آمده و به غیر آن نیز مرویست که بعضی
از بعض ایشان درصدد تأویل قول خود برآمده گفتند که ما نمیگوییم که در حقیقت پسر خدا بود
بلکه این نسبت [illegible] او را پسر خود خوانده که اکرام و احترام او را [illegible] چنانچه شایع
است آنحضرت فرمود در محاورات ایشم شایع است که کسی که تعظیم دیگری میخواهد او را شیخ
و بزرگ و سید و آقا میگویید و در این الفاظ اکرام زیاده ملحوظ میباشد پس باید که نزد شما
روا باشد که خدا عیسی یا موسی را شیخ یا سید و آقای خود بگویید با جمله اطلاق الفاظ مشتمل بر تشبیه
خالق بمخلوق که مشعر بنقایص جسمانیه باشد نسبت بحق تعالی روا نیست تعالی الله عما یقول
الظالمون علوا کبیرا قال الله عز و جل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم
ولا تقولوا علی الله الا الحق یعنی ای اهل کتاب غلو و افراط مکنید در دین خود یعنی در
شان مسیح که او را خدا یا پسر خدا قرار دهید و مگویید در حق او مگر کلمه حق را و قال و لن
یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون یعنی عیسی
هرگز ابا نمی کند از نسبت بخدای عز و جل استنکاف و انکار نداشته و نه ملائکه مقربین [illegible]
دارند ومن یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا
یعنی هر کس که انکار و تکبر خواهد کرد از عبادت پروردگار خود پس قریب است که همه
ایشان را محشور خواهد کرد بسوی خود و جزای ایشان خواهد رسانید و نیز حکایت میکند حال
العیسی باید واذ قال الله یا عیسی ابن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی

وَاُمِّيَ اِلٰهَيْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حاصل معنی آنکه حق تعالی از راه عتاب بر امت عیسی
در روز قیامت با حضرت خواهد فرمود آیا تو گفتی با امت خود که مرا و مادر مرا خدا گیرید
قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اَقُوْلَ مَا لَيْسَ لِيْ بِحَقٍّ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهٗ فَقَدْ
عَلِمْتَهٗ تَعْلَمُ مَا فِيْ نَفْسِيْ وَلَا اَعْلَمُ مَا فِيْ نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ
یعنی عیسی در جواب عرض خواهد کرد که پاک بودم از آنکه آنچه مرا لائق نبود می گفتم اگر من گفته باشم
البته تو از آن آگاه خواهی بود تو میدانی آنچه در دل من بود و من نمیدانم آنچه را در علم
تو گذشته تو بسیار دانائی بامور غیب پس عیسی بری است از آنچه نصاری وصف میکنند
از منقصت و عیب و از سفاهت و نادانی این جماعت است که پرستش میکنند صورت
صلیب را که حضرت عیسی بزعم ایشان بران مصلوب گشته و آن را در گلوی خود می اندازند
منقول است که ابن هیثم از مردی از نصاری پرسید که چرا صلیب را در گردن خود
معلق کرده گفت برای آنکه این شبیه چیزی است که بران حضرت عیسی مصلوب
شده بود ابن هیثم گفت که آیا عیسی دوست میداشت که مثال آن گرفته شود نصرانی
گفت نی پس ابن هیثم گفت که خبر ده مرا که عیسی آیا سوار میشد بر خر و بر پشت آن پی کارها
خود میرفت نصرانی گفت بلی ابن هیثم گفت پس عیسی دوست میداشت بقای آن خر را
تا بمقام مقصود خود بران برسد نصرانی گفت بلی ابن هیثم گفت پس شما ترک کردید آن چیز را
که عیسی بقای آن را دوست میداشت در حیات خود از روی محبت و چیزی را که عیسی
بران سوار شد و آنرا مبغوض میداشت ترک کردن انداختید و عقل مقتضی آن بود که صورت
حمار را در گردن می آویختید و صورت صلیب را دور می انداختید و اگر چنین باشد
پس دیده و دانسته راه جهل رفتار می نمائید چهارم صوفیه که فرق متعدد اند و

حکایت

بسیار دارند لکن محققین ایشان قایل بوحدت وجود اند میگویند که غیر از خدا موجودی نیست و هر چه هست مظهر اوست و تشبیه مینمایند بدریا و امواج و گل و کوزه و گمان باطل دارند که موحد حقیقی مائیم که بغیر خدا کسی را موجود نمیدانیم و حال آنکه قول سخیف ایشان مستلزم آنست که هر چیز را خدا گویند چه حمل ممکن و واجب بسبب اتحاد وجود روا میدارند و برین تقدیر کثرت مصادیق او را انتهای نباشد و این هذا من التوحید هر گاه کسانیکه بوجود دو خدا قایل مثل ثنویه کافر باشند وای بر حال آنانکه همه را خدا دانند و هر چند برای تغلیط عوام و تلبیس بر سایر انام اکثر اینها این مضامین کفر آئین را بخوف علمای دین باشارات در عبارات خود بیان میکنند و باین وسیله عیب خود را پوشیده و مستور میسازند و در وقت اراده گیر مومنین موقنین مبادرت بتاویلات رکیکه مینمایند بلکه خوبیشان خود را ظاهر میسازند که کسی کلام ما را نمی فهمد و از اینجاست که خود را عالم علم باطن قرار میدهند و علمای دین را عالم بعلم ظاهر می نامند و ادعای آن میکنند که ایشان بحقائق باین ها و انمیرسند با آنکه از غایت بی آزرمی علمای دین را قشریون می نامند یعنی نظر ایشان بجز پوست و قشر بمغز سخن نمیرسد و طور ما ورای طور عقل است لکن بمفاد الاناء یترشح بما فیه حقیقت اهل بصیرت مخفی نمی ماند و جمعی از اینها پرده آزرم از رخ برانداخته بآن مطالب تصریح نموده اند چنانکه قدوة المحققین و اسوة المجتهدین جناب علامی فهامی الوالد الماجد نور الله مرقده و زاد الله مضجعه در ذو الفقار نقل فرموده که حاصل ارباب این مذهب آنست که تمامی عالم عین حق سبحانه و تعالی است و فرق اعتباریست خدای عز و جل العیاذ بالله گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و گاهی بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بدریا و عالم را

را بامواج وگاهی خدا را بکل ومخلوقین را بکوزه وگاهی وسبحانه را بمداد ومخلوق را بحروف و
یعنی چنانکه دریا عین امواج است وکل عین کوزه ومداد عین حروف فرق اعتباری است
خدا عین خلق است ودر این مضامین شعرها گفته اند ورقص وغنا وحال ووجد را کمال معرفت
وعبادت میدانند واز جمله اشعار بزرگان ایشان است + با مریدان آن فقیر محتشم
بایزید آمد که یک یزدان منم * گفت مستانه عیان آن ذوفنون * لا اله الا انا فاعبدون *
صاحب فواتح میبدی صوفی میگوید که حضرت سید شریف قدس سره میگوید متکلمی وصوفی مناظره
کردند متکلم گفت بیزارم از آن خدایی که در سگ وگربه ظهور کند صوفی گفت که بیزارم از آن خدایی که
در سگ وگربه ظهور نکند مولف گوید که در قرب این زمان بعضی از ثقات احباب بحسب اتفاق
نزد یکی از مشایخ اهل نفاق از صوفیه از معاصرین عبدالرحمان نام همنام ابن ملجم ملعون که
در تصریح بعینیت خالق با مخلوق مبالاتی نداشت رفتند در مسجدی چراغی افروخته گذاشته بود
اتفاقا سگی داخل مسجد شد واین سگ با آنکه نمیبایست تا که چراغ را انداخت وچراغ منطفی
وخاموش شد از کمال ولوله معرفت اصطلاحیه گفت سبحان الله خود چراغ خانه خود را خاموش
ساخت پناه بخدا ازین بیهوده سرائی وایضا در ذوالفقار در ذکر هفوات این اشرار
مسطور است که از انجمله است کلمات بایزیدی که در حق حلاج گفته تو ذاتی وخدائی پاک از هستی
بت صورت بشکن وشکستی * از جمله ابیات فریدالدین عطار است + خود بخود پیغمبر شد وپیغام آورد
گشت خود کافر ونمود انکار * خود کند ساز گناه که هست * خود کند باز توبه واستغفار *
ومحیی الدین که پیشوای قائلین بوحدت وجود است در فصوص با اینهمه کفر وزندقه خود را افضل
از انبیا وخاتم الاولیا شمرده وگاهی نسبت خطا بحضرت نوح علیه السلام میدهد وگاهی فرعون
را طاهر ومطهر میدانند وابی بکر ومتوکل ملعون را که دشمن خاندان اهلبیت اطهار بودند بمرتبه کاملان خود

را حکم نمود تا نشان قبر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را بر طرف سازند و آنجا کشت
کاری و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر ایشانست
در غنیة الطالبین گفته که روز عاشورا عید باید کرد و چنانکه از باعث وفات ابی بکر که
افضل از امام حسین علیه السلام بود عید دوشنبه بر طرف نشد همچنین بسبب وفات
امام حسین علیه السلام عید عاشورا موقوف نخواهد شد و ازین قبیل اقوال مزخرفه
ایشان بسیار است و عقائد باطله ایشان بیشمار و غرض اصلی درین مقام ذکر وحدت وجود بود
و دیگر امور استطراداً بیان شده و بطلان آن عقیدهٔ فاسده از جهت عقل و شرع ظهور
کلی دارد چه اینهمه الحاد صریح و کفر فضیح است و مستلزم آنست که عذاب و ثواب و جنت
و نار و بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال صحف و تمهید شرائع و ادیان و قتل و جهاد
و عبادات شاقه همه بیجا و عبث و سفه محض بوده باشد و ازینجاست که در مذمت اهل تصوف
احادیث کثیره وارد شده و ذکر بعضی از آنها درین مقام مناسب است پس بدانکه از آن
جمله است حدیثی که از جناب امام رضا علیه السلام روایت شده که آنجناب فرمود لا یقول
بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا علیه
السلام فرمود که هیچ کس مذهب تصوف را اختیار نمیکند مگر از روی مکر و خدعت یا گمراهی
و ضلالت یا جهل و حماقت و از آنجمله است روایتی که شیخ جلیل بهاء الدین محمد العاملی آنرا
از نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده که حاصل مضمون آن اینست پیش از اینکه قیامت قائم
شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها در حقیقت
از امت من نیستند بلکه در جملهٔ یهودان محسوب اند و آنها بدتر اند از کفار و از اهل جهنم اند
و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام ماثور است حدیثی که حاصل مضمونش اینست که

که شخصی در جناب حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که قومی درین زمان بهم رسیده اند
که آنها را در زمان صوفیه می نامند شما در باب آنها چه میفرمائید جناب صادق علیه السلام فرمودند
بدرستیکه آنها دشمنان ما اهلبیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف آنها او هم از جمله آنها
و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم رسند که ادعای دوستی ما کنند و با وجود
این رغبت بطرف صوفیان نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را متشبه سازند و خود را
ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها را که عین کفر و زندقه است تأویل نمایند پس
آنها از ما نیستند و ما از آنها بیزاریم و کسیکه بر آنها انکار نماید و رد بر آنها کند ثواب او
مثل کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده باشد و از مزخرفات و
دعاوی کاذبه اینهاست که ادعای کشف و شهود میکنند و از خیالات فاسده هرچه در دل
شان می آید میگویند و آنرا تعبیر بکشف مینمایند و با آنکه اعتراف دارند باینکه کشف شیطانی
است و رحمانی و ضابطه مضبوطه برای آن ندارند و اعتماد در تمیز آن بعقل ناقص خود میکنند
بعضی میگویند که هرچه از دست راست و پیش رو میآید از فرشته است هرچه از دست چپ و پشت سر باشد
از شیطانست و حال آنکه شیطان از هر سو می تواند آمد کما فی القرآن الکریم حکایة عنه
ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ
مرویست که روزی جناب امیر علیه السلام را بعد جنگ جمل یعنی جنگ عائشه گذر افتاد
بر حسن بصری پیر صوفیان در حالیکه وضو میکرد حضرت فرمود که وضوی خود را کامل کن
گفت دیروز مردانی را که شما دین میگفتند و وضوی کامل و نماز پنجگانه میکردند کشتی
و هذا نصیحت میکنی حضرت ارشاد فرمود و آنچه کردم تو آنرا دیدی گر من بباطل بودم
پس چرا اعانت دشمن با دست کشیدی گفت یا امیر المؤمنین من بیست حرص

میکنم بدرستیکه در روز اول این معرکه بیرون آمدم و غسل و حنوط کردم و اسلحه را بر بدن خود
آراستم و شکی نداشتم در آنکه اعانت امیر المومنین و دست کشیدن کفر است پس هرگاه تا حدیثیه
رسیدم ندای بگوشم رسید ای حسن بکجا میروی برگرد که قاتل و مقتول هر دو در آتش اند پس برگشتم بجای
خود در حالیکه خوفناک بودم پس هرگاه روز دیگر شد باز بخاطرم آمد که اعانت امیر المومنین لازم است
و تخلف از و کفر پس باز بدستور مهیا گردیدم تا آنکه رسیدم بجائیکه رسیده بودم پس همان
صدا را از پشت سر شنیدم آنحضرت فرمود راست گفتی آیا شناختی که صدای که بود گفت
نمیدانم حضرت فرمود منادی برادرت ابلیس بود و راست گفت باعتبار آنکه قاتل و مقتول از
آنها هر دو در آتش اند انتهی محصل الروایه و از عادات اینهاست که متمسک بآیات و روایات
متشابه میشوند و مفاد فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله احادیث و آیات را که هیچ بمدعای فاسد ایشان دلالت نمیکند بر وفق خواهشهای
نفس خود تفسیر میکنند مثل قوله تعالی وَفِی الْاَرْضِ اٰیَاتٌ لِلْمُوْقِنِیْنَ وَفِیْ اَنْفُسِکُمْ اَفَلَا
تُبْصِرُوْنَ گمان میکنند که معنی آن چنین است که ان الوجود الحق فی انفسکم افلا تبصرون یعنی
حق تعالی العیاذ بالله در ذوات شما موجود است آیا شما نمی بینید و مطلع نمیشوید و شک نیست
که این معنی از شیطان و وسواسهای ایشان اند خته و الا معنی صحیح آن که بر هیچ صاحب فهمی پوشیده نیست
آنست که علامات وجود او و توحید او هست در شما چگونه آنرا نمی بینید و پی بخالق نمی برید بشهادت
سیاق الآیه و سباقها دیگر حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله را حمل
میکنند بر اینکه در قلب سلمان پناه بخدا همین عقائد فاسده بود که اگر ظهور میگرفت ابوذر او را
میکشت اگرچه استدلال بچنین اجمال روا باشد هر فرقه باطله میتوانند گفت که مقصود ما در دل
سلمان مکنون بود و صوفیه آنرا بوحدت وجود میکشند و غلاة آنرا بالوهیت جناب امیر

جناب امیر علیه السلام حمل میکنند و مفوضه بر خالقیت و رازقیت حضرت حمل میکردانند و فساد
ذلک باطل پس تمسک بآن چگونه روا باشد که تفسیر متشابهات آیات و حدیث بحسب رای و هوای خود
نفس امثلا جائز نیست معنی حدیث بروفق اصول و اعتقادات صحیحه ثابته از کتاب و سنت و دلیل
عقل بیان میتوان کرد نه برخلاف آن مخفی نماند که در تفسیر مجملات و متشابهات جسارت لایق
نیست و جزم بیکی از معانی محتمله اگرچه صحیح باشد نمیتوان کرد که حضرات قائل آن کلمات اعرف
بمرادات خود اند و اعتراف بعدم علم و چنین مقامات اسلم است از تحکم و تهجم پس جزم بمعنی
غیر واقعی افحش امور است و ما بر سبیل تنزل بر احتمالات چند بنا بر ابطال استدلال خصم ذکر میکنیم
تا بمفاد اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال فکیف بالاحتمالات العدیدة الشدیدة تکلم خصم
مقابل هباء منثورا گردد پس میگوییم که هرگاه درین حدیث بسبب اجمال چندین احتمال راه
داشته باشد از کجا دانستند که معنی فاسد شان مراد آنحضرت بوده چرا جائز نباشد که معنی حدیث
اینچنین باشد که هرگاه ابوذر بر کمالات و مقامات سلمان مطلع میشد متحمل
آن نمیگردید و محبت و وداد فیما بین مبدل بجد و عناد و منجر بقتل
و فساد می‌گردید و در بعضی از روایات آمده که بعض انبیاء مدارج اهل بیت
علیهم السلام را دریافته متحمل آن نشدند پس اگر ابوذر متحمل مدارج سلمان
نشود مستبعد نخواهد بود یا آنکه هرگاه ابوذر مبلغ علم سلمان بمقامات و کرامات
ایشان را امید انست گمان میکرد که این امور برای غیر نبی و وصی لائق نیست
و سلمان چون باین مراتب جلیله فائض نیست پس متصنع است اینها را از علم
و سحر اظهار میسازد و خون ساحر حلال است یا آنکه چونکه حضرت سلمان مناقب
جلیله و مراتب نبیله حضرات را می‌شناخت هر کس متحمل آن نمی‌تواند شد که

جمعی بسبب اطلاع بر مدارج جلیله حضرات از فضائل و کمالات و خوارق عادات مستحیل
آن نشده مثل ابلیس لعین در مقابل امر رب العالمین بسجود آدم صفی الله کار بحسد و عناد
و استنکاف کردند و ایمعنی باعث هلاک ایشان شد و برخی با ادراک فضائل و معجزات آنحضرات
کار بافراط رسانیده معتقد الوهیت یا خالقیت آنحضرات و مانند آن گردیده هالک شدند و من باب اندیشه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله همه فضائل حضرت امیر علیه السلام را بر مردم ظاهر نمیفرمود.
چنانکه در روایتی که در شان نزول سورة العادیات وارد است آمده که آنحضرت بآنجناب
ارشاد فرمود لولا انی اشفق علی امتی ان تقول فیک طوائف من امتی
ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک الیوم مقالا لا تمر
بملا منهم الا و اخذوا التراب من تحت قدمیک پس آنحضرت ترسید که
مبادا چنانکه نصاری هرگاه از عیسی احیای بعض مردگان حسب اذن ایزد منان
دیدند زبان بالوهیتش برگشودند درباره علی بن ابیطالب علیه السلام هم از امت
من چنین امری بظهور رسد لهذا آن فضیلت را اعلان نفرمودند لیکن شیطان
مردم را انگیخت و گفتند آنچه گفتند و از همین جاست که حضرت امیر علیه السلام
میفرمود هلک فیّ اثنان و لا ذنب لی محب مفرط و مبغض مفرط و باین
جهت امر حضرات علیهم السلام صعب مستصعب است که متحمل آن نمی تواند شد مگر نبی مرسل
یا ملک مقرب یا مؤمنی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد برای ایمان لان العقل
علی ما هی له لقا فاستقم کما امرت صعب ایة صعوبته حتی قال النبی صلی الله علیه و
آله لذلک شیبتنی سورة هود فما ظنک بسائر الخلق پس چه عجب که ابوذر رحمه
هرگاه بر مقامات و کرامات رفیعه حضرات علیهم السلام مطلع میشد از جاده استقامت

استقامت پای بیرون می‌نهاد و بهلاکت می‌افتاد پس باین سبب سلمان در افشای
اسرار او گو مضایقه می‌کرد و بنابرین ضمیر لقتله بسوی خود ابوذر راجع خواهد بود و نیز تواند شد
که چنانکه در احتمالات سابقه گذشت ضمیر موصوف بسوی سلمان برگردد و سبب کتمان
آن باشد که اسرار خفیه مکتومه سلمان که از قبیل مناقب حضرات بود و سلمان بمفاد منا اهل البیت
بمعرفت آن اختصاص داشت شاید ابوذر کنه آنرا درنمی‌یافت و آنرا سبب علو درجه سلمان
را بقتل میرسانید و مولانا طبرسی ره در احتجاج آورده که سلمان رضی الله عنه میگفت که اگر
بگویم و حدیث کنم برای شما چیزهایرا که میدانم در فضائل علی علیه السلام جمعی خواهند گفت که
سلمان مجنون است و جمعی خواهند گفت که خداوندا بیامرز قاتل سلمان را انتهی حال آنکه آنچه سلمان
میدانست حاشا که مسئله وحدت وجود یا مضمون غلو باشد اگرچه صوفیه آنرا بر توحید بزعم
خود و غالیان بر مضمون غلو حمل نمایند چنانکه بعضی از غالیان حدیث لقلت فیک الیوم
مقالا را بر غلو حمل کرده اند حال آنکه حضرت بخوف فهم فاسد شان که مستمسک غلو نکردند
آن مقاله را اخفا فرموده بودند نه آنکه نفس غلو و عین معتقد باطل ایشان باشد بالجمله اعتقادی که
فسادش بادله عقلیه و نقلیه ثابت باشد مثل وحدت وجود و نسبت خلق و تدبیر عالم بغیر
خدا تعالی از امثال این احادیث سرّ که مراد نمی‌تواند بود و فی هذا الخبر محامل اخر ترکناها
مخافة التطویل بالجمله معتقد صوفیه امریست که احادیث کثیره بر بطلان آن دلالت میکند پس
چگونه در امثال این مقامات مراد میتواند بود از آنجمله است آنچه روایت کرده است آنرا شیخ
جلیل محمد بن یعقوب کلینی در کافی قال ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه یعنی
حق تعالی خالی است از خلق خود و خلق او خالی اند از و یعنی خالق و مخلوق از هم بکلی جدا
کلی و اند یکی در دیگری درنمی‌آید و مکاتبه یونس بن عبد الرحمن کتبت الی ابی الحسن الرضا

سالته عن آدم هل کان فیه من جوهریة الرب شیء فکتب الیّ لیس صاحب
هذه المسئلة علی شیء من السنة زندیق یعنی یونس بن عبدالرحمن میگوید که
نوشتم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام وسوال کردم از آنحضرت که آیا در حضرت
آدم اثری از حقیقت ربوبیت بود پس آنحضرت در جواب من نوشت که نیست معتقد این مقاله
بر طریقه سنیه بلکه زندیق است و از انجمله است آنچه در بعض خطب جناب امیر علیه السلام مذکور
است الحمد لله الواحد الاحد الصمد المتفرد الذی لا من شیء کان ولا من شیء
خلق ما کان قدرة بان بها من الاشیاء وبانت الاشیاء منه یعنی جمیع
حمد وثنا برای خدای یگانه بی همتا است که مرجع خلق است نه از چیزی پیدا شده و نه از چیزی
خلق کرده کائنات را یعنی در خلق عالم حاجت بماده و مدت ندارد و پیدا کرد کائنات را
بقدرتی که ممتاز است بآن از کائنات و مباینت دارند تمام اشیاء از حضرت
او تعالی بسبب آن و روایات بسیار قریب باین مضمون وارد است لکن قدری که نقل
کردیم در ابطال عقیده فاسده صوفیه کافی و وافی است چه هرگاه حق تعالی و مخلوقات او مباین
هم باشند وحدت وجود چنانکه معتقد صوفیه است چگونه متحقق خواهد شد آیا نمی بینی که ممیت الدین
بن عربی میگوید ففی الخلق عین الحق ان کنت ذا عین وفی الحق عین الخلق ان کنت ذا عقل وان کنت ذا عین
و عقل فما تری سوی عین شیء واحد فیه بالشکل واین کلام مختل النظام بصراحت منافی است با روایه
مذکوره و دیگر روایات کثیره وارده سبحان الله آنحضرات که اعقل ناس اند خلق را از خدا و خدا
را از خلق خالی و مباین میشمارند این بی عقل و تمیز حق را در خلق ثابت میکند و خلق را در حق و این
را عین دانشمندی می پندارد جهل و سفاهت ازین بالاتر نمیباشد و باز مردم او را پیشوای خود
قرار میدهند انّ هذا لشیء عجاب نجیم فلا تسعه ذکر کفر شان نمیخندد و نه عالم را باو درد

وصف قدم و ازلیت شریک میدانند بدانکه فرقه حقه امامیه اتفاق دارند بر انکه عالم حادث
است و وصف قدم مخصوص ذات باری تعالی است که متفرد است بآن و فلاسفه گمان کرده اند
که عقول عشره و افلاک و نفوس فلکیه و کواکب و حرکات افلاک و ستارگان و زمان بالتشابه
و ارکان و هیولی و ما و صور همه قدیم اند و ان کفر است چه ماسوی الله همه حادث است کان الله
و لم یکن معه شیء و کل من عداه فهو محدث مصنوع کما دل علیه العقل فی الاجسام و الجسمانیات
و النقل فی جمیع المکونات و انانکه حسن ظن بفلاسفه دارند و تطبیق اصول دینیه با اصول
فلسفیه میخواهند نصوص قرآنیه و احادیث معصومیه را که دلالت بر حدوث عالم دارد تاویل
بحدوث ذاتی میکنند و آن عبارتست از تاخر معلول از علت در نظر عقل اگر چه معلول و علت
هر دو ازلی باشند معلوم است که این تاویل علیل در اکثر نصوص گنجایش ندارد با انکه ضرورتی با
و این نیست چه حجتی استوار بر قدم عالم قائم نکرده اند و محض توهم اینکه حق تعالی فاعل بالایجاب
است از قدرت و اختیار خداوند عالم دست بر داشته قائل بقدم عالم گردیده اند و از ادله سمعیه
و ضرورت دینیه چشم پوشی کرده اند قال الله عز و جل ان ربکم الله الذی خلق السموات
و الارض فی ستة ایام و قال و هو الذی خلق السموات و الارض و ما
بینهما فی ستة ایام و قال الصادق علیه السلام هو الاول قبل کل شیء
و قال ابو جعفر الثانی علیه السلام فی حدیث طویل مروی فی
الاحتجاج معاذ الله ان یکون معه شیء غیره بل کان الله تعالی ذکره
و لا خلق و فی دعاء علی علیه السلام المنقول فی مهج الدعوات و انت
الله لا اله الا انت کنت اذ لم تکن سماء مبنیة و لا ارض
مدحیة و لا شمس مضیئة و لا لیل مظلم و لا نهار مضیء

ولا بحر لجّی ولا جبل راس ولا نجم سار ولا قمر منیر ولا ریح تهبّ ولا سحاب یسکب ولا برق یلمع ولا نار تتوقّد ولا ماء یطّرد کنت قبل کل شئ وابتدعت کل شئ یعنی تویی خدای یگانه که معبودی بحق بغیر تو نیست تو بودی در هنگامیکه نه آسمانی بنا شده بود و نه زمینی گسترده شده و نه آفتابی روشنی دهنده و نه شبی تار و نه روزی روشن و نه دریای عمیق و نه کوهی بلند مستحکم و نه ستاره سیر کننده شب و نه ماهتابی نورانی و نه هوای وزنده و نه ابری بارنده و نه برقی درخشنده و نه آتشی افروخته و نه آبی جاری بعد تو بودی پیش از همه چیز و خلق کردی هر چیز را و قال علی علیه السلام فی خطبة طویلة منقولة فی نهج البلاغة المعروف من غیر رویة والخالق من غیر رویّة والذی لم یزل قائما دائما اذ لا سماء ذات ابراج ولا حجب ذات ارتاج ولا لیل داج ولا بحر ساج ولا جبل ذو فجاج ولا فجّ ذو اعوجاج ولا ارض ذات مهاد ولا خلق ذو اعتماد ذلك مبتدع الخلق و وارثه واله الخلق ورازقه یعنی خدائیکه ساخته شده بدون رویت و پیدا کننده است بدون تفکر و رویت آنچنان خدائی است که همیشه قائم و دائم بوده در هنگامیکه نبود آسمانی صاحب برج و نه پردهای صاحب غلق و زنجیر و نه شبی تاریک و نه دریای ساکن و نه کوهی صاحب راهها و نه راهی کجدار و نه زمینی پهن شده و نه خلقی صاحب قوت آن خدا پیدا کننده مخلوقات است و وارث شان و خدای خلق است و روزی دهنده آنها و اینها نصوص دالّست صریح بر سبق عدم در خارج بر وجود عالم دارد و اصلا بر حدوث ذاتی که عبارت است از تأخر معلول از علت خود تا آنکه در وجود خارجی مقارن یکدیگر باشند منطبق نمی شود و توهم استحاله انقطاع فیض از مبدأ فیاض چنانکه بعض متفلسفه بر حدوث عالم لازم ساخته اند بعید از عقل است چه فیض مبتنی است بر حکم و مصالح و امکان مفاض و از انقطاع فیض در ازل بنا بر عدم امکان ازلیت عالم

عالم یا بنا بر عدم تحقق مصلحت مقتضیه چیزی منقصت لازم نمی آید با آنکه حکما قائل اند بانیکه از حق تعالی
غیر یک چیز که عقل اول باشد صادر نمیتواند شد و خلق عالمی غیر این عالم او را ممکن نیست و فیض او را
بلاواسطه منحصر در عقل اول و بواسطه عقل اول در یک عالم جسمانی میرسانند و در ماورای فلک
قائل اند بانکه نه خلا است و نه ملا و در قوت ارتفاع نقیضین است پس در ماورای عقول و افلاک
فیض را منقطع بلکه ممتنع میدانند و از این انقطاع و امتناع مبالات نمیکنند پس حیا از انقطاع
فیض در ازل انکار و استبعاد دارند با جمله تحیر و حسن ظن بفلاسفه از مقتضای ادله قطعیه دست
بر نمی توان داشت آخوند علیه الرحمه در رساله اعتقادیه میفرماید که اکثر اهل زمان ما بر عقول
ناقصه خود استبداد و اعتماد نموده از آثار اهل بیت علیهم السلام دست کشیده اند و تبعی
از آنها مسلک حکما کرده اند آن حکما که گمراه و گمراه کننده هستند و اقرار به هیچ پیغمبری ننموده اند
و ایمان بکتب پیغمبران نیاورده اند و به محض عقول فاسده خود تکیه کرده اند و حکما را پیشوای خود
قرار داده نصوص صحیحه صریحه را تاویل می نمایند از جهت آنکه شبهات ایشان را دلیل قوی
پنداشته اند بسبب حسن ظنی که بیونانی کافر دارند که هرگز اعتقاد درستی و دین و مذهب مستوی
ندارد و حال آنکه اختلاف آنها را می بینند که یکی مشائی است و یکی اشراقی و کم است که قول حکیمی
با دیگری موافقت داشته باشد انتهی مختصرا و علامه حلی علیه الرحمه در نهایة المرام فی علم
الکلام اقوال متشتته و کلمات متهافته بسیار از حکمای او نقل فرموده چنانکه عبارت
آن مقام در کتاب مستطاب عماد الاسلام بالتمام مسطور است و مخالفت آن بعقل
و نقل واضح است من شاء فلیرجع الیه و عمده اسباب ضلالت و گمراهی جمعی از افاضل
متقین که بسیاری تصوف شبلی گردیده اند استغراق شان در اصول فلاسفه و الف
و استیناس بکلمات حکمای اشراقیه و مشائیه گردیده چنانکه بر ناقد بصیر و متتبع خبیر

پوشیده نیست با آنکه گفته اند که تصوف از حکمت اشراق تفاوت نمیکند مگر اینقدر که اگر
در ظاهر تابع شرع باشد صوفی است و اگر نباشد حکیم اشراقی و طایفه از علمای شیعه و سنی تطبیق
اصول دینیه با اصول فلسفیه می خواهند و مردم را از راه مستقیم می برند و اشاعره اهل سنت
را در قول تعدد قدما تابع حکما و نصاری قائل اند نسبت داده اند علامه حلی علیه الرحمه از فخر الدین
رازی امام سنیان نقل فرموده که او گفته نصاری کافر شدند بعلت آنکه قائل شدند به سه قدیم
و اصحاب ما نه قدیم را باثبات میرسانند یعنی یکی ذات خدا و هشت صفات موجود زائد
بر ذات بد احوال ایشان که بسبب تخلف از سفینه اهل بیت علیهم السلام و اتباع اهل کفر
و بدعت بگمراهی و ضلالت مبتلی گردیده اند ششم غلات مثل نصیریه و سبائیه و باطنیه
و آنها شعب بسیار اند مفضله مفوضه و آنها کوچک ابدال غالیان اند چه غالیان سبائیه
سبائیه که سرکرده شان عبد الله بن سبا است جناب امیر علیه السلام را خدا گفتند و اصل
طریقه غالیان از یهودیت و نصرانیت ماخوذ است عبد الله بن سبا اول یهودی بود و بعد
بظاهر ایمان آورد و بعد آن رجوع بکفر کرده گمان کرد که امیر المؤمنین علیه السلام خدا است
و من از طرف او پیغمبرم پس آنحضرت او را طلب داشته پرسید که چه میگوئی اعتقاد فاسد خود
را بیان کرد که در دلم افتاده که تو خدائی و من پیغمبر تو پس حضرت فرمود وای بر تو شیطان بر تو
سخریه و استهزا کرده پس توبه بکن [illegible] او نشنید و انکار کرد از توبه حضرت او را سه
روز محبوس کرده و او بعد از آن نیز بتوبه راضی نشد پس از قید خانه او را بر آورده سوزانیدند
و اما مفوضه پس اتباع پسر عبد الله بن سبا هستند که از اعتقاد پدر خود دیگر رجحان آمده
قائل بتفویض خلق و رزق و معجزات گردیده لیکن در حقیقت شعبه از غلات اند و غلو که حد
تجاوز از حد است و افراط در آن بر ایشان صادق است و از اینجا است که صاحب

نصیریه از قول علامه در روایات منقول شیخ [illegible]

صاحب ملل و نحل و غیر او آنها را در عداد غلات ذکر کرده اند و لیکن گاه است که اطلاق
مفوضه بر تخصیص میشد تا آنکه مصرح بالوهیت حضرات اند بعلت آنکه اظهار افراد غلو
در آنها متحقق نیست و بنابرین مفوضه قسیم آنها خواهند بود و از اینجاست که در بعض روایات
ذکر مفوضه در مقابل غلات وارد گشته از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که
غالیان کافر و مفوضه مشرکین اند کسیکه با آنها مجالست و همنشینی کند یا با آنها
مخالطت کند یا با ایشان چیز بخورد یا بیاشامد یا صله نسبت بایشان بعمل آرد یا با آنها مناکحت
کند یا آنها را امانت دار قرار دهد یا امانت آنها را نزد خود نهد یا حدیث آنها را تصدیق
کند یا اعانت آنها نماید اگر چه بیک کلمه یا بعض کلمه باشد از ولایت و دوستی خدای عز و جل
و ولایت و دوستی رسول خدا و اهل بیت آنحضرت بدر میرود و شیخ جلیل ابن بابویه قمی
در اعتقادات از زراره روایت کرده که عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه
السلام که شخصی مردی از اولاد عبد الله بن سبا است که قائل بتفویض شده فرمود تفویض
چیست عرض کردم میگوید که خداوند عالم محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما را آفرید پس
سپرد بایشان امر عالم را پس این دو بزرگوار خلق عالم کردند و روزی دادند و زنده
کردند و میرانیدند پس آنحضرت فرمود دروغ گفت دشمن خدا هرگاه باز گردی بسوی
او پس بخوان بر او آیه از سوره رعد ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه
الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار پس برگشتم
بسوی او و گفتم باو آنچه فرموده بود پس ساکت شد گویا سنگی را در دهن لقمه دادم در بعض
مناجات از حضرت امام رضا علیه السلام وارد است اللهم لا تلیق
الربوبیة الا بک ولا تصلح الالهیة الا لک فالعن النصاری

الذين صغروا عظمتك والعن المضاهئين الذين نسبوا

بقولهم من بريتك اللهم انا عبيدك وابناء عبيدك لا نملك لانفسنا

نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا اللهم من زعم انا ا

فنحن براء منه ومن زعم ان الينا الخلق وعلينا الرزق فنحن ال

منه براءة كبراءة عيسى بن مريم من النصارى اللهم انا لم ند

الى ما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون واغفر لنا ما يزعمون رب

لا تذر على الارض من الكافرين ولا تدع على الارض منهم دي

انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا كفارا

یعنی خداوندا بیزاریم از هر که نسبت ربوبیت و خدائی کند برای غیر تو و دور کن از رحمت خود نصارا

با کثافت ترا شریک دانستند و دور کن از رحمت خود [illegible]

از مخلوقات تو بقول خودشان بار خدایا ما بندگان توئیم و ابناء بندگان توئیم که برای خود

مالک نفع و ضرر و موت و حیات و نشور نیستیم خدایا هر آنکس که پنداشت که ما پروردگار

پس ما از اعتقاد او بیزاریم و هر آنکه گمان کرد که امور خلق و رزق بسوی ما رجوع دارد ما از

بری هستیم چنانکه عیسی از قول و اعتقاد فاسد امت خود بری بود خداوندا ما نخوانده‌ایم

ایشان را بانچه زعم باطل نموده اند پس مواخذه مکن ما را بقول ایشان و ببخش ما را در آنچه گمان کرده اند

و باقی مگذار بر روی زمین خانه واری از کافران بدرستیکه اگر میگذاری ایشان را گمراه

میکنند بندگان ترا و پیدا نخواهند شد از ایشان مگر فاجران و کافران و امثال این از روایات

بسیار بیرون از حد احصاء و شمار از ائمه اطهار علیهم صلوات الله آناء اللیل و اطراف

النهار وارد است چنین [illegible] که بعضی از مدعیان فضیلت در قرب این آوان بابک

[illegible] ... کاهی اختلاف عنوان تجدید طریقه با ملاغلات صوفیه [illegible] نمایند و تطبیق اصول [illegible]

حلول شیعه نمایند و در صدد تصحیح اقوال غلات مفوضه و روایات آنها

بر آمده و خود را از اقوال آنها بری می شمارند و حال آنکه مثل اقوال آنها که [illegible]

بالقدر [illegible] [illegible] و آنرا اشعار [illegible] خود میگردانند گاهی میگویند [illegible]

[illegible] اند و گاهی میگویند حضرت امام [illegible] معرفت [illegible] حال آنکه معرفت [illegible]

[illegible] تجدید نمی توانند شد بلکه بنا بر قول با تحاد [illegible] و اتحاد و عینیت در میان ذات و [illegible]

تعالی عن مجانسة المخلوقات و ممکنات بر سبیل حقیقت میتوانند شد و کلام [illegible]

[illegible] سبیل مجازهم علی الاطلاق غیر مجاز و قیاس بعض متشابهات قیاس مع الفارق

[illegible] گاهی فعل الله را جوهری خاص [illegible] متوسط [illegible] العالم [illegible]

[illegible] اند و [illegible] [illegible]

[illegible] الله خالق هم میگویند بلکه خالق و رازق میدانند [illegible]

شده گاهی حضرت [illegible] خلق قرار میدهند پس میگویند ایشان فاعل خلق [illegible]

مخلوقات و صورت کائنات [illegible] آن بنا بر این کلمات [illegible]

[illegible] اتحاد [illegible] [illegible] میگویند [illegible]

[illegible] [illegible] و قطع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و گاهی میگویند [illegible]

گاهی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وشیاطین در ابدان سائر مردم و این قول منفی است تصرف شان در نفی معراج

و معاد جسمانی و سیانی ذکرهما فی محلهما ان شاء الله تعالی و کل ذلک سفسطة باطلة و فطنه

واضحه و کافی است در رد شان قوله تعالی قل انما انا بشر مثلکم و قوله تعالی

ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون

و قوله تعالی الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار و قوله واتخذوا

من دونه آلهة لا یخلقون شیئا وهم یخلقون و قال وهو الذی

خلقکم ثم رزقکم ثم یحییکم الآیه و قال ان الذین تدعون من دون

الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له و قال الذی خلق السموات والارض

وما بینهما و قال الصادق علیه السلام لزرارة فی جواب قول له

عبدالله بن سبا الذی قال ان الله خلق محمدا و علیا ... بهما فخلقا

ورزقا و اماتا و احیا انه کذب عدو الله اذا رجعت الیه فاقرأ

علیه الآیة التی فی سورة الرعد ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه

و در روایت محمد بن ... [illegible] ... خالق ... عالم

خواه باستقلال ... [illegible] ... و ... [illegible]

و منکر آن خارج از دین ... [illegible] ... خالق

را نفی ... الاخلاق ... [illegible] ...

... [illegible] ...

الهی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

روایت زرارة از امام جعفر صادق ... [illegible]

گفته‌اند چه استبعاد است در اینکه حق تعالی شأنه بمقتضای حکمت بالغه‌اش پیغمبری یا امام را
برگزیده مطلقی از اخیار مخلوقات برگزیند و آنرا محل جمیع فیوض و واسطه کل خیرات و
مظهر جمیع آثار [illegible] کند و آنها واسطه و متصرف باشند در جمیع اشیا بتصرف تام تمام باذن الله
طرفه است در مقابل ایشان مواد علمیه اصول اعتقاد محض نفی استبعاد
دارد و دلیل قطعی در حصول این و ثبات است تا ادله ام تخیلیه و اگر محض نفی
استبعاد در نظر ظاهری کافی باشد باید سجود بلکه مطلق عبادت برای انبیا
و سائر اولیا روا دارند زیرا که در نظر ظاهر بنای استبعادی ندارد که خداوند
عالم برای افضلیت ایشان که جناب سید البشر و بعض انبیای دیگر علیهم
السلام اند سجده و طاعت را روا دارد و خصوصا [illegible] اکابر انبیا که
سجده را مامور ملائکه ساخته باشد بضرورت که از حضرت آدم افضل اند باید سجده
برای حضرات مامور به باشد حال آنکه در شرع اسلام معبودی بر حق
جز ذات اقدس الهی قرار دادن همه انواع شرک و کفر است و همچنین
است حال تفویض خلق و رزق که حضرات قائل آن اند و ائمه تعبیر فرموده اند
و بشرک شان در نصوص تصریح نموده و تاویل و انکار و عدم استقلال ایشان
تاویلات کفار از مشرکین قریش و نصاری و یهود [illegible] و لائق اعتنا نیست اگر
نظر بان حکم نخواهند [illegible] نیست که این عدم استقلال که آنرا تفسیر باحتیاج اسباب
الی خالقها المتقن بالذات و احتیاج ما خلق الی الواسطه میکنند نمیرهد تفویض
مفوضه که حضرات [illegible] مستقل بان معنی میدانند که احتیاج بخالق نبوده
نداشته باشند با کل حضرت باری جلت عظمته امور [illegible] را بعهد ایشان

وطاعات مخصوص ساحت کبریائی خود [illegible] مشارکت دیگری در آن و [illegible]

مقرب حضرت اقدس او باشد خواه غیر مقرب پس چگونه [illegible] خالق و رازق و [illegible]

و جاعل مدبر عالم توان دانست که از خواص مخصوصه حضرت باری [illegible] منصب [illegible]

همیشه معترف بعبودیت و عجز بودند و ظاهر است که اینجا [illegible] مخصوص [illegible]

واسطه [illegible] فاسد خود و بما میکند پس گفته اند الحق [illegible] لیس من شان الله القدیر

ان کلما صدق علیه اسم شیء حادث من ای عالم کان بواسطة المشیة لان الذات لا [illegible]

شیئا الا بالفعل الی قولهم موجب خلق الاشیاء من توسط الفعل لامتناع تعلق القدرة بالمحال

و بجای فعل [illegible] صدر [illegible] تغلیط فعل الله را امر جوهری مراد کرده اند و وجود او را

اقوی الموجودات و موثر فی عالم الکائنات میدانند و از اینجاست که [illegible] بالنظر

الی نفسها شیء محقق [illegible] اصل ثابت لاشیء و [illegible] فی نفسه [illegible]

لا یکون کذلک [illegible] الذوات [illegible] الاشیاء الموجودة فی الخارج و مسلم عند العقلاء کافة

ان المؤثر لابد ان یکون اقوی من اثره فکیف یتصور کون فعل [illegible] اعتبارا

لا تحقق له فی الخارج مع کون آثاره کالارض والسماء والجن والانس والملائکة وغیرها متحققة الوجود

ثابتة الذوات فی الواقع پس از اینجا لازم گردید که موثر در عالم در نزد [illegible] واسطه [illegible]

و حد اخلق و اسطه کرده و فارغ گشت و گویا از کریمه قل هو کل یوم هو فی شان چشم پوشیده

[illegible] از [illegible] شان [illegible] الصدور [illegible] بلا توسط [illegible] حضرت باری

[illegible]

[illegible] اطلاق [illegible]

[illegible]

است تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً محض تشبیه است چه هرگاه بمفاد قول سابق جواب
فی خلق الاشیاء من قوة ... و انفعال محض بوده باشد و بدون آن جوهری که مسمی است بر ذوانها
بفعل الاستطاعة ... هیچ چیز را نتوانند کرد خدا نیز عالم را هیچگونه قادر علی الاطلاق
گفت و الاستطاعة ... نمیتوانسته بوده که غیر از یک فعل امری از و صادر نتواند شده
فعل الله و مشیة الله خواسته باشند بعمل آید و خدا بیکار باشد باید که تفرقه چیست اما
اگر محتاج آله می بود غیر ازین امری دیگر لازم می آمد که حق تعالی از آن بزرگتر باشد و محتاج بشی اول
لازم باشد و باین امر که خود قائل بآن شده اند نقصان و اضطراری در ساحت قدرت و عظمت
او راه نیابد بالجمله کلمات این جماعت سخت متهافت و متساقط است سفهای چند که بر دقایق
و حقایق کلام وا نرسیده گول این نوع امور میخورند بالجمله حق است که غیر از افعال عباد که منحصر در حرکات
و سکنات و آنچه مترتب علیها است دیگر چیزی از قسم اجسام و جسمانیات اصلاً صادر نمیشود و حضرات
و غیر حضرات از ممکنات نه بر خلق جواهر و اجسام بذواتهم قدرت دارند و نه تفویض و اقدار
از جانب جناب احدیت بر خلق و رزق نسبت بایشان از روی عقل و شرع ثابت میشود
و از طرف خود امری را تراشیدن و بی دلیل و برهان صفت حضرات قرار دادن آن
چه جای آنکه خلاف آن از اجماع قطعی و نصوص محکمه ثابت باشد و بالفرض اگر روایتی
یا خبری از اخبار آحاد موهم آن باشد چونکه مجملات و متشابهات غیر مبینه که مطلق اخبار
آحاد در اصول اعتقاد محل اعتماد نمی توانند بود پس مطروح خواهد بود یا ماول بالمعارضة
بالمحکمات پس اعتقاد به روایت ابن اذینه عن الصادق علیه السلام قال
خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة یعنی حضرت صادق
علیه السلام فرموده که حق تعالی خلق کرد او مشیة را و ارادة را بعد آن خلقت اشیاء را

همه چیزها را پیدا کرد انتهی محصله بعبارته چه بعض آنحضرت آنست که حق تعالی چنانکه او را

داده که هر چیزی باراده واقع شود و معانی اراده را ... بنده است بنا بر آنکه مشیت

واراده چیزی مستقل الوجود هست که آنرا ... و با واسطه خلق ... آنکه از جمله مخلوقات او

ومسمی است بمشیة الله وقدرة الله چنانکه این جماعت ... ده اند و حکم نمیشود بعین نباشد

وحال آنکه در روایت محمد بن عمره آمده که از حضرت امام رضا عرض کردم که حق تعالی

اشیا را بقدرت خلق کرده یا بغیر قدرت آنحضرت فرمود که یا تو قدرت خدا را چیزی جدا

سوای ذات او قرار داده و گردانیده آنرا آله و واسطه که بتوسط آن اشیا را خلق فرمود

واین شرک است پس ثابت است که چنین کلمه بگوئی انتهی محصل الروایة وهمچنین [illegible]

بروایت نزلونا عن الربوبیة وقولوا فینا ما شئتم [illegible] اما اولا

فلکونها من اخبار الآحاد وهی لا تصلح للاستناد فی اصول الاعتقاد [illegible]

مالک و خالق و رازق است چنانکه در روایت تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

وارد است پس نسبت خلق و رزق بآنحضرات منافی نزلونا عن الربوبیة است واما ثانیا فلان

میگوئیم که استدلال باین روایت تمسک بعموم است وقاعده ما من عام الا وقد خص

دلالت بر تخصیص دارد چنانکه عموم من قال لا اله الا الله دخل الجنة مستند نجات سایر

فرق اسلامیه نمی تواند بود و عموم این روایت نیز مستند نمی تواند شد وکیف لا تکون مخصصة

والحال انه یجب تنزیلهم عن الصفات المختصة بالربوبیة کالقدم وعن درجة النبوة پس مراد

از عموم ما شئتم مدح وثنای ایشان که در فن اصول مذهب [illegible] شده نه آنکه هر چه خواهند بایشان نسبت دهند

از امور واقعیه و غیر واقعیه که از طرف خود تراشیده منسوب بحضرات ائمه طاهرین

آن نیز ... ابو الحسن احمد بن هلال روایت کرده که جماعتی از فرق شیعه [illegible]

[illegible]

کردند در اینکه حق تعالی با ائمه هدی تفویض خلق و رزق فرموده یا نه جمعی گفتند که این
محال است زیرا که نسبت اجسام غیر خالق انام کسی قدرت ندارد و بعضی گفتند که
حق تعالی ائمه را بر این امر قدرت داده این امور را با ایشان تفویض ساخته پس
ایشان تمام عالم را خلق کردند و رزق دادند و نزاع در خصوص طول کشید پس بعضی
از مؤمنین گفت چرا رجوع نمیکنید در خصوص بسوی محمد بن عثمان وکیل ناحیه مقدسه حضرت
صاحب الزمان علیه و علی آبائه الکرام آلاف الصلوة و السلام پس همه راضی شده بمحمد بن
عثمان رجوع کردند و این مسئله را نوشته بخدمت حضرت صاحب العصر رسانیدند
پس فرمان واجب الاذعان و الاشان یعنی توقیع رفیع البنیان بواسطه محمد بن عثمان از
نزد آن امام زمان علیه الصلوة و السلام من الملک المنان برآمد مشتمل و محتوی بر اینکه
اوست خالق اجسام و قاسم ارزاق تعالت آلائه نیست او تعالی جسم و نه حلول کننده در
اجسام نیست مثل او چیزی اوست سمیع و بصیر لکن امامان علیهم السلام از خدای خود
سؤال میکنند پس او خلق میکند و سؤال مینمایند از رزق پس روزی میدهد برای
اجابت دعای شان و تعظیم شان ایشان انتهی و هو الحقیق بالاتباع پس تفویض
خلق و رزق تمام مصنوعات باطل است آری در مواضع خاصه اظهار للمعجزه خداوند عالم
بر دست ایشان امور [illegible] خارق عادت ظاهر ساخته [illegible] از آنجاست که معجزه را فعل
خدا میگویند [illegible] پیغمبر و امام [illegible] تصدیق ایشان جاری میگرداند [illegible] صرح
به المتکلمون [illegible] علیه [illegible] الله تعالی [illegible] کما ظهر من
[illegible]
[illegible]

القادر الذی لا یشبه المخلوقین لا فعل المحدث المحتاج المشارک للضعفاء فی صفات الضعف و این بدامن فرا آ... بدانکه شر غلات و مفوضه و شیعه متصوفه نسبت باهل حق از شر کفار و منافقین بیشتر است چه ایشان انتحال اسم تشیع نموده اند و خود را شیعه و موالی می‌نامند و در مدح و ثنای حضرات کبار بافراط میرسانند پس عوام شیعه باشتباه می‌افتند و ایشان را از خود می‌پندارند و بکلمات ایشان گوش میدهند و ایشان در پرده ولای اهلبیت اقاویل باطله خود را رواج میدهند و شیعیان جاهل و غافل گول می‌خورند و کلام ایشان را باور میکنند حال آنکه حضرات چه قدر برائت از ایشان اظهار فرموده اند و از تصدیق روایات ایشان شیعیان خود را منع نموده اند و از دست و زبان ایشان بتنگ آمده در مناجات ها بدوا بر ایشان فرموده اند چنانکه بعضی از فقرات مناجات حضرت امام رضا علیه السلام گذشت پس باید که شیعیان ... از شر این اشرار خود را بیک کنار بکشند که گفته اند از دشمن دانا حذر باید کرد خصوصا نظر بآنکه اخفا و کتمان و تدلیس و تلبیس از عادات ایشان است از جمله شواهد این مقال است آنچه کشی علیه الرحمه باسناد خود از یونس از هشام بن الحکم روایت کرده که او شنید حضرت صادق علیه السلام را که می‌فرمود که مغیرة بن سعید دیده و دانسته کذب و دروغ بر پدر من می‌بست و اصحاب او که در اصحاب پدر بزرگوار من مخفی و پوشیده بودند کتابها را از اصحاب پدر من می‌گرفتند پس می‌بردند آنرا بمغیره پس او مخفی داخل میکرد در آن کفر و زندقه و خود را نسبت میداد آنرا بسوی پدر بزرگوار من بعد آن کتابها را باصحاب خود میداد و حکم میکرد ایشان را که در میان شیعه آن کتابها را منتشر سازند پس هرچه در کتب اصحاب پدر بزرگوار من از غلو یافته شود از آنجمله است که مغیرة بن سعید داخل کرده است

کتیبه اجل ساخته و آن حدیث و فایده لایح گردید یکی تلبیس و تلبیس انطاکیه سن ... نظر
در امور این جماعت لازم است تا در کید ایشان نیفتند و دیگر آنکه هر روایت منسوب بحضرات ائمه
اعتماد نیست و چنان نیست که این جماعت شهید قریبة العهد گمان کرده اند که در خصوص
احادیث فضائل هر روایت که منسوب بآنحضرات باشد انکار آن کفر است چه این توسیع
دائره گویا تمهیدی است برای ... انکار ... از روایات غلو و غلو و افراط است در قبول
هر روایت خلافا لقوله تعالی فَإِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا و للخبر فمن صدقهم
فقد کذبنا و الا خود ظاهر است که مراد از آن فضائل حقه ثابته است که انکارش باعث خروج
از ایمان است نه انکار فضائل مختلقه مثل روایات غلاة و فضائل غیر اصلیه مخالفه اصول
قطعیه و نه انکار ثبوت روایات غیر ثابته شاذه چه اینها اگر لایق انکار نباشد قابل اعتقاد
و اقرار نیز نمی توانند بود و از آنجمله است حکایت شنیدنی که شیخ شهید ثانی در درایه ... بسیار
کسی که از شیعه نقل میکند گناه بقول مدعی گواه نتواند شد مگر که مدعی برادر ایمانی باشد
و براستی او را شناخته باشد پس بدرستیکه این ناقل خطا کرده و چه علما اتفاق کرده اند
که بدون علم و اطلاع محض بقول مدعی گواهی ... آنست ... سید محمد بن علی شلمغانی
که از غلاة ... بعد العنت کند او را ... ناقل ... قول ...
که این مرد ملعون اولا از شیعه بود و کتابی بر رسم شیعه نوشت که آنرا کتاب تکلیف ...
و ... او را ... ساخت و بعد آن مقالات غلو و کلمات لایق انکار ...
پس شیعه از وی بیزاری جستند و توقیعات از ناحیه مقدسه در ذم او برآمد پس ...
او را ... گشت پس یکی از آن کتاب ... او ... که ...
بود ... که او از شیعیان ... بود ...

دیگر عالم متقی فاضل کامل سید نظام الدین حسین معصوم سیان میفرمودند که در بعضی از رجوع کردم
عالمی که نهایت تشیع و موالات با اهلبیت اطهار علیهم السلام میکرد و لیکن گمان بدیم آنکس از جماعت صوفیه
دوستی با وبهم رسانیدم بعد از آنکه در خلوات بر حال او مطلع شدم دیدم که این شیخ صوفیه است لیکن در
تستر و بیزاری مینموده اند و هرگاه در باره از حال اخفا و تدلیس و تلبیس اینجماعت مطلع
شدی پس باید که علمای دیندار تقوی شعار برای این فرقه علامات ذکر کرده اند که هر کس که
در او این علامات یا بعض یا امثال آن یافته شود احتیاط لاحق بهم رسد در تفحص
و تجسس حال معتقدات او شوند و از حال او مستوحش باشند بر امثال این مقام محمول
است آنچه در بعض روایات آمده که باید که انسان از اوثق اخوان خود مستوحش باشد تا که
ضرر او در فقرا و ضعفای مومنین از شر اشرار که در کمین اضلال اند باز دارد و با آنکه
در چنین مواضع اندیشه ناک افعال و اقوال ظاهر الاسلام محمول بر صحت ایمان
او در مقصود نیست هر چه از کلمات ظاهره در خلاف شرع بگوید در صدد اصلاح
و تاویل آن نبوده باشد از اینجاست که شیخ جلیل صدوق محمد بن علی بن بابویه علیه الرحمه
در اعتقادات صغیر یاد که اعتقاد ما در باره غلات و مفوضه آنست که ایشان کافرند بخدای عز و جل و بدتر
اند از یهود و نصاری الی ان قال علامت ایشان آنست که علمای قم را که علمای حق اند نسبت بتقصیر
میکنند که ایشان در ولای اهلبیت مقصر اند و گویا ذکر مشایخ قم در کلامش بسبیل مثال بوده از ظهور نسبت
با آن بایشان [illegible] الا این مراد اختصاص بمشایخ قم ندارد و باز گفته و علامت حلاجیه از غلاة دعوی معرفت
باسمای الهی [illegible] دعوی کشف و انکشاف حق [illegible] دعوی آنکه ولی وقتیکه مخلص شد ترک عبادت
[illegible] شان [illegible] انبیا افضل میشود و از علامات ایشان است دعوی علم کیمیا
[illegible] اعمال [illegible] انتهی کلامه [illegible] اینجا [illegible]

شما تجلیات غلات ظاهر گشته گویا جامع این صفات اند پیر و الاخوند را که [illegible]
بیت العلماء میگردند ولای اهل‌بیت اطهار گوی سبقت ربوده‌اند و اینها وصول [illegible]
بلج سلطانیه قرار میدهند قاصر و مقصرند و ایشان خود را عالم بواطن اسرار و عارف بمعارف
باطنیه می‌پندارند و همیشه دم میزنند و ادعای کشف میکنند و [illegible]
که کشف و الهام که غیر معصوم ادعای آن بکند بغیر او بلکه بر خود [illegible]
رحمانی و شیطانی میباشد و نیز روایات نهی [illegible] و [illegible]
مفتتح ابواب بواطن [illegible] اخبار آحاد و در اصول العقاید و مناط [illegible]
افتخار بعلم کیمیا مینمایند و غیر از دغل امری دیگر از ایشان مشاهده نشده [illegible]
که موالیان اهل‌بیت اند [illegible] ولای اهل‌بیت [illegible] ایشان [illegible] مایل میکنند و پول
دنیا را بحیله علم کیمیا جمع میکنند و [illegible] اصول شیعیان
بزبان می‌آرند و باز در وقت [illegible]
خود میکنند [illegible] که امان از اقوال ایشان [illegible]
چنانکه غلات صوم و صلوة و زکوة را [illegible] قرار داده اند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وچرا اهل مذهب حق که از آن نمیابند و اسرار را از کجا شناخته اند با اینکه سمعی
محض در دست ندارند یا دلیل عقلی بر آن قائم کرده اند آنچه در رسائل ایشان دیده شده
مغلطه و سفسطه امری دیگر نیست دیگر بعقائد الانبیاء ترشح بما فیه ظاهر گشته حالش اینست
وانموذج اسرار مکتومه ایشان است هدانا الله الی الصراط المستقیم والطریق القویم وانما
اطنبنا الکلام ایضاحا للمرام وتنبیها لمن یعقل من طالبی الحق من سائر الانام والله ولی
الفضل والانعام دوم از صفات سلبیه نفی صفات است قال امیر المؤمنین
وبعسوب الدین اول الدین معرفته وکمال معرفته التصدیق به وکمال
التصدیق به نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف
وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد
قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله
الی غیر ذلک من الاخبار الآتیة غرض آن حضرت ازین کلام معجز نظام نفی صفات است بالمرة از
ذات نیست والا لازم آید که نفی علم وقدرت وسائر صفات از و تعالی جائز باشد پس
توان گفت انه لیس بعالم ولا بقادر وحال این بضرورت ثابت است باتفاق سائر ملل اسلام غیر از
باطنیه وسمعیلیه علی ما نقل عنهم باطل و فاسد است و آیات و روایات متواترات مشحون
از اثبات صفات قال الله عز وجل انه علی کل شیء قدیر وانه بکل شیء
علیم وقال ولا یحیطون بشیء من علمه وقال امیر المؤمنین عرفت قدرته
ووسع سمعه الاصوات پس قول بان انه لیس بعالم ولا جاهل ولا موجود ولا لا موجود
ولا قادر ولا عاجز اگر باول باشد کفر محض وسفسطه بحت است ونه نفی اختلاف مفهوم
تعالی ان یا آنکه عین صفات بر ذات مقدس او از قبیل حمل اولی باشد که در موضوع

دوم از صفات سلبیه نفی صفات

موجع و محمول بحر تغایر الصفات اتغایر دیگر نباشد چنانکه [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] و الا لازم آید نه قول ما که خدا و ند عالم عالم است [illegible]

[illegible] الصفات چه کلام [illegible]

ازین حمل تعدد [illegible] باشد و حال آنکه باطل [illegible]

اهل سنت [illegible] اند لو کان مفهوم کونه عالما حیا قادرا نفس ذاته لم یفد [illegible]

و اللازم باطل لان حمل هذه الصفات یفید فائدة صحیحة و انه لو کان العلم [illegible] نفس

الذات لکان المفهوم من [illegible] القدرة امرا واحدا و انه ضروری البطلان فالعلم و مثله

و لقد [illegible] صاحب [illegible] و اقف [illegible] عن الوجهین [illegible] الا [illegible]

المفاهیم علی [illegible] هذه المفاهیم و المنازع فیه هو الثانی دون الاول

قال الشارح [illegible] بین الوجهین عدم الفرق بین مفهوم الشیء [illegible]

چنانکه مرحوم [illegible] مسلم [illegible] است چه [illegible] قول [illegible] عالم [illegible]

[illegible] کل [illegible] است [illegible] توانا است [illegible]

[illegible] قول الله عالم و الله قادر [illegible]

[illegible] آن [illegible] و قدرت [illegible]

[illegible] و الجاهل [illegible] و چنانکه اهل سنت [illegible]

[illegible] که صفات نه عین [illegible] آن [illegible]

[illegible] الحکم [illegible]

[illegible] من [illegible] تعالی [illegible] العباد [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible] با معلوم است بحیات و عالم است بعلم و قادر است بقدرت [illegible]

[illegible] موجود [illegible] بذات و تعالی قرار شده و از آنجمله معانی و صفات [illegible]

[illegible] الذات [illegible] حقیقیه میگویند و هر واحد آنرا [illegible]

[illegible] تحقیق بحضرت باری [illegible] قدرت یعنی این صفات

است [illegible] از انجمله این صفات را صفات حقیقیه میگویند و اطلاقش بسبب [illegible]

است [illegible] عرف [illegible] متصرف بان بود و آنحضرت در افاده این مطلب از اضافه قید مستغنی

[illegible] بنا بر [illegible] این مطلب علمای اعلام و فضلای [illegible] تصحیح [illegible] و از خود

تصریح فرموده اند و بضرورت [illegible] ثابت است [illegible] در تحقیق صفات ثبوتیه

در میان علما اختلاف است که آیا اعدام ثابته است [illegible] علم [illegible]

از نفی جهل و قدرت از سلب عجز [illegible] است [illegible]

خارج [illegible] وجود و منشا انتزاع [illegible] و اللائق من کلام الاکثرین [illegible]

[illegible] الله [illegible] ان [illegible] تحقیق این [illegible]

[illegible] است چه [illegible] این مباحث در کتاب مذکور [illegible] نموده ایم

[illegible] الاطلاع علیه [illegible] مقتضای ادله عقلیه و نقلیه [illegible]

[illegible] اول [illegible] صفات [illegible] موجود [illegible]

الهی [illegible] استکمال او تعالی [illegible] لازم [illegible] تعالی [illegible] کامل [illegible]

است [illegible] احتیاج و افتقار [illegible] احتیاج [illegible]

[illegible] قائم [illegible] تمام صفات حقیقیه و مبدا آثار [illegible]

[illegible] کمال [illegible] احتیاج و الافتقار [illegible]

تو و هم خود محتاج اند بصورت حاصله که مبدا انکشاف معلومات [illegible]
است پس علم حقیقی بندگان صورت حاصله است و انکشاف آثار آن و
در حقیقت انکشاف [illegible] آن که اگر آن نباشد معلوم برای او منکشف نمی
نخواهد شد [illegible] انکشاف اشیا است پس اگر [illegible]
چیزی [illegible] لایح است و هیچ چیز از وی مخفی و پوشیده نیست و علم او انکشاف
و انجلا محتاج بتوسط صورتی و مستکمل بغیر خود نیست و همچنین سایر صفات و هم
آنکه اگر صفات [illegible] محتاج خواهد بود بغیر او تعالی [illegible] احتیاج
واجب تعالی بسوی غیر خویش لازم می آید و در صورت ثانیه اگر محتاج باشد بطرف
حق سبحانه و تعالی [illegible] فاعل آن ایجاب خواهد بود یا باختیار بر شق اول نقصان
لازم می آید و توهم آنکه ایجاب صفت کمال است ایجاب غیر آن
سبب نقصان چنانکه بعض اهل سنت [illegible] توهمی است فاسد که شایسته
[illegible] و آن اعتراف نموده و در شق ثانی حدوث صفات لازم
می آید و اگر صفات هیچ یک از واجب غیر واجب نباشند تعدد واجب الوجود لازم
آید و [illegible] لازم می آید حال آنکه صفت [illegible]
است پس ممتنع علیه العدم [illegible] کان الله و لا شیء معه [illegible]
[illegible] پس [illegible] قائل بقدم
صفات [illegible] باشد [illegible]
وارد [illegible]
[illegible]

اول عبادة الله معرفته وتوحيده ونظام توحيده نفي الصفات
عنه جل عن ان تحله الصفات بشهادة العقول ان كل ما حله الصفات
فهو مصنوع وشهادة العقول انه جل جلاله صانع غير مصنوع

يعنی اول عبادت خدا معرفت اوست ... توحید او نفی صفات است
از او تعالی به اینکه حلول کند در او صفات بگواهی عقول به اینکه هر که حلول کند در او صفات
مخلوق است ... صانع نه مصنوع و این عبارت شریفه چنانکه دلالت بر نفی صفات
میکند دلالت میکند بر اینکه مراد از صفات آن صفاتی است که شأنش حلول باشد چه حلول خاصه
اعراض موجوده است نه اوصاف انتزاعیه که وجود آن وجود منشأ انتزاع است و نه آنچه عین ذات
باشد و در کتاب توحید از حسین بن خالد مرویست گفت شنیدم حضرت امام رضا علیه
التحیة والثناء را که میفرمود لم یزل حق تعالی عالم و قادر و حی قدیم و سمیع و بصیر بوده است
عرض کردم که ای فرزند رسول بدرستیکه قومی هستند که میگویند که او تعالی همیشه
عالم بعلم و قادر بقدرت و حی بحیات و قدیم بقدم و سمیع بسمع و بصیر ببصر بوده حضرت فرمودند هر که قائل
باین قول و معتقد آن باشد پس بتحقیق با خداوند عالم خدایان دیگر قرار داده و از ولایت ما نصیبی ندارد بلکه حق تعالی
همیشه عالم قادر و سمیع و بصیر لذاته بوده حق تعالی برتر است از آنچه میگویند در حق او مشرکان و مشبهان

واحتجاج از محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال فی صفة القدیم انه واحد صمد احدی المعنی لیس
بمعان کثیرة مختلفة قال قلت جعلت فداک یزعم قوم من اهل العراق
انه یسمع بغیر الذی یبصر و یبصر بغیر الذی یسمع قال فقال کذبوا و الحدوا و شبهوا
... انه سمیع بصیر یسمع بما به یبصر و یبصر بما به یسمع قال فقلت یزعمون انه
... قال فقال تعالی الله انما یعقل من کان بصفة المخلوق ...

ق ولیس الله کذلک و خود ظاهر است که سرکار صفات حقیقیه عین ذات است
وصفات اعتباریه منشأ آن نفس ذات پس صادق می آید سمیع بما یسمع بصیر بما یبصر یعنی می شنود
بذاته که می بیند بآن ذات لان ذات هی مبدأ الصفات باسرها و نفی تعدد مفاهیم از آن هرگز
مستفاد نمیشود و مراد از قول آنحضرت صادق المعنی لیس بمعان کثیره نفی تعدد مفاهیم نیست
بلکه نفی صفات زائده است و اطلاق معانی بر آن شایع است و نیز از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که او سمیع است و بصیر بغیر آله و عضوی بلکه می شنود بنفس ذات خود و می بیند
ذات خود و از این سر حدیث نیز لائح میشود که نفی صفات حقیقیه انضمامیه مقصود است یعنی
اوصاف حضرت سمع و بصر و علم و قدرت انضمامیه برای ذات الهی اثبات فرموده الا
و جوارح و امور زائده بغیر ذات او را از و تعالی نفی نموده و شکی نیست در اینکه قائل شدن
بصفات زائده موجوده مستلزم تعدد قدماست و آن شرک است و مستوجب افتقار او تعالی است
بغیر آن پس نفی آن لازم است اما انانیت توانائی و استحقاق و صلاحیت صدق
این صفات که از انتزاعیات و اضافیات است و نفس ذات منشأ و مبدأ آن است نفی
آن هیچگونه نتواند شد و منافی ضرورت دین حق است بهمین سبب که نفس ذات باری تعالی
بلا امر زائد منشأ آنست و قائم مقام ذات حقیقیه است صفات ذات را عین ذات گویند
نه از راه عدم اختلاف مفاهیم چه اختلاف مفاهیم از جمله بدیهیات است و از اینجا است
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده ان الله تبارک و تعالی علم
لا جهل فیه حیات لا موت فیه نور لا ظلمة فیه پس گویا حق تعالی علمی
که جهل با او نیست و حیاتی است که موت با او نیست و نوری است که با او
ظلمتی نیست یعنی وجود او ظاهر است باعث ظهور موجودات است و از اینجا

قف نفی صفات ازو تعالی
نفی ...
عن ... اللطیف

که بعضی از علما در تمثیل این مقام گفته اند که هر چه غیر از ضوء است در اضاءت محتاج به غیر
و هر چه بنفس خود ضوء و روشنی است محتاج بغیر نبود دیگر نیست تمثیل آدمی مثل غیر ضوء است که
تا ضوء با آن قرین نشود اضاءت نمیتواند کرد و تا وقتیکه قوت نداشته باشد سنگ را نمیتواند [illegible]
چه ضوء و قوت از حقیقت جسم او خارج است اگر بیمار میشود و طاقت او زائل میگردد و بجهت
را از سنگ غیر سنگ میشود نمیتواند برداشت و اگر روشنی از قرین خود زائل شود چیزی را
روشن نمیتواند ساخت بخلاف ذات باریتعالی که قوت و قدرت و انارت و نفس ذات
اوست [illegible] از وجدان نمیشود و از این باب است آنچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
ماثور است انه لم یزل الله عز وجل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع
ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور
و امثال این عبارات در کلام حکما و محاورات عقلا بسیار واقع است میگویند الصورة الجسمیة متصلة
بنفسها و اتصال و الهیولی بنفس القوة و الاستعداد پس آنکه از این عبارت نفی اختلاف
معانی و مفاهیم فهمیده اند از نابلدی آنهاست بکلام ائمه انام و علمای اعلام فما لهؤلاء القوم
لا یکادون یفقهون حدیثا و اما آنچه توهم کرده اند که مفاهیم متخالفه که از ذات باری تعالی
منتزع شود باعث ترکیب است در ذات او توهم فاسد است چه اضافات و انتزاعیات
خارج است از حقیقت او پس تعدد آن باعتبار مفهوم خارج است آن مستلزم ترکیب ذات او
بهیچ نوع نیست و اما قوله علیه السلام من وصفه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه
ومن ثناه فقد جزاه الی آخره [illegible] بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف
صحیح است و [illegible] ترکیب در نفس ذات لازم نیست بلکه [illegible]
[illegible]

قدیم تعدد و تثنیه و در وصف اقدم که مختص بذات باری تعالی است اشتراک و تجزیه لازم
آید و بوجه آخر اسد و معبود حقیقی نیست بگر ذاتی مستجمع صفات و کمالات پس اگر این معنیها
صفات حقیقیه باشد پس اقتران و انضمام چنین صفت با موصوف مستلزم ترکیب معبود
حقیقی خواهد بود تعالی شانه عن وصمة الترکیب اما تعدد اعتبارات و اضافات پس
امریست بین که انکار آن انکار بدیهیات اولیه است و آنچه فلاسفه در خصوص لا یصدر
عن الواحد الا الواحد تعدد اعتبارات را بزعم خود باطل انگاشته اند پس محقق طوسی
علیه الرحمه در فصول تصریح فرموده بانکه تقریرشان درین خصوص بین ظاهر است و چگونه
چنین نباشد و حال آنکه تعدد اضافات و اعتبارات از اجلای بدیهیات است باعتبار
عدم سبق عدم قدیمش مینامند و باعتبار امتناع عدم واجبش میخوانند و باعتبار
عدم فنا دائم و باقی و باعتبار انکشاف اشیا برا و وعدم اختفای چیزی از و عالم و باعتبار
قدرت و توانائی قادرش میگویند و اینهمه بر واضح است و بنا است بر آنکه در اثبات صفت علم
میگویند که اگر عالم نباشد جاهل خواهد بود و در اثبات قدرت میگویند که اگر قادر نباشد
عاجز خواهد بود و در اثبات قدم میگویند اگر قدیم نباشد حادث خواهد بود پس اگر آن میشود که مفهوم
هر یکی جدا است چگونه آنچه گفته شده است می‌آید پس مفاد این اشیا تعریف با ضداد با تعدد این مفهومات
واضح است و نفی آن همه تعطیل محض ابطال صفات است هو منتهی شد پس کسیکه حمل اولی و اتحاد
مفهوم را ادعا نموده [illegible] و ظاهر البطلان است سوم نفی ترکیب است و جسمیت و صورت
از اظهر افراد است پس نفی آن مستلزم نفی اینست بدانکه ترکیب چند قسم است اول آنکه
از اجزای خود فی الخارج باشد چنانکه سریر مرکب است از اجزای خشبیه و ساخت خاصه و جسم انسان و
انسان و حیوان مرکب است از اجزای ظاهره که اعضا و جوارح او است از سر و گردن و دست و پا و لو

دویم در نفی صفات زائده است

اقسام ترکیب
عقلی و وهمی
و خارجی

و پوست و استخوان و از اجزای غیر ظاهره مثل عناصر اربعه یعنی خاک و باد و آب و آتش و مثل
هیولی و صورت جسمیه و نوعیه بنا بر قول مشهور فلاسفه **دوم** از اجزای وهمیه تحلیلیه که
مبتنی است بر فرض شیء دون شیء در انچه صلاحیت توهم آن داشته باشد یعنی منشأ انتزاع
هیچ داشته باشد مثل جسم و سطح و خط که هر چند اینها بالفعل متصل و واحد اند لکن قوت وهمیه
تمیز میدهد میان جزوی خاص از آن از جزو دیگر و از قوت بفعل آمدن آن نظر به تشخص ممکن است
سوم از اجزای عقلیه و آن بر دو نوع است **نوع اول** آنکه بحکم عقل اجزا قرار داده شود
در خارج و فرق میانه قسمت وهمیه و عقلیه بانمعنی همین است که اولین قسمت جزئیه است چه کار
وهم نیست مگر تصور جزئیات و دومین قسمت کلیه است چه عقل مدرک کلیات است پس حکم
بانکه فلان جسم مرکب است از این نصف و از این نصف مثلا قسمت وهمیه است و حکم بانکه هر
جسمی مرکب است از انصاف قسمت فرضیه عقلیه است **نوع دوم** ترکیب از اجزای ذهنیه است
و حقیقتش آنست که مفاهیم چند از نفس ذات بمعونت عقل انتزاع کنند و منشأ انتزاع ان را
مرکب سند ارند مثل جنس و فصل که نوع را از آن مرکب میگویند و ترکیب بهر معنی اول از حضرت
باریتعالی مسلوب است باتفاق اهل ملل و نحل مگر مجسمه و من تحذو حذوهم و سیاتی تفصیل
قولهم فی نفی الجسمیة پس او تعالی مرکب نیست که اجزای خارجیه یا وهمیه یا عقلیه داشته باشد
لدلالة العقل و النقل علی ذلک **اما اول** پس آنست که اگر مرکب باشد محتاج باجزا خواهد بود
و ظاهر است که کل و جزو متغایر هم اند و متحقق شدن کل فرع تحقق اجزا است و جزوی که
در موجود شدن خود محتاج بغیر خود باشد البته ممکن است پس اگر مرکب باشد محتاج باجزا
خواهد بود پس ممکن خواهد بود و هر ممکنی محتاج است بعلت و آن منافی مرتبه وجوب است
و نیز اگر اجزا داشته باشد پس هر واحد از آن اجزا واجب است یا ممکن اگر همه واجب باشند

باتفقد تعدد وجوب لازم آید و اگر همه ممکن باشند امکان کل مجموعی آن لازم آید و اما ثانی
یعنی ادلهٔ سمعیه پس نصوص کثیره است از آنجمله است قول جناب امیر علیه السلام من جزّاه فقد
جهله یعنی هر که در ذات خدای تعالی اجزا قرار دهد جاهل است باو و قوله علیه السلام فی معنی
احدی المعنی یعنی به انه لا ینقسم فی وجود ولا عقل ولا وهم کذلک ربنا
عزّ وجلّ یعنی حق تعالی منقسم نمیشود در وجود و نه در عقل و نه در وهم و قول حضرت صادق
علیه السلام اقول انه یسمع بکله لا ان الکل منه له بعض یعنی میگویم که حق تعالی
بکل ذات خود سمیع است نه باین عنوان که در مقابل کل او جزوی بوده باشد چنانکه اکبر گاهی در مقابل
اصغر گفته میشود و گاهی بمعنی بالا اکبر منه هم چنین کل چنانکه گاه است که در مقابل جزء اطلاق
آن میشود و گاهی اطلاق آن بر مجرد ذات می شود باین نحو که امر خارج
باین منضم نباشد و قول الجواد علیه السلام هو الله الذی لا یلیق به الاختلاف ولا
الائتلاف وانما یختلف و یأتلف المتجزی ولا یقال له قلیل ولا کثیر
ولکنه القدیم فی ذاته لان ماسوی الواحد متجزّ والله واحد ولا متجزّ ولا
متوهم بالقلّة والکثرة وکل متجزّ او متوهم بالقلة والکثرة فهو مخلوق
دال علی خالق له یعنی او تعالی آن خدائی است که لایق نیست باو اختلاف و ترکیب ائتلاف
و مختلف و مؤتلف نمیشود مگر چیزی که منقسم بسوی اجزا تواند شد و گفته نمیشود در حق او قلیل و کثیر
لکن او است قدیم بذات زیرا که ما سوای خدا متجزی و منقسم اند و خداوند تعالی یگانه است متجزی
نیست و توهم کرده نمیشود در او قلت و کثرت و هر چیز که چنین باشد پس او مخلوق است و محتاج
بخالق است الی غیر ذلک من الادلة و اما اجزای عقلیه یعنی ثانی که تعبیر از آن بذاتیات و اجزا
ذهنیه میکنند پس در میان متکلمین در نفی و اثبات آن اختلاف واقع است و اکثر نفی آن میکنند بگمان

بیان [illegible]
[illegible]

آنکه اجزای ذهنیه مستلزم اجزای خارجیه است و انتفای آن بر تقدیر اضح است لما مرّ من الادلة
و برخی تجویز آن میکنند لعدم الجزم بالاستلزام و میگویند که این اجزای ذهنیه که مصطلح حکما است
اجزای حقیقیه نیست و مستلزم آن پس نفی آن محل بحث است لعدم جریان الادلة المذکورة
فیها پس آنها نفی ترکیب میکنند نفی جزئیت آن نه آنکه اثبات اجزا می‌کنند تعالی الله عنها با آنکه
تمیز در میان ذاتیات و عرضیات عسیر است کما اعترف فحول الحکماء و لیس لهم فی ذلک
ضابطة مضبوطة یعول علیها و کیفما کان نفی انتزاع مفاهیم متعدده از ذات باری تعالی مطلقا
و لو بالاضافات محل انکار نیست چه انتزاع مفاهیم متعدده از ذات واحده بسیطه بی آنکه
شائبه ترکیب در ذات مقدس او راه یابد مسلم کافه عقلا است چه وجوب وجود و قدم و امتناع عدم
از نفس ذات باری تعالی منتزع میشود بلکه سائر صفات ثبوتیه بنابر مذهب حق امامیه بلکه نزد محققین
حکما نیز چنانکه دانستی منشا آن نفس ذات است و آنرا اجزای واجب نمیتوان گفت و تعدد چنین
مفهومات مستلزم ترکیب نیست بلکه منشا آن ذات حق تعالی است که بسیط مطلق است
و وجود و تشخص عین ذات اوست پس حقیقت کلیه ندارد چه جای اجزای حقیقت و نفی
امثال این مفهومات از کلام احدی از علمای اعلام مستفاد نمیشود و آری فلاسفه بمقام
اثبات قول فاسد خود ان الواحد لا یصدر عنه الا الواحد آن قدر مبالغه بیجا بکار برده اند
که خداوند عالم را مصدر چیزی غیر از واحد نمی گویند بگمان آنکه اگر مصدر دو چیز باشد
مصدریت یکی غیر مصدریت دیگری خواهد بود پس تعدد جهات منجر بتعدد اجزای ذات
خواهد گردید و سخافت آن بر ناقد خبیر مخفی نیست قال المحقق فی الفصول کل شبهة
لهم علی هذا الدعوی فی غایة الرکاکة و ما افاده واضح غیر مستور و لکن من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور چهارم نفی جسمیت و صورت و نفی جوهریت و عرضیت است

فائده بیان نفی معانی زائده

نفی جسمیت و صورت

است جسم جوهریست که طول و عرض و عمق داشته باشد و صورت عرضی است خاص و آن
شکل محدود است و حق تعالی از هر دو امر منزه است و جوهر و عرض از اقسام ممکن اند پس جوهر
چیزیست ممکن و ماهیت و حقیقت کلیه که قائم بذات خود باشد و عرض چیزیست ممکن که
که قائم بغیر خود باشد و حق تعالی واجب الوجود است پس جوهر و عرض نباشد و اگر در معنی
جوهر قید امکان و حقیقت کلیه را اخذ نکنند چنانکه متعارف است که میگویند که موجود قائم بذاته
جوهر است پس اطلاق آن بر خداوند عالم من حیث المعنی صحیح است ولکن چونکه اسماء الهی
توقیفی است اطلاق چنین الفاظ بر او نشاید و اگرچه بطلان جسم و ذی صورت بودن او تعالی
از مسئله سابقه بوضوح پیوسته لکن توکیداً للرد علی الفرق الباطلة و تشنیعاً علیهم بعرض
بیان نموده میشود و ازینجا است که نفی صورت و جسمیت بخصوص در قرآن و حدیث بسیار
وارد است قال الله عز و جل لیس کمثله شیء و اگر جسم باشد پس اجسام مماثل او
خواهند بود و اگر صورت داشته باشد اجسام مشابه او خواهند بود در ذی صورت بودن
با آنکه صورت از عوارض مختصه اجسام است و مستلزم ترکیب تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا
و فی خبر عبد العظیم انه لیس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر بل هو
مجسم الاجسام و مصور الصور و خالق الاعراض و الجواهر و فی الکافی باسناده
عن حمزة بن محمد قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اساله عن الجسم و الصورة
فکتب سبحان من لیس کمثله شیء و هو لا جسم و لا صورة و ایضا فیه
عن محمد بن حکیم قال وصفت لابی ابراهیم قول بن سالم الجوالیقی انه جسم
فقال ان الله لا یشبهه شیء ای فحش او خنا اعظم من قول من یصف خالق
الاشیاء بجسم و صورة او بخلقة او بتحدید و اعضاء تعالی الله عن

ذلك علواً كبيراً وايضاً فيه باسناده عن محمد بن الفرج قال كتبت
الى ابي الحسن عليه السلام اسأله عما قال هشام بن الحكم في الجسم
وهشام بن سالم في الصورة فكتب ع دع عنك حيرة الحيران واستعذ
بالله من الشيطان ليس القول ما قال الهشامان خلاصه آنکه در خبر جناب سید عبد العظیم
حسنی که اعتقادات خود را بر حضرت امام علی نقی علیه السلام عرض کرده و آنحضرت آنرا پسندیده
فرمودند هذا هو دين الله الذي ارتضاه لعباده وارد است که او تعالی جسم
و صورت ندارد و نه عرض است و نه جوهر بلکه او است خلق کننده اجسام و پیدا کننده صورتها
و اعراض و جواهر و در کافی از محمد بن حمزه مرویست که گفت نوشتم بخدمت ابو الحسن علیه السلام
و سوال کردم از آنحضرت از حال جسم و صورت پس آنجناب در جواب نوشت تسبیح میکنم خدا را
که نیست مثل او احدی و نیست صاحب صورتی و نه جسمی و نیز در آن کتاب از محمد بن حکیم منقول است
که وصف کردم برای حضرت امام موسی کاظم علیه السلام قول هشام بن سالم را که خدا جسم
دارد و حضرت در جواب فرمودند بدرستیکه خدای عز و جل شبیهی ندارد و چه چیز قبیح تر است از اینکه وصف
کند خالق تمام اشیا را بجسمیت و صورت یا برای او خلقی و تحدیدی و صورتی و عضوی
قرار دهند تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و ایضاً از محمد بن فرج روایت کرده که گفت
نوشتم بخدمت ابی الحسن علیه السلام و سوال کردم از قول هشام بن الحکم و هشام بن سالم در
خصوص اینکه حضرت باریتعالی صورتی و جسمی دارد پس جناب امام علیه السلام جواب
نوشت دورکن از خود حیرت متحیران را و پناه و حفاظت طلب کن از خدا از شر شیطان
امر نه چنان است که هر دو هشام فهمیده اند یا اینکه این قول قول هشامان نیست و بر تقدیر
اول ظاهر است که هر دو هشام قبل از رسیدن بخدمت جناب امام علیه السلام قائل این

بیان تحقیق مقالت هشامین

این اقوال بوده باشند چه اعتقاد ایشان قبل حضور خدمت آنحضرت فساد می داشته
و به برکت حضور خدمت حضرات همه آن زائل گردیده و بر تقدیر ثانی برارت هشامین
ازین روایت مستفاد میتواند شد پس احتمال دارد که اهل خلاف قائل شدن هشامین را باین
اقوال از راه معاندت شهرت داده باشند و انها از امثال این اقوال بری بوده باشند چه جلالت
قدر ایشان زیاده است از انکه چنین اقوال سخیفه قائل شوند جناب الماجد طاب ثراه در جواهر
فرموده اند که شهرستانی با وجود انکه از فضلای اهل سنت است در برارت هشام میگوید
و هذا هشام بن الحکم صاحب غور فی الاصول لا یجوز ان یغفل عن الالزامات علی المعتزلة و ان الرجل
وراء ما یلزمه علی الخصم و دون ما یظهره من التشبیه الی آخر مقالته و امثال این احادیث کثیره در
تنزیه باریتعالی از جسم و صورت وارد شده که استیعاب آن باعث تطویل است و انچه از ضروریات
مذهب و دین است بحیثیتی که هر کس که ادنای معرفتی و اندک اطلاعی بر طریقه حقه دارد میداند که
انکار این معنی مستلزم انکار اصل مذهب و شریعت است و ثبوت این عقیده از شرع بالضرورة
بر او واضح میگردد و طائفهٔ از اهل سنت که مشبهه امت اند قائل بجسم بودن جناب مقدس
او هستند و فرق فرقی چند که در این مقام اعتقاد آن دارند چون ذکر آن باعث مزید
وضوح و ظهور سفاهت و سخافت انهاست اگر پاره از ان معرض بیان آید مضایقه
نخواهد داشت پس بدانکه اعتقاد انها انست که او جناب تعالی بر عرش نشسته است و جسم او از عرش
در هر چهار طرف زیاده است بقدر شش وجب از وجبهای دست خود او بنحوی که در وقت نشستن
بر عرش آنمقدار از جسم او بیرون عرش میباشد و نازل میشود در شب جمعه بر خری آمده
شده و تا صبح ندا میکند که آیا از بندگان من کسی هست که توبه و انابت و استغفار و ندامت
از گناهان خود بکند تا آنرا بمرتبه قبول رسانم و بعضی از انها گفته اند که او تعالی در

وقت طوفان که در زمان حضرت نوح ظهور نمود آنقدر گریست که سر و چشم او علت
بهم رسانید و ملائکه بعیادتش حاضر شدند و بعضی از ایشان گفته اند که او بصورت انسانی است
کبیر السن و موهای سفید و سیاه مخلوط است هم در سر و هم در ریش و امثال این از مزخرفات
ایشان بسیار است که ذکر آن باعث تطویل و ملال است و این قول حنابله و مجسمه و مشبهه اهل سنت
است عجب است از اهل سنت که بر عیوب خانگی خود نظر نمیکنند و بر شیعه امامیه طعن مینمایند حال آنکه
قائل بودن ایشان باین اقوال ثابت نیست و اگر باشد برائت ایشان از آن معلوم است چنانکه
طبرسی و اهل سنت برائت اهل نحله خود از آن نمی توانند کرد که طشت از بام افتاده است
بلکه سائر اهلسنت که خود را از این اعتقاد فاسد بری میدانند از جهت تجویز رؤیت در آخرت
و مانند آن از اعتقادات فاسده از تجسیم او تعالی برائت خود را باثبات نمی توانند
رسانید اگرچه در ظاهر از آن انکار دارند و تشبیهها با آیات متشابهه و روایات مختلقه خود
بزعم فاسد استحکام مبانی این اعتقاد کاسد مینمایند پس خیال برائت ایشان خیالی است محال
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و فساد استدلال ایشان بر عاقل خبیر ظاهر و هویدا در
احتجاج طبرسی از ابراهیم بن ابی محمود منقول است که عرض کردم بخدمت حضرت امام
رضا علیه التحیة والثنا که ای فرزند رسول خدا چه میفرمائی در خصوص آنکه مردم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله نقل میکنند که حق تعالی نازل میشود هر شب بآسمان دنیا در ثلث آخر شب
پس آنحضرت ارشاد کرد که خدا لعنت کند تحریف کنندگان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین
ارشاد نکرده نفرموده بود مگر آنکه حق تعالی میفرستد و نازل میکند فرشته را باسمان
دنیا در هر شب در ثلث آخر شب و در شب جمعه از اول شب و امر میسازد او را که پس ندا میکند
از طرف پروردگار عالم که آیا سائلی هست پس عطا کنم باو آیا توبه کننده هست که توبه

توبه او را قبول نمایم آیا هست طلب کننده آمرزش پس بخشم او را آیا طلب کننده خیر پس
بیا و متوجه شو و ای طالب شر کوتاه کن قصد خود را پس چنین ندا میکند تا طلوع صبح پس در هنگام
فجر طلوع میکند بملکوت آسمان برمیگردد و حسین بن خالد از آنحضرت عرض کرد که ای فرزند
رسول خدا چه میفرمائی در باره روایتی که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکنند انه قال
ان الله خلق آدم علی صورته پس آنحضرت در جواب فرمودند قاتلهم الله لقد حذفوا
اول الحدیث ذکر القصة یعنی خدا بکشد آنها را که اول حدیث را حذف و اسقاط نموده
را بر مردم مشتبه ساخته اند پس فرمودند بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود بر دو کس
که بهم دیگر را دشنام میدادند پس شنید یکی را از آن دو مرد که در حق دیگری میگفت که زشت کند
خدا تعالی صورت ترا و صورت کسی که مشابه تو باشد پس آنحضرت فرمودند که ای بنده خدا
مگو این کلمه در حق برادر خود فان الله عز و جل خلق آدم علی صورته یعنی بدرستیکه حق
تعالی خلق کرد آدم را بر صورت برادر تو انتهی محصل الروایة و در بعض روایات آمده که مراد
از حدیث خلق الله آدم علی صورته آنست که خداوند عالم آدم را بصورت آدم
خلق نموده و بنابرین ضمیر بسوی حضرت آدم برمیگردد و بنابر روایت اولی بجانب لعنت
کننده برمیگردد و تقدیر از ما نحن فیه خارج است چه ضمیر بسوی خداوند عالم چنانکه توهم
کرده اند برنمیگردد پناه بخدا از گروهی که حضرت حق را که برتر است از شباهت
و مجانست مخلوقات بچندین عیوب و نقصها که متفرع بر عجز و اضطرار است نسبت
میدهند قاتلهم الله انی یؤفکون بجهت آنکه خداوند عالم مکانی و جهتی ندارد و نه زمان
با و احاطه میتواند کرد چه اینها از لوازم جسمانیت و امکان است و حق تعالی برتر است
از اینها بضرورت از عقل و نقل بطلان آن ثابت است صدوق علیه الرحمه در کتاب

نفی مکان و جهت

توحید بسند خود از سلیمان بن مهران روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که آیا جائز است اینکه جناب ربی عز اسمه در مکانی بوده باشد
در جواب فرمود که او تعالی برتر است از اینکه در مکانی بوده باشد و اگر چنین باشد باید که
حادث باشد زیرا که متمکن در مکان محتاج است بآن و احتیاج از صفات حوادث است
نه از صفات قدیم جناب والد ماجد اعلی الله مقامه و احله دار الکرامه بعد نقل این حدیث فرموده
که این حدیث چنانکه دلیل نقلی است مشتمل است بر دلیل عقلی و محصل آن ظاهر است که هر چیزی
که متمکن در مکانی تصور کرده میشود عقل سلیم حاکم است باینکه وجود او بدون مکان نمیتواند شد
پس محتاج بآن خواهد بود و احتیاج دلیل امکان و حدوث است و هم در مقامی دیگر بعنوان
تنزل دلیلی عقلی را بیان فرموده و آن اینست که تمکن در مکان چنانکه بداهة عقل بآن حاکم
است از لوازم جسمیت است و جسمیت او تعالی باطل شده پس بودن او در مکان هم باطل
باشد بدانکه هر کسکه بهره و معنی معروف مکان رجوع نماید بر او دعوی مذکور ظهور و وضوح
کلی خواهد داشت چه مکان بمعنی سطح باطن حاوی که ملاصق سطح ظاهر محوی باشد می خواهد
که متمکن سطحی داشته باشد و مکان بمعنی بعد مجرد عن الماده می خواهد که متمکن را ابعادی
بوده باشد که با ابعاد مکانی منطبق شود و هر دو امر از لوازم جسمیت است و هرگاه
جسمیت او تعالی باطل گردید لامحاله اعراض جسمانیه هم از او منتفی خواهد بود و این است وجه
لامکانی بودن او تعالی و اما آنکه در جهت نیست پس بجهت اینکه معنی حصول شیء در
جهت وصول است بآن یا قریب شدن و بعید شدن از آن و این معنی نیز از لوازم جسمانیت
و مکانیت و مستلزم امکان است و چیزیکه مکان نداشته باشد قرب و بعد آن از چیزی
متصور نمیشود و صدوق علیه الرحمه در امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت

روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که معتقد شود که جناب باری تعالی محاط بزمانی یا مکانی و موصوف بحرکت
و انتقال از مکانی بمکان دیگر یا سکونی در آن نمی تواند بود بلکه او تعالی خالق زمان و مکان و حرکت و سکون
و انتقال در آن هست او سبحانه تعالی برتر از آنچه نسبت میدهند او را ظالمان و آن شیخ مفید علیه الرحمه
در ارشاد روایت کرده که بعض علمای یهود نزد ابی بکر آمده گفت که توئی خلیفه پیغمبر این امت ابوبکر
گفت بلی پس آن یهودی گفت که در تورات می یابیم که خلفای انبیا اعلم امتشان می باشند
پس خبر ده ما را که خدا در آسمان است یا در زمین ابوبکر از ساده لوحی گفت که او بر آسمان است
بالای عرش یهودی گفت که در این هنگام زمین از او خالی است پس بنابرین قول خدا در مکانی خواهد بود
نه در مکان دیگر پس ابوبکر گفت که این کلام زندیقان است دور شو از نزد من والا ترا می کشم پس آن یهودی
تعجب کنان و با سلام استهزا کنان برگشت در راه برخورد با جناب امیر و ماجرا را باو خبر داد پس فرمود ای یهودی
دانستم سوال او و جوابی که یافتی و ما میگوئیم بدرستیکه خدای عز و جل خالق مکان است پس مکانی
برای او نیست برتر است از آنکه احاطه کند باو مکانی و او است در هر مکانی نه بنوعی که مماس یا مجاور
باشد بلکه بنوعی که احاطه میکند علم او بآنچه در مکانهاست و خالی نیست از تدبیر او هیچ مکانی و من
خبر میدهم ترا بآنچه آمده است در کتابهای شما و تصدیق میکنید آنچه را که ذکر کرده ام از برای تو
پس اگر بشناسی آن را آیا ایمان می آوری بآن یهودی گفت آری فرمود آیا نمی یابید در بعض کتابهای
خود که حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام روزی نشسته بود که ناگاه فرشته از مشرق
آمد پس موسی گفت از کجا می آئی گفت از نزد خدای عز و جل بعد از آن فرشته دیگر از مغرب آمد پس
پرسید که از کجا آمدی گفت از نزد خدای جل ثناؤه بعد از آن فرشته دیگر آمد و گفت آمده ام از آسمان
هفتم از نزد خدای عز و جل بعد از آن فرشته دیگر آمد پس گفت آمده ام از زمین هفتم از نزد خدا
[illegible] ... خدائی که خالی نیست از او هیچ مکانی و نیست مکانی [illegible]

روایت شیخ مفید علیه الرحمه از جمله [illegible] و [illegible] ابوبکر [illegible] جواب امیر علیه السلام از یهودی

نسبت بمکان دیگر پس باید بگفت گواهی میدهم که تصدیق همین است حق تو سزاوارتری بجانب
خود از آن کسیکه مستولی شده است بر این مقام و از اینجا لایح میشود که اصل مقولات جماعت مجسمه و مشبهه
که میگویند که خدا بر عرش نشسته است خود از کلام ابو بکر است که زندقه خود را بگردن آن
بیچاره بسته بود و مخفی نماند که بسا است که قلوب و اوهام عوام هرگاه جسمیت و مکانیت
امثال آنرا که از لوازم محسوسات و عوارض مألوفات اینهاست از و تعالی نفی مینمایند خواطر
نفسانی و وسواس شیطانی بر اینها غلبه و استیلا بهم میرسانند تا آنکه گمان میکنند که چنین چیزی موجود
نمیتواند شد لهذا در رساله وسیلة النجاة بنا بر رفع این اوهام و قطع توهمات این مقام
ذکر کرده ایم که باید اقل البیت بنفس خود رجوع نماید و ببیند که حق تعالی با و حواس چند کرامت فرموده است
که بآن ادراک محسوسات مختلفه میکند و چنان نیست که هر محسوسی به هر حاسه توان دریافت
آیا نمی بینی که جمله الوان و اصناف انواع آن از سرخ و سفید و زرد و سبز و امثال آنرا
که بینائی چشم خود مییابی اگر خواهی آنرا بحواس دیگر از چشیدن و لمس کردن و امثال
آن دریابی نمی توانی دریافت از بدیهیات است که هرگاه کور مادرزاد خواهد که حقیقت
الوانرا دریافت کند هر چند سعی بلیغ نماید که بفهم او رسانند نمی تواند که آنرا بفهمد و حقیقت
آنرا درک نماید و جمله آنچه در خاطر او خطور میکند منطبق بر حقیقت لون و رنگ نمیتواند بود
از جهت آنکه ادراک این محسوس منحصر در حاسه بصر است که آن از و مفقود است پس هر چند
تامل نماید خواهد که آنرا دریابد پی بحقیقتش نمی برد حیرتش زیاده میشود و این همین است
حال نفوس و عقول ناقصه که قوت ادراک ذات پاک او ندارند هر چند زیاده تامل در کنه حقیقت او
نمایند زیاده حیرت میکند پس لازم که آنچه مقتضای دلائل قطعیه است موافق آن اعتقاد
داشته و بقصور و نقصان عقل خود معترف باشند و آنرا از کلفت آنچه از حیطه قدرت او

او نیز چون اینهاست باز دارند که خوف خسران و ضلالت است و منقول است که حضرت ابو الحسن علیه
السلام در اوصاف جناب ربانی بیان فرمود که ادراک او بحواس و قیاس او بر
چیزی نمیتوان شد پس زندیقی در خدمت آنجناب عرض کرد که هرگاه بحواس ادراک او
نتوانیم کرد چگونه داخل موجودات بوده باشد جناب امام علیه السلام در جواب او ارشاد
فرمود وای بر تو هرگاه حواس تو ناقص و از ادراک جناب احدیت عاجز شد گمان کردی
که پروردگاری ندارد ما هرگاه ذات رفیع او را بلند از پایه ادراک حواس خود یافتیم
ایمان آوردیم بربوبیت و پروردگاری او و اینکه او مغایر تمام اشیاء مخلوقه است چه
اگر مثل آنها می بود مانند آنها مخلوق و از مخلوقات میبود و بالجمله از آنچه گفته شد [illegible] گردید که
حق تعالی جسم است و جسمانی و زمانی است و مکانی و در جهت است و قابل سکون
را همه از ضروریات دین و ملت است هرگاه با دله عقلیه و نقلیه قطعیه امری بثبوت رسد اگر
کلامی در شرع بظاهر منافی آن یافته شود باید که آنرا تاویل نمایند و بمعانی حقه راجع گردانند
و این طریقه مستقیمه از مسلمات مخالف و موالف است و مطابق عقل و نقل چه گاه است که شارع بحسب
اقتضای مصالح طریقه شایعه عرب را در استعمال مجازات و استعارات بلکه طریق سایر السنه
و عبارات مسلوک میفرماید و بنابر آن الشیء (?) و اختیار خلق بجاری محاورات عرف
و عادت لفظی را که ظاهر و حقیقت آن مقتضی اراده خلاف مقصود باشد ارشاد می نماید
و معنی غیر موضوع له را بنابر اعتماد بر قراین حالیه و امارات مقالیه اراده میفرماید
ولا مانع فیه مع وضوح المراد و تمام الحجة علی العباد لکن آنانکه تسویلات
شیطانی بر آنها غالب است و بین انحشر (?) باهر شان از جاده استقامت
می لغزد و بنابر زید (?) تلمیح معنی غیر مطلوب را اعتماد قول تعالی فاما الذین

فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله

مراد شارع قرار داده در چاه ضلالت می افتند و از این باب است قول الله تعالی

ید الله فوق ایدیهم وقوله تعالی الرحمن علی العرش استوی چه اگر جمود

بر این الفاظ است که دست خدا بالای دستهای آنها است و رحمت کننده عالمیان بر عرش

مستولی است نظر بظواهر امثال آن مشبهه و مجسمه چنانکه گذشت برای خدا اعضا و جوارح [illegible]

و با نشستن بر عرش قرار میدهند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا لکن عاقل نمی پندارد که چنین معانی

معانی صحیحه مراد شارع می پندارد بعلت آنکه میداند که استعارات و تشبیهات در محاورات

شایع است و به [illegible] واضحه جلیه عقلیه و نقلیه در امثال این مقامات قائم است که معنی ظاهر لغت مراد

نیست چنانکه [illegible] که علی علیه السلام شیر خدا است یا دست خدا است یا زبان خدا [illegible]

در حقیقت شیر است یا دست است بلکه بر وجه تشبیه و استعاره است چنانکه میگویند که [illegible]

کس زبان فلان کس است یعنی آنچه میگوید بر وفق مرضی موکل خود میگوید [illegible]

آنکس پسندیده او است پس همچنین در ما نحن فیه مراد حقیقت لغویه نیست بلکه مراد از ید الله

فوق ایدیهم آنست که در بیعت دست پیغمبر خدا در حکم دست خدا است نه آنکه خدا دستی دارد که بالا

دست ایشان است چه این آیه در خصوص بیعت رضوان نازل گردیده و تمام آیه چنین است

ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و بملاحظه تمام آیه

معنی مراد در غایت وضوح است که مقصود [illegible] تشبیه بیعت [illegible] و تأکید بر

سبیل حقیقت [illegible] و [illegible] شایع است مراد از الرحمن علی العرش استوی

آنست که حق تعالی مستولی و غالب است بر عرش [illegible] و ما فوق آن [illegible]

[illegible] است که چون [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام

حلول و اتحاد

ل میکنند و اما آن از کلام ایشان مرتفع میشود و
و ان کان الجمهور تشبثوا
بالشبهات فی کثیر منها لم یبق مساغ للتاویلات والله الهادی الی الصواب و این ضابطه که بر
تنبه و اشاره متعلق باکثری از معاملات آتیه دارد و ذکر آن در اینمقام اهم بوده لهذا مجمل آن
در ضمن بیان آمد ششم آنکه حلول و اتحاد بر او روا نیست و این معنی بضرورت عقل ثابت
و از ضروریات مذهب حق است که سمعیات کثیره بر آن دلالت دارد و خلافی کرده اند در آن
از فرق اسلامیه بکریه و فرقه از صوفیه خذلهم الله تعالی و ابطال حلول بدلیل عقلی باین عنوان
میتوان کرد که اگر مراد از حلول عرف خاصی است که تعبیر از آن باختصاص ناعتی میکنند
مستلزم آنست که حلول کننده محتاج به محل خود باشد پس معنی آن در آمدن چیزی است در چیزی
دیگر بعنوان افتقار و احتیاج و بطلان آن ظاهر است چه حق تعالی غنی بالذات است و در
وجود خود محتاج بچیزی نمی باشد و اگر از حلول حلول عرفی اراده کنند که در آمدن چیزی در
چیزی دیگر باشد اگر چه بر وجه افتقار نباشد پس آنهم باطل است زیرا که او تعالی مکانی نیست
و در جهتی نمیباشد پس چگونه در جسمی در می تواند آمد و خلاف کرده اند درین مسئله جمهور صوفیه
علامه حلی علیه الرحمه در کشف الحق میفرماید خالفت الصوفیة من الجمهور فی ذلک و جوزوا علیه
الحلول فی ابدان العارفین تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و نه بچیزی دیگر متحد میتواند شد چه بدیهه
عقل حاکم است که اتحاد دو مباین دو چیز متغایر مستحیل است و لکن ... آن میکند علامه
حلی علیه الرحمه میفرماید که مخالفت کرده اند درین جماعتی از صوفیه ... این حکم کرده اند بانکه
او تعالی متحد با بدن عارفین میشود و تا آنکه مبالغه نموده اند بعضی از ایشان و گفته اند که
حق تعالی نفس وجود است و هر موجودی همه خداست و این عین کفر و الحاد است ...
و این مقال اخیر که جناب علامه علیه الرحمه نقل فرموده و از قول باتحاد ... قول

آنده سؤال کرد از قول او تعالی الرحمن علی العرش استوی آنحضرت فرمود آنچه حاصل
مضمون آن اینست که استوا در اینمقام بمعنی استیلا و غالب شدن است چنانکه او تعالی ذات
مقدس خود را باین صفت ستوده فی الواقع اتصاف باستیلا و غلبه دارد نه بدون آنکه
عرش حامل او باشد و یا احاطه و احتوای بذات او داشته باشد بلکه اوست قرار دهنده عرش
در جایش و معلق دارنده آن انتهی بدانکه صدور متشابهات در قرآن و حدیث که محتوی بر مصالح
عدیده است بحسب ظاهر دو وجه است اول آنکه شارع در اکثر اوقات استعارات بحسب شیوع
محاورات استعمال میفرماید تا امر کافه خلق مشتبه نشود اگرچه اهل باطل از راه جهل یا
تجاهل بر محامل باطله آنرا از راه کجی حمل نمایند لکن حقیقت امر منصف فهمند فهمی بماند یا
دیگران الفاظ را که بحسب شائع محاورات در تشبیه خالق با مخلوق و صانع با مصنوع ظاهر باشد
قیاس این توان کرد دیگر آنکه متشابهات آیات و روایات متشابهه امتحان خلق از مایش است کما
فی سائر التکالیف تا مکلفین امتیاز یابند که آیا بمعنی حق مایل میشوند یا بسوء اختیار آنرا بسوی
معنی غیر واقعی صرف میکنند و این امر شارع نسبت بمکلفین بیا است تا برای صالحان فان
المکلف بمتابعت شارع وسواعرف مصالح اقوال و افعال پس دیگر برای دعوی نانسی درچنین امور نمیرسد
بلکه لازم است که رفع تشابه نمایند آنکه خود متقیده بآن کرده اند و شبه مردم ابتغاء اسید الالفی
الاستعارات الشائعة بحلیه ون المجازات الرکیکه المشتبهات الاصل فی مثلها المنع للزوم
الاغراء لهذا علمای چند التقوی شعار نسبت بر بعد از جهت شکوک و اوهام و افضای القبایح
مرام مشکوک الکتب معتقدا میشرب تشابهی لا جرم بعد در کلام شان بنظر میرسد و این امر
که متقدمین تصریح می نماید و کنجایش تاویل دارد اما آنکه ... ساخته اند که قیامت ظاهر
القیاس ... [illegible]

قول بعضی از صوفیه است و این ... قول ابن عربی و ملا حیدر علی آملی صاحب جامع الاسرار و منبع
الانوار است کما لا یخفی علی الناظر فی کلماتهما بعین البصیرة و گنجایش تاویل ندارد و تشنیع او نفعی
بحالش نمی بخشد اگرچه کلام جناب قاضی نور الله شوشتری رحمه الله در امثال اینها خالی از
اضطراب نیست و آن بسبب حسن ظنی که باینها دارند کلام ایشان را اگرچه در اعتقاد فاسد ایشان
صریح باشند تاویل مینمایند و لن یصلح العطار ما افسد الدهر و انصاف کرده است در اینمقام
شارح مواقف از فضلای اهل سنت پس گفته است من الصوفیة الوجودیة من ینکره و یقول لا حلول
ولا اتحاد اذ کل ذلک یشعر بالغیریة و نحن لا نقول بها بل نقول لیس فی الدار غیره دیار و هذا العذر
اشد قبحا و بطلانا من ذلک الجرم اذ یلزم تلک المخالطة التی لا یجترئ علی القول بها عاقل و لا ممیز
ادنی تمییز یعنی بعضی از کسانی از صوفیه که بوحدت وجود قائل اند که انکار از حلول و اتحاد می کنند
بعلت آنکه اشعار بسبق غیریت دارد و میگویند که ما دوئی از اصل قائل نیستیم بلکه میگوییم که
نیست در خانه غیر او احدی و این قولی است که شارح مواقف از بعض صوفیه نقل کرده و بعینه قول
ملا حیدر علی آملی است تبعا لابن العربی چه او گفته است که قول باتحاد و حلول مذهب نصاری که
و بعض صوفیه است لعنهم الله تعالی لکن صوفیه چون باتحاد قائل نیستند و میگویند که تعدد وجود ... را
غیر را مطلقا نفی کردیم پس قائل نیستیم مگر بوجود واحد پس ... قائل خواهیم شد باتحاد و حلول
و حال آنکه ... دوئی و غیر آن ... این ... پس
بدانکه شارح مواقف ... کلام سابق ... آنکه این عذر بدتر از گناه است ... بطلان قول
بوحدت وجود واضح است از بطلان قول ایشان بحلول و اتحاد زیرا که بنابر قول ایشان لازم می آید
مخالطت ... با واجب تعالی که ... عاقل
و هر که ... باشد انتهی ملخص کلام علامه حلی علیه الرحمه در کشف الحق ...

نقل اقوال صوفیه میفرماید ببین بسوی این مشایخ که اهل سنت تبرک میجویند بزیارت آنها چگونه
اعتقادشان در باره پروردگارشان که گاهی حلول را بروی روا می دارند و گاهی اتحاد را و
عبادت ایشان با لغو غنا و رقص کردن است و دست بدست دادن و این حال آنها در مجالس جمع
و حال بر تمامه خلق هویداست این امور یست که حق تعالی اهل جاهلیت و کفر را بران عیب کرده
پس فرموده است وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً و هیچ فرقی
ازین بالاتر نمی باشد که تبرک جویند با آنکه عبادت می کنند خدا را بعبادتی که کفار را
خداوند عالم بآن عبادت عیب کرده فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی
الصدور و بتحقیق من دیده ام جماعتی از صوفیه در مشهد حضرت امام حسین علیه السلام که نماز
مغرب را بجا آوردند بغیر از یک کس از آنها که نشسته بود و نماز نمی کرد و بعد ساعتی نماز عشا را
بجا آوردند و آن شخص نماز نکرد و پس از بعض آنها پرسیدم که این مرد چرا نماز بجا نیاورد گفتند
که او کسی چه حاجت دارد بنماز حال آنکه رسیده است بخدا تعالی آیا نمی توانند شد که در میان خود و خدا
حجابی قرار دهد و نماز حجاب است در میان بنده و پروردگار پس ببین ای عاقل بسوی اینها و
اعتقادات فاسده اینها در باره خدا تعالی و عبادت اینها و اعتذار اینها از ترک نماز و با اینهمه این
جهال آنها را اهل کمال و از جمله ابدال می خوانند و مولانا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در رساله اعتقادات
میفرماید و من اهل زماننا جماعة اتخذوا البدع دینا یعبدون الله بها و سموها التصوف و تحصیل
آن با اعتقادات است که از ایشان بما رسیده جماعتی هستند که بدعتها را دین خود قرار داده اند
که بآن خدا را عبادت میکنند و نام نهاده اند آنرا تصوف [illegible] یعنی
ترک [illegible] عبادت [illegible] حال آنکه [illegible] و آله علیه
[illegible] امیر المؤمنین

مومنین و معاشرت ایشان و حاضر شدن در جمعه و جماعات و هدایت کردن همدیگر و تعلیم و تعلم احکام
دین و عیادت بیماران و مشایعت جنازه‌های مومنان و سعی در حوائج ایشان و حکم بمعروف و نیکی
و نهی و منع از امور قبیحه و برپا کردن حدود الهی و منتشر ساختن احکام شرع رسالت پناهی و این
رهبانیت که ابتداع آن نموده‌اند مستلزم ترک همه این امور خیر است از واجبات و مندوبات
مذکوره و بران اکتفا کرده عبادات دیگر از طرف خود تراشیده‌اند از آنجمله است که ذکر خفی و ذکر جلی
که بهیأت خاصه آنرا واقع میسازند و در اشعار تغنی میکنند و مثل خرها صداهای خود را بلند میکنند
و دست بر دست میزنند و صفیر میکشند و گمان میبرند که خدای را عبادتی لائق اقتضا غیر این
نکرده و طریقه سنت در نماز اکتفا میکنند بر زدن سر بر زمین مثل منقار زدن زاغ بر زمین
و آنرا هم بجهت خوف علمای دین و برائت که نیستند نماز را ترک میکنند و درین هم اکتفا نکرده اصول
و دینیه را برهم میزنند و قائل شده‌اند بوحدت وجود و معنی آن که از مشایخ ایشان شنیده میشود
کفر محض است و قائل میشوند بجبر و سقوط طاعات و عبادات و دیگر اقوال سخیفه پس خدا کند ای برادران
ایمانی و ایمان خود را از وساوس این شیاطین و مکر و فریب ایشان که وا ابهای عوام را میکنند
محفوظ دارید **هفتم** آنکه آگاه دانستی که خداوند عالم جسم نیست و نه جسمانی و نه مکانی
دارد و نه در جهتی می‌باشد نمیتوان گفت که بالاست یا پائین در جانب شمال است یا یمین
در مشرق است یا مغرب یمین یسار جهتی ندارد و نه مقابل کسی میتواند بود و لازم است که دیدن او
بچشم سر در دنیا و آخرت از جمله مستحیلات است قال الله عز و جل لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ
وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وقال وَلَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ
أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً وقال لَنْ تَرَانِي هذا نصه تعالی
وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ از ابوهاشم جعفری مرویست که از حضرت امام محمد تقی علیه السلام

از معنی آیه لا تدرکه الابصار پرسیدم فرمود ای ابو هاشم اوهام قلوب دقیق‌تر است
از نظر چشمها آگاه است که تو دریابی بوهم خود سند و هند را و بلادی را که در آن داخل نشده
و به بینائی خود آنرا ندیده پس هرگاه وهم بدرک ذات باری جل شانه رسائی نداشته باشد
به بینائی چشم که از وهم ضعیفتر است چه رسد و در احتجاج مرویست از یونس بن ظبیان که شخصی
داخل شد بخدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و پرسید که آیا شما خدا را دیده
اید که عبادت او میکنید فرمود نبودم که عبادت میکردم چیزی را که ندیده باشم اعرابی عرض
کرد چگونه دیدی او را فرمود که چشمها ندیده اند او را بمشاهده عیان ولکن دیده اند او را دلها
بحقائق ایمان لا یدرک بالحواس ولا یقاس بالناس معروف بغیر تشبیه و در روایت
دیگر از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا منقول است که بعد کلام طویل ارشاد فرمود
فهذا دلیل علی انه لا یری بالعین و هرگاه از دلیل عقل و نقل استحاله رویت
باری تعالی ثابت شد معلوم گردید که خدا تعالی دیدنی نیست پس آنچه از آیات و روایات
بظاهر موهم خلاف آن باشد یا مؤول یا مطروح خواهد بود ولکن اشاعره اهل سنت که از عقل
دست بر داشته اند از جهت زیغ قلبی تمسکا ببعض المتشابهات و استنادا الی بعض
الروایات الموضوعات قائل برویت حق تعالی در آخرت بچشم سر گردیده شرائط
رویت را یکسر انکار نموده اند و از سوفسطائیه نیز گوی سبقت ربوده اند تفصیل این
اجمال آنکه چنانکه علامه حلی علیه الرحمه افاده فرموده هشت چیز در رویت شرط است اول
سلامت حاسه بصر دوم مقابله رویت کننده و مرئی و آنچه در حکم آنست مثل مقابل
شدن آن با آینه سوم عدم قرب مفرط چهارم نبودن بعد بسیار پنجم ارتفاع حجاب
ششم آنکه مرئی شفاف نباشد مثل هوا که دیده نمیشود هفتم قصد دیدن هشتم ارتفاع تاریکی

تاریکی و وجود ضوء و روشنی ظاهر است که در وقت تحقق این شرائط رویت ضرور باشد
و در وقت انتفای بعضی ازین امور رویت متحقق نمیشود آیا نمی بینی که اگر بصارت نباشد
کند رویت واقع نمیشود و اگر مرئی در مقابل نباشد دیده نمیشود و اگر او را ملصق بچشم
کنند که فاصله نماند نظر کار نمیکند و اگر بعید واقع شود یا حائلی درمیان بوده باشد مرئی نمیگردد
و اگر قصد نکند و اغماض نماید دیده نمی شود و اگر مرئی در تاریکی باشد قوت باصره آنرا در نمی یابد
تا روشنی حاصل نگردد و اهل سنت که کور باطن اند گفته اند که این شرائط ضرور نیست بلکه نابینا
که در مشرق باشد مورچه سیاه بر سنگ سیاه در تاریکی شب اگرچه در مغرب باشد و حجاب
و حائل بسیار درمیان باشد میتواند دید و تجویز می کنند که در پیش روی صحیح البصر کوههای
بلند با الوان مختلفه که سر باسمان کشیده باشد در روز روشن بنظر درنیاید و گویا غرض اینها
ازین انکار بدیهیات تصحیح عقیدهٔ فاسدهٔ رویت او تعالی است در آخرت شاه عبد العزیز
دهلوی در تحفه خود میگوید حق تعالی را توان دید و مومنین در آخرت بدیدار او مشرف شوند
و کافران و منافقان ازین نعمت محروم مانند همین است مذهب اهل سنت و جماعت انتهی
کلامه و لا ینتهی ملامه و این قوم لئام که بآن مباهات دارند نه دلیل عقلی دارند و نه دلیلی
از محکمات آیه و حدیث اما ادله عقلیه پس انسب که امام سنیان فخر الدین رازی گفته است
مشیرا الی ادلة اهل السنة و ظهر لک من مجموع ما ذکرناه ان الادلة العقلیة لیست قویة فی هذه
المسئلة و میگوئیم حق آنست که قول اینها چنانکه دانستی مصادم بدیهه عقل است و بطلان
آن از واضحات است لکن اینقدر اعتراف امام شان با این همه دانی که سپر انداخته بضعف
ادله عقلیه اهل سنت بکنایه ابلغ من التصریح اقرار نموده در افاده همین ادله شان را
پس ساقط است اما دلیل نقلی ایشان که بران اعتماد نموده از مقتضای عقل دست کشیده اند

پس از انجمله است اینکه اگر رویت او تعالی جائز نمی بود حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
که پیغمبر مرسل بود از جناب باریتعالی مسئلت آن نمیکرد بقول خود رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ
زیرا که حال از دو شق بیرون نیست یا حضرت موسی علیه السلام علم حاصل بود که یجوز علی الله و ما لا یجوز
یا نه بر تقدیر اول سوال عبث باشد و بر تقدیر ثانی جهل کلیم الله لازم آید نیست خلاصه استدلال
ایشان تعجب است که بقول موسی علیه السلام نظر میکنند و جواب خداوند عالم لَنْ تَرَانِي را نمی بینند و حال
آنکه حضرت موسی علیه السلام از خود سوال نکرده بلکه چون قوم او اصرار و اقتراح نمودند چاره نیافت جز اینکه
سوال نماید چنانکه از کلام امام انام حضرت امام رضا علیه السلام تفصیل این اجمال لائح میشود علی بن بابویه
از ابن جهم روایت نموده که مامون رشید در خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که آیه کریمه
وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ چه معنی دارد
چگونه روا باشد که موسی کلیم الله اینقدر نداند که رویت خدا جائز نیست تا آنکه نوبت سوال او از
حضرت باری برسد پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود موسی علیه السلام میدانسته بود که حق تعالی
برتر است از آنکه بچشمها مرئی شود و لکن چونکه خداوند عالم بحضرت موسی علیه السلام کلام کرد و آنحضرت بقوم
خود خبر داد که جناب باری بشرف مکالمه او را فائز ساخته و با او مناجات نموده قوم او میگفتند که
ما بتو ایمان نمی آریم تا کلام او را بگوش خود نشنویم چنانکه تو شنیدی و قوم آنحضرت در آنوقت
هفصد هزار مردم بودند پس حضرت موسی از میان آنها هفتاد هزار کس را انتخاب نمود و از آنها
هفت هزار و از آنها هفصد و از آنها هفتاد کس را برگزید پس آنها را همراه خود گرفته بکوه طور بمیقات
تشریف ارزانی فرمود و در دامن کوه آنها را گذاشت و خود بالای کوه طور بر آمد و در
خدمت جناب باریتعالی سوال نمود که باز با او هم کلام شود پس معروض او بدرجه اجابت
مقرون گردید و بشرف مکالمه او را نوازش فرمود چون قوم موسی علیه السلام کلام باری را از جهات شش

جهات شش‌گانه استماع نمودند بخدمت حضرت موسی عرض کردند که ما باور نمی‌کنیم که این کلام
حق تعالی است تا وقتیکه او را عیانا نه‌بینیم پس همه بسبب این سؤال مورد عتاب رب الارباب گردیده معرض
هلاک در آمدند و جانهای شیرین خود را بجان آفرین تسلیم نمودند چون حضرت موسی این حالات را مشاهده
فرمود بجناب پروردگار عالم عرض نمود که ای پروردگار من چون من تنها مراجعت نمایم بنی اسرائیل
بر من زبان طعن دراز کنند و گویند که چون تو در دعوای خود صادق نبودی لهذا آنها را کشتی در آن وقت
من چه جواب دهم و بکدام عذر از آنها نجات جویم پس حقتعالی آنها را زنده گردانید و همراه موسی باز
فرستاد قوم موسی گفتند که اگر تو از جناب باری بخواستی که خود را بتو بنماید و تو ما را از کیفیت آن خبر
میدادی ما را کمال معرفت او حاصل میشد پس حضرت موسی فرمود که ای قوم حق تعالی را بچشم
نتوان دید و او را کیفیتی نیست و معرفت حق تعالی منحصر است در معرفت او بآیات و اعلام
که او منصوب فرموده آنها حرف موسی علیه السلام قبول نشنیدند و بر سوال خود اصرار کردند
موسی بدرگاه او تعالی عرض نمود که پروردگارا می‌شنوی کلام قوم مرا و تو بهتر میدانی آنچه صلاح
آنها در آن است پس جناب باری باو وحی نمود که تو سوال نما بانچه ترا آن میپرسند و ترا بران
مواخذه بجهل قوم تو نخواهم نمود پس در آن وقت موسی گفت رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ
قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي
فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ
تُبْتُ إِلَيْكَ بعد ازین آنحضرت تفسیر تُبْتُ إِلَيْكَ فرمود که بقول رجعت الی معرفتی
بک عن جهل قومی وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بانک لا تری انتهی جناب ابوی اعلی
الله درجته در صوارم مسفر آید و قرینه بر معنی قول او تعالی است وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ
لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ

وقوله تعالی واختار موسی من قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا فلما اخذتهم
الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل وایای اتهلکنا بما فعل السفهاء
منا وقوله تعالی فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة

و این جواب بسیار متین است و مقرون بقرائن مبین مؤید بتأیید طاهر بن مختار ابن بابویه
و سید مرتضی و شیخ اجل ابو الفتوح رازی در تفسیر خود در ذیل قوله تعالی و لن نؤمن لک
الآیه علی ما نقل عنه چنین میفرماید دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفتند سؤال رؤیت موسی کرد
از خود نه چه حق تعالی تصریح لفظ السؤال بایشان کرد که حتی نری الله جهرة
دیگر آنکه صاعقه که از آسمان بیامد برایشان افتاد و موسی سالم بود و اگر موسی آنرا
خواسته بودی اول صاعقه بموسی رسیدی دیگر آنکه حق تعالی در آیه دیگر چنین فرمود یسئلک
اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتاباً من السماء فقد سألوا موسی اکبر من
ذلک فقالوا ارنا الله جهرة و دیگر آنکه موسی حکایت چنین کرد که اتهلکنا بما فعل
السفهاء منا سبحان الله اگر جماعت جهله بنی اسرائیل از سر کمال تمنا این اقتراح کردند نصیب
ایشان صاعقه آمد و نصیب موسی تجلی جوار و صحبت بیهوشی آمد و نصیب
کوه که جای قدم ایشان بود آن آمد که پاره پاره شد تا نصیب آنکس که از صمیم دل اعتقاد کند
که خدای تعالی را معاینه بر سبیل تجسم خواهد دید باشد رؤیت اجسام و الوان چه خواهد بود انتهی کلامه
و قرائن و امارات دیگر از کتب فریقین در تائید این مقام و جوابهای دیگر در کتاب صوارم مذکور
من شاء فلیرجع الیه و از جمله ادله اهل سنت است که حق تعالی رؤیت خود را معلق گردانیده بر
استقرار جبل و آن فی نفسه ممکن است و المعلق علی الممکن ممکن جواب آنست که استقرار جبل اگرچه
فی نفسه ممکن است لکن نظر بقول او تعالی لن ترانی و تعلق علم ازلی او باندکاک جبل ممتنع است و از آن

و از انجمله است قول او تعالى وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ و قوله تعالى في حق الكفار كَلَّا
إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ شاه عبد العزیز دهلوی میگوید پس معلوم شد که مومنین احجاب نباشند
و جواب از استدلال بآیه اولی آنست که لفظ نظر در لغت عرب بچند معنی آمده یکی بمعنی رویت چنانکه
اهلسنت ادعا می کنند و دوم معنی انتظار سوم تقلیب حدقه طلباً للرویة و چونکه بدلیل عقل و نقل و تصحیح ثابت
شده که رویت حقیقیه حق تعالی محال است لامحاله نظر بمعنی رویت بچشم درینجا مراد نمی تواند بود
و حمل این آیه بر معانی صحیحه دیگر ممکن است پس معنی مستحیل را اختیار کردن بران تعویل نمودن از شان
و بی خردی اهلسنت است توضیح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که فخر الدین رازی در لفظ نظر سه
معنی مذکوره را نقل کرده و معنی اول را چنانکه مذهب اهلسنت است ترجیح داده و شاه عبد العزیز
دهلوی گفته است که چونکه نظر در آیه متعدی بالی واقع شده هرگز غیر رویت حقیقی احتمالی دیگر ندارد
و حال آنکه این معنی بر تقدیر ثبوت آن مراد نمی تواند بود چه بدیهیست که در نظر در نمی آید مگر چیزیکه جسم
باشد و صورتی و مکانی داشته باشد و در جهتی مقابل جهت نظر کننده باشد پس اگر معنی رویت
مراد گیرند باید که همه لوازم آنرا برای خداوند عالم چنانکه روایات شان بآن ناطق است اثبات
نمایند چه انفکاک ملزوم از لوازم مستحیل است و الی که برای انتهای مسافت است بعین این تقدیر
صریحاً دلالت میکند بر انتهای مسافت بسوی خدا و مکانی بودن او تعالی علامه سیوطی در
تفسیر خود در ذیل آیه مذکوره از عبد الرزاق و احمد و عبد حمید و بخاری و مسلم و نسائی و دارقطنی
و بیهقی از ابی هریره روایتی طولانی نقل کرده که حاصل مضمون بعض فقرات آن اینست که مردم از
رسولخدا پرسیدند که آیا خواهیم دید پروردگار خود را در روز قیامت فرمود که شما خواهید دید
او را بروز قیامت چنانکه آفتاب و ماهتاب را بی حائل و حجاب می بینید باین عنوان که فراهم خواهد آورد
مردم را و خواهد فرمود که هر کسیکه از شما تبعیت چیزی نموده است پی او برود پس کسیکه غیر خدا را

پرستش نموده در پی معبود خود خواهد رفت مومنین و منافقین این امت باقی خواهند ماند پس
خدا تعالی نزد آنها بتغیر صورت و تبدیل هیأت خواهد آمد و خواهد فرمود که منم پروردگار شما پس آنها پناه خواهند
ساخت خواهند گفت نعوذ بالله منک بسوی خدای تعالی از شر تو پناه می بریم ما بر جای
خود هستیم تا وقتی که پروردگار ما بیاید و بشناسیم او را پس می آید خدا تعالی نزد آنها در صورتیکه
می شناسند او را پس پیغمبر میفرماید انا ربکم پس میگویند توئی پروردگار ما پس متابعت او
میکنند و از روایت دیگر نقل کرده که خداوند عالم بر مکانی بلند مشرف میشود و پیغمبر میفرماید که میپرسید
پس عرض میکنند که مائیم مسلمانان در آنوقت پیغمبر میفرماید چه انتظار میکشید پس عرض میکنند که منتظر پروردگار
خود هستیم آنوقت پیغمبر میفرماید که اگر ببینید او را آیا می شناسید عرض میکنند که آری باز پیغمبر میفرماید چگونه می شناسید
حال آنکه ندیده اید او را عرض نمایند که می شناسیم او را که نظیر ندارد پس حق تعالی متجلی میشود از برای
ایشان در حالتی که خندان میباشد و از روایت دیگر در تفسیر کریمه یوم یکشف عن ساق
فیدعون الی السجود از بخاری و ابن منذر و ابن مردویه از ابی سعید آورده که او شنید
رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود که پروردگار ما در روز قیامت از ساق خود حجاب را
برمیدارد پس هر مومن و مومنه که در دنیا عبادت خالص نموده است بسجده در می افتد و هر آنکه
طاعت او بجهت ریا یا سمعه بود پشت او سخت میشود که سر فرود آوردن بسجود نتواند و نمی توانند
و از مسند ابن راهویه و از طبرانی و دارقطنی و دیگران تصحیح حاکم روایت کرده حدیثی طولانی را
که ما حصل بعض الفاظ آن است که خدا تعالی در محشر از مسلمانان می پرسد که هر کس تبعیت
معبود خود بعقب او رفت شما در چه فکرید پس آنها میگویند که برای ما پروردگاریست که هنوز
ما او را ندیده ایم پس پیغمبر میفرماید آیا میشناسید رب خود را اگر ببینید او را خواهند گفت که در میان
ما و او علامتی است اگر می بینیم می شناسیم او را پیغمبر میفرماید آن چه علامت است میگویند بابرده ساق

ساق پس ساق نورانی خود را وا رمیکرد اند پس بسجود می برند الی ان قال پس میروند بسوی دروازه
بهشت و منزل ادنی از منازل بهشت را می بینند پس خواهش آن میکنند پس حق تعالی میفرماید که شاید
اگر این منزل شما داده شود شما غیر آنرا طالب و خواهان شوید پس ساکت میشوند پس حق تعالی میفرماید
که چرا ساکت شدید بجوشید عرض میکنند که سوال کردیم تا آنکه استحیا نمودیم پس خداوند
عالم میفرماید آیا راضی نمیشوید با آنکه ده چند تمام دنیا بشما بدهم پس عرض میکنند که آیا تو مسخره و استهزا
با ما میکنی پس عبد الله در این روایت سرکاه با آنمقام رسید گفت که خدا در انوقت اینقدر می خندد
که لهات و آخر دندانهای او نمایان میشود و امثال این از روایات بسیار در ان کتاب مندرج
است و از انها لایح میشود که رویت لوازم رویت در دیدار خدا از جسمیت و مکانیت همگی
متحقق خواهد شد بلکه آنچه خنده می آید آنست که آنچه در رویت ضروری نیست مثل خندیدن و ظهور
اضراس و لهات هم برای او تعالی باثبات میرسانند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اکثر انهم
روایات مشایخ معتمدین خود موس تنزیه و تقدیس حضرت باری تعالی در سر دادند از دعاوی رویت و جمله
ایت بنیمعنی دست کشند و معانی حقه شیعیان رجوع نمایند و چونکه بطلان این امور و شناعت لوازم
این قول مشهور بین الجمهور بمثابه واضح و جلی بوده که بمصادم بدیهیست پس او این گفت محققین علمای
اهلسنت از لزوم شنائع اندیشیده در صدد تاویل بر آمده اند تا انکه علامه قوشجی ادعای اتفاق
نفی رویت حقیقیه نموده گفته است لا نزاع للنافین فی جواز الانکشاف التام العلمی و لا للمثبتین فی امتناع
ارتسام الصورة من المرئی فی العین او اتصال الشعاع الخارج من العین بالمرئی و انما النزاع فی خصوص حالة
ادراکیه خاصه قرار داده که آن هرگز معنی حقیقی رویت نیست بلکه رجوع بعلم تام می کند و قریب است
بتاویل شیعیان و لهذا امام سنیان فخر الدین رازی گفته و اعلم ان التحقیق فی هذه المسئلة ان الخلاف
فیها قریب ان یکون لفظیا لکن تبعا صاحب سنت فیه المطلب انتهی اکثر تصریحه الزام رویت

حقیقی نموده افتخار بآن می نمایند و اینهمه سعی نامشکور علمای محققین خود را که دیده نبودی اهل سنت
کرده اند بیا نرسیده بسند پس بمفاد مثل مشهور بهمان آتش در کاسه از شناعت انکار بدیهی و تاسی بسوفسطائیه
بکار آمده و از جواب آن چشم پوشیده اند باری نظر باید که اگر رویت حقیقی را افرا گرفته اند حق تعالی را
جسم و مقابل رائی و در جهتی و مکانی خاص قرار داده اند چنانچه بیشتر اهل سنت مطابق روایات اهل سنت
بآن قائل گردیده اند پس چرا دعوی تنزیه او تعالی از جسمیت و جسمانیت در مبحث الهیات می سرایند
البته بوده آنرا زعم از رخ برافکنده تصریح بجسمیت و جسمانیت او تعالی نمی کنند اگر بتاویل علم نام
دست میزنند قصور شیعیان چه باشد حال آنکه شیعیان در این آیه کریمه بآن تاویل رجوع ننموده اند
بلکه دیگر معانی صحیحه مطابق نصوص صریحه احادیث و تصریحات اهل لغت درین مقام ذکر کرده اند
اول آنست که ناظره درین آیه بمعنی منتظره است و الی حرف جر است در احتجاج طبرسی از جناب
امیر علیه السلام منقول است که در تفسیر کریمه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ فرمود بدرستیکه
اینجا او در جائی است که میرسند بآن دوستان خدا بعد از فراغ از حساب یعنی بسوی نهری که حیوان نام
دارد پس غسل میکنند در آن و می آشامند از آن پس تازه و نورانی میشود صورتهای ایشان
و دور میکنند از انها هر کثافتی و چرکی بعد از آن مامور میشوند بداخل شدن در بهشت عنبر سرشت
فمن هذا المقام ينظرون الى ربهم كيف يثيبهم قال فی الاحتجاج والناظرة فی بعض اللغة
هی المنتظرة الم تسمع الی قوله فناظرة بم يرجع المرسلون ای منتظرة بم يرجع المرسلون و در کتب اهل سنت
نیز مثل این تفسیر آمده علامه سیوطی در تفسیر درمنثور گفته واخرج ابن ابی شيبة عن ابی صالح
فی قوله وجوه يومئذ ناضرة قال حسنة الی ربها ناظرة قال منتظر الثواب من
ربها واخرج ابن جرير عن مجاهد فی قوله الی ربها ناظرة قال منتظر منه الثواب
و جناب [illegible] فهامه والد ماجد نور الله مرقده بعد ذکر امثال این روایات از کلام فخر رازی حکایه

حکایتی عن العدلیه حیث قال وان کثیرا من الصحابة والتابعین فسروا الآیة بذلک عن
علی علیه السلام ینظرون فی الآخرة کما ینظرون الیه فی الدنیا ینتظرون
ما یاتیهم من نعمة واحسان عن سعید بن جبیر انا فعا الا رزق سال ابن
عباس قال اهل الجنة ینتظرون رحمته وکرامته لا تدرکه الابصار وعنه
ایضا وعن مجاهد وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة حسنة مستبشرة تنتظر
الثواب من ربها فرموده است و ما میگوییم که موید این احادیث از طرق امامیه بسیار وارد شده
پس عجب باشد که با وجود دعوی مسلمانی کلام کتاب الله الناطق اهلبیت و عترت اکه باتفاق
اهل اسلام را مامور بتمسک ایشان نموده اند و در تفسیر آیات قرآنی بمراجعت نمودن بطرف ایشان
حکم فرموده آند پس پشت انداخته و تقلید قائل حسبنا کتاب الله از احد الثقلین اعراض نموده خود را
بمقتضای من تخلف عنها هوی مستغرق بحر ضلال میسازند انتهی کلامه اعلی الله مقامه و آنچه ایشان
گفته اند که نظر بمعنی رویت متعدی بالی در لغت عرب آمده و اما نظر بمعنی انتظار پس تعدیه بالی ندارد
کافی است در دفع آن کلام فخر الدین رازی حیث قال فی التفسیر الکبیر و تحقیق المقام فیه ان قولهم
فی الانتظار نظرته بغیر صلة وانما ذلک فی الانتظار لمجیی الانسان بنفسه فاما اذا کان منتظرا رفده
ومعونته فقد قال نظرت الیه مع مستندات اخر مفصله فی صوارم الالهیات و دوم آنکه نظر بمعنی
انتظار باشد یا بمعنی رویت و الی حرف جر نباشد بلکه واحد الاء باشد که اسم نعمت است چنانکه سید
مرتضی علیه الرحمه در غرر و درر از بعض فضلا نقل فرموده که مراد از الی ربها نعمة ربها یعنی منتظر یا ناظر بسوی نعمت
نعمت پروردگار خود در الان الآلاء النعم و فی واحدها اربع لغات الا مثل قفا و الی مثل رمی
والی مثل معی و الی مثل حسی جناب ابوی مرحوم اعلی الله درجته از جوهری نقل فرموده الآلاء النعم
وفی واحدها الی بالفتح و قد یکسر و یکتب بالیاء مثال معی امعاء و از فیروزآبادی الآلاء النعم واحده

آلاء والى والو وآلى والى واز اين دريد وابن سكيت في المقصور والممدود واين احتمال بسيار بعيد است
و لطيف است انكه فخر الدين رازى در جواب اين احتمال گفته كه الى حرف جر بالف بلا تنوين آمده
والى بمعنى نعمت مع التنوين و ذلك لا ينفعكم و اينقدر نفهميده كه الى مع التنوين در جاى خود بود
كه پاى اضافه در ميان نباشد و در كريمه الى ربها صريح اضافه موجود است پس چگونه منون
خواهد بود و پس اين تفرقه نفعى بحالش نميرساند و قادح در مطلوب ما نيست و هذا الظاهر كمال
الظهور ولكن من لم يجعل الله له نورا فما له من نور سوم انكه در آيه مجاز بالحذف بوده باشد پس
تقدير كلام چنين خواهد بود ناظرة الى رحمة ربها او ثواب ربها على بن ابراهيم قمى در تفسير خود
گفته ينظرون الى وجه الله اى الى رحمة الله ونعمته و چنين تقدير در جاها ميكنند قرينه عقلى و نقلى
موجود باشد مضرى نيست و نظير ذلك في القرآن كثير مثل قوله تعالى واسئل القرية اى اسئل
اهل القرية وجاء ربك اى امر ربك و قوله تعالى وانا ادعوكم الى العزيز الغفار اى الى توحيد
والا تفسير لفظ ربكم بنعم خدا و ائمه هدى عليهم السلام پس بكلام غلات ميماند واطلاق رب على الاطلاق
بر غير خدا نمى بايد و در صحيح اثر كلمه خبر معتبر و غير معتبر بنظر درنيامده پس اقتصاد و ميانه روى كه صراط سوى
و منهاج ... اتباع آن لازم است قال الله عز وجل ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التى كنتم توعدون قال
الكاشانى در تفسير الصافى ان الذين قالوا ربنا الله اعترافا بربوبيته و اقرارا بوحدانيته
ثم استقاموا على مقتضاه القمى قال على ولاية امير المؤمنين يعنى خداوند عليم ميفرمايد بدرستيكه
آنانكه ميگويند كه رب پروردگار ما خداست بعد از ان لازم ميگيرند طريقه استقامت را فرو مى آيند
برانها ملائكه كه خوف مكنيد وغمناك مشويد و بشارت بايد يعنى بشارت داده ميشوند در وقت مرگ
بان جنتى كه وعده آن در دنيا بايشان بوقوع آمده بود على بن ابراهيم قمى فرموده كه از كريمه ...

ثم استقاموا استقامت درباره ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است و در کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که مراد استقامت علی الائمه واحدا بعد واحد است و در مجمع
البیان از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که از آنحضرت از معنی استقامت پرسیدند
فرمودند هی والله ما انتم علیه یعنی استقامت آنست که شما بر آن هستید و مقصود از آن صراط
مستقیم امام است که صراط دنیا است که از تفریط و افراط خالی است و این استقامت امریست
صعب بسیار که جب و رستن آن برا میرد و از طریقه حقه بیرون است فلذا قالوا ان امرنا صعب
مستصعب قال علیه السلام هلك فی اثنان ولا ذنب لی مبغض مفرط ومحب مفرط
یعنی هلاک شده اند درباره من دو صنف صنف دوم یکی دشمن تقصیر کننده چنانکه جماعت از سفینه
اهلبیت تخلف نموده در اقاویل فاسده و شبهات کاسده گرفتار شده بهلاکت در آمده اند
و دیگر دوستی که کار با فراط رسانیده باشد مثل آنانکه قائل بربوبیت و الوهیت حضرات
شده و یا صفات مختصه خداوند عالم را برای ایشان قرار داده در چاه ضلالت افتاده اند
و از اینجا است که حضرات فرموده اند نزلونا عن الربوبیه وقولوا فینا ما شئتم
و مراد آنحضرت اثبات فضائل جمه از برای حضرات ائمه است که بحد افراط و تفریط نرسد و مستند
صحیح از عقل و یا نقل صریح داشته باشد و الا اطلاق الفاظ مختصه و صفات خاصه ورد کا
برای ایشان درست نیست و جواب از کریمه کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون که بزعم
سنیان بالمفهوم دلالت دارد بر اینکه مؤمنین محجوب نخواهند بود و پس اوضح و ابین است حجة
و در آیه کریمه متعلق محجوبیت مذکور نیست و آیه نسبتا یحجب الکفار عنه مجمل است و مجمل صلاحیت احتجاج
ندارد و اگر جواب آنست که محجوبیت عن الرؤیة مراد است تا برای مؤمنین بر عکس آن
رؤیت را اثبات میکنند با آنکه اگر فرض کنیم که محجوبیت من کل وجه مراد است

بعض کفار از جمیع مدارج قرب محروم اند پس مفهوم مخالف آن خواهد بود که مومنین از جمیع
مدارج قرب محروم نیستند و مسئله مبینه مشهور است که سلب ایجاب کلی در حکم سالبه جزئیه
میباشد پس نتیجه ما فی الباب آنست که مومنین از بعض مدارج قرب محجوب
نخواهند بود و آن مستلزم تجویز رویت نیست عجب است که چنین مسائل ظاهره را نفهمیده
یا دیده و دانسته از آن چشم پوشی می کنند معهذا حجب عنه در محاوره عرب بمعنی منع
عن الدخول علی الامیر آمده و آن مستلزم منع از رویت نیست و میگویند حجب عن المیراث ای
منع عنه و اینمعانی را تعلقی برویت نیست پس از کجا که منطوقاً و مفهوماً از آیه کریمه نفی و اثبات
رویت از برای کفار و مومنین مراد بوده باشد و از اینجا است که در تفسیر این آیه اقوال مفسرین
عامه مختلف است مولانا الطبرسی گفته که کفار در روز قیامت محجوب خواهند گردید از احسان
و رحمت خدا هذا عن الحسن و قتادة و قیل ممنوعون عن رحمته مدفوعون
عن ثوابه غیر مقبولین و لا مرضیین عن ابی مسلم و قیل محرومون عن ثوابه
و کرامته عن علی علیه السلام و ابن بابویه از علی بن فضال روایت کرده که او سوال
کرد از حضرت امام رضا علیه السلام از کریمه مذکوره پس فرمود ان الله لا یوصف بمکان یحل
فیه فیحجب عنه عباده و لکنه یعنی انهم عن ثواب ربهم محجوبون و تفصیل این
مباحث در عماد الاسلام و صوارم جناب الدهام احله الله دار المقام بر وجه تمام مبسوط
تمام محتوی بر صنوف نقض و ابرام مذکور است من شاء فلیرجع الیه ششم آنکه حق تعالی محل
حوادث نیست چه اگر وصف حادث کمال او است خلو او تعالی از آن محال خواهد بود و اگر نقصان
باشد انتفای آن کمال او خواهد بود پس چگونه بآن متصف خواهد شد در کافی کلینی علیه الرحمة از
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که وقتیکه عمرو بن عبید از آنحضرت از معنی کریمه و من یحلل

عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی پرسید حضرت فرمودند مراد از غضب عقاب است ای عمرو
هر کس که گمان کند که حق تعالی متغیر و متحول شده است از حالی بحالی پس او را بصفات مخلوقین
موصوف ساخته است بدرستیکه خداوند عالم چنان نیست که بحرکت آورد او را چیزی یا متغیر
گرداند او را و از هشام بن حکم مرویست که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال
کرد که برای خداوند عالم رضا و غضب هست حضرت فرمودند آری ولکن نه چنانست که در
مخلوقین یافت میشود زیرا که رضا و غضب در بندگان حالتی است متجدد که داخل میشود بر طبع او پس میگرداند
او را از حالی بحالی دیگر و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود نیست چیزی مگر آنکه یا هالک است
یا متغیر که داخل میشود در او تغیر و زوال و منتقل میشود از ذات یا صفات که منتقل میشود از رنگی برنگی و از صورتی
بصورتی و از صفتی بصفتی و از زیادتی بسوی نقصان مگر پروردگار عالمیان پس بدرستیکه او
همیشه بیک حال بوده است و همیشه بیک حال خواهد بود اوست اول و قبل از کل شیء و اوست آخر
و بعد از هر شیء بر یک حال بوده و اول و مختلف نمیشود بر او اسما و صفات چنانکه مختلف میشود در غیر
او مثل انسان که گاهی خاک بوده و گاهی گوشت و گاهی استخوان پوسیده و مثل خرما که گاهی بسر است
و گاهی رطب و گاهی تمر پس تبدیل میشود بر اینها اسما و صفات بخلاف حق تعالی از آنچه از دلیل
عقلی و نقلی در اینمقام مذکور ساختیم لازم میگرداند که تغیر در نفس ذات و تغیر در صفات ذاتیه و
تغیرات ذات و صفات ذاتیه ممکنات محال است تغیرات صفات فعلی که بحسب [illegible]
برای جناب باری ثابت میگردد از خلق و ایجاد و اعدام و افنا و اماتت و احیا چون اینها صفات اضافیه
و امور اعتباریه است حدوث آن باعث تغیر و نقص نمیتواند بود بجهت اینکه افعال [illegible] مشتمل بر حکم
و مصالح در هر یک از فعل و ترک از جناب باری بر وفق مصلحت و حکمت صادر میشود و در [illegible]
[illegible] مصلحت میباید موجود میسازد و در حالیکه مصلحت در اعدام و افنای [illegible]

مخلوقات را خلق کرد اطلاق خالق بر او درست آمد و وقتی که رزق و نعمت بآنها
عطا فرمود رازق و منعم بر او صادق آمد و باعتبار آنکه بی جان را جان بخشید محیی بر
او صادق شد و باعتبار آنکه زندگان را میرانید ممیت بر او اطلاق کرده شد هو الخالق
البارئ المصور یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت کل یوم
هو فی شان و از اینجا لائح گردید که آنچه بعضی از اتباع شیخ احسائی
گمان برده اند که اگر فعل خدا منحصر در فعل احدی بی همتا باشد و قوای ایجاد
و رزق عباد و احیا و اماتت بلا واسطه باو قائم شود
لازم آید که ذات او محل حوادث خواهد بود گمانی است فاسد
و همی است کاسد که دلالت بر نادانی
و نابلدی آنها از معارف حقه دارد و مفاسد
کثیره بر قول شان متفرع میشود
سبحانه عما یصفون
و تعالی علوا کبیرا
فیما یلیه

CALL No. { ۲۹۷۶۴ / ح ۳۴۳ سل / ۱ ح ACC. No. ۶۵۲۸

AUTHOR سید حسین

TITLE حدیقۂ سلطانیہ در مسائل ایمانیہ

ف ۹۷۶۴

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.